

تجاوز امپریالیستی،
زیر لفافه "دفاع از حقوق بشر"

تحلیل شرایط سیاسی اقتصادی حاکم بر منطقه بالکان و ماهیت طبقاتی نیروهای درگیر در این جنگ با توجه به شرایط کنونی جهان ماهیت واقعی ادعاهای طرفین را روشن ساخته و نشان میدهد که جنگ کنونی، جنگی ارتجاعی و تجاوزکارانه است. جنگی است بین سرمایه داران زالوصفت، جنگی است که یک طرف قصد دارد با تکیه بر پامال شدن حق مردم کوزوو و دامنشهای دولت سرکوبگر یوگسلاوی منطقه نفوذ خود را گسترش داده و بر نقش قدرت نظامی ناتو در صحنه سیاست جهانی تاکید ورزد. و طرف دیگر نیز در تلاش است با ادعای مبارزه بر علیه تروریسم و تحریکات امپریالیستی حق طبیعی مردم منطقه در تعیین سرنوشت شان را سرکوب نموده و قدرت استثماری خود را تحکیم نماید. در صفحه ۴

تعرض جدید جمهوری اسلامی
به کارگران

(دو باره لایحه خارج کرده ن کارگاههای کوچک
از شمول قانون کار)

لایحه ارائه شده به مجلس، دست بورژوازی وابسته ایران را در استثمار هرچه بیشتر کارگران باز خواهد گذاشت. این لایحه قصد دارد حدود ۲ میلیون کارگر را از شمول قانون کار قانون گرای کر کرده اند، تصمیم گرفته اند ابتدا قانوناً کار تغییر دهند تا شرایط قانونی برای سلطه بواقع بی قانونی سرمایه داران هرچه بیشتر آماده گردد. در صفحه ۲

رواج فرهنگ زن ستیزانه در خدمت استثمار هرچه بیشتر کارگران
(تست آخر)

مطابق آموزشهای مارکس و انگلس ایدئولوژی حکومت و کلیه موسسات و نهادهایی که برای پیشبرد آن ایدئولوژی در جامعه بوجود می آیند قائم به ذات نبوده و در خدمت پیشبرد منافع اقتصادی طبقه یا طبقات معینی به خدمت گرفته میشوند. این را ما امروز به عینه در کشور خود می بینیم. می بینیم که رژیم جمهوری اسلامی با ایدئولوژی مذهبی خود در پناه اسلام و اسلام خواهی و حاکم ساختن قوانین شرع در جامعه و در پرتو آن با تحقیر زنان و هرچه بیشتر به بند کشیدن آنها بواقع کوشیده است زمینه ای را در جامعه بوجود آورد که مشتکی سرمایه دار با استفاده از آن و با مکیدن خون کارگران و زحمتکشانش بتوانند به ثروت های بادآورده ای دست یابند و سودهای کلانی را به جیب زنند. در صفحه ۶

گشتارگاه جهانی سرمایه

صفحه ۱۹

در این شماره می خوانید:

- * گزارش مراسم اول ماه مه در لندن
- * اوضاع وحشتناک کارگران در جمهوری اسلامی
- * ریاکاری جنایتکاران، سلاخی خلقهای بالکان
- * بحران در "حزب کمونیست کارگری"
- * ستون آزاد

نگاهی به
دو سال حکومت خاتمی

بررسی دو سال حکومت دولت خاتمی در عرصه های مختلف فاکتهای بسیاری را در اثبات این حقیقت به دست می دهد که دولت او محصول مستقیم نیازهای نظام سرمایه داری وابسته ایران و هیات حاکمه جمهوری اسلامی، چه در عرصه بین المللی - یعنی الزامات گسترش و علنی کردن روابط امپریالیستها با رژیم به منظور تشدید هجوم سرمایه های امپریالیستی به ایران - و چه در عرصه داخلی - تشدید سرکوب و کنترل توده ها به منظور انحراف مسیر مبارزات رشدیابنده آنها در دوره پس از حکومت رفسنجانی می باشد.

در صفحه ۸

تعرض جدید جمهوری اسلامی به کارگران

(درباره لایحه خارج کردن کارگاههای کوچک از شمول قانون کار)

خواهد برد بلکه با خارج کردن حدود ۲ میلیون کارگر از شمول قانون کار دست بورژوازی وابسته ایران در استثمار هرچه بیشتر کارگران را باز خواهد گذاشت. مثلا به آنها امکان خواهد داد در کارگاههای کوچک کودکان را با بیشمیری هرچه بیشتری به کار گرفته و شیره جانشان را بمکند و از پرداخت حداقل دستمزد خودداری نموده و از حفاظت فنی و بهداشتی محیط کار چشم پوشی نمایند.

نگاهی به شرایط کار و زندگی کارگران در شرایط کنونی یعنی در شرایطی که ظاهرا تمامی کارگاههای تولیدی کشور زیر پوشش قانون کار کذایی جمهوری اسلامی قرار دارند خود به روشنی نشان میدهد که تصویب چنین طرحی و خروج بخش بزرگی از این کارگاهها از شمول قانون کار چه نتایج فاجعه باری برای طبقه کارگر ایران به بار می آورد.

در شرایطی که علیرغم وجود قانون کار - که در ضد کارگر بودنش شکی نیست - سرمایه داران زالوصفت جهت کاهش هزینه های خود به اشکال مختلف ایمنی شرایط کار را رعایت نکرده و به همین دلیل هم سالانه بیش از ۱۵۰ هزار حادثه خطرناک در کارگاههای کشور روی میدهد که در جریان آن حداقل ده هزار نفر جان خود را از دست میدهند (روزنامه کار و کارگر ۲۹ فروردین ۷۷) تصور بازگذاشتن دست سرمایه داران و عدم رعایت همین قانون کار نیز - که از جمله عملا به مفهوم عدم الزام آنها به رعایت ایمنی شرایط کار میباشد - از رشد روزافزون فجایعی حکایت میکند که در این صورت سرنوشت کارگران را رقم خواهد زد.

در شرایطی که علیرغم وجود قانون کار، سرمایه داران ماهها دستمزد کارگران را نمی پردازند و آنها را مجبور میکنند جهت دریافت مزدی که ماهها بعد قرار است پرداخت شود تا ۱۷ ساعت کار کنند و یا دسته دسته آنها را بدون پذیرش هرگونه مسئولیتی اخراج می نمایند روشن است که عدم وجود همین اصطلاح قانون کار چه امکان بزرگی به دست

در جهت تحقق طرح "سامان دهی اقتصاد" ایران که در واقع همان نسخه بانک جهانی برای اقتصاد ایران میباشد گفته شد که با توجه به شرایط موجود کمتر سرمایه داری حاضر به سرمایه گذاری در کشور میباشد و در این میان بزرگترین مانع شرایط موجود، باصطلاح زیاده خواهی کارگران و حمایت های "قانون کار کذایی جمهوری اسلامی" از آنها تعریف شد. به این ترتیب طرفداران "حکومت قانون" که گوش فلک را از ضرورت قانون گریایی کرده اند تصمیم گرفتند ابتدا "قانون کار" را تغییر دهند تا شرایط قانونی برای سلطه بواقع بی قانون سرمایه داران هرچه بیشتر آماده گردد.

لایحه ارائه شده در این زمینه به مجلس که قصد دارد حدود دو میلیون کارگر را از شمول قانون کار خارج سازد به ادعای جمهوری اسلامی و اعوان و انصار فریبکارش گویا در جهت ایجاد اشتغال و رشد اقتصادی کشور طرح ریزی شده است. ولی بررسی این لایحه به خوبی نشان میدهد که اگر اشتغال و رشد اقتصادی کشور حرفهای نسبی ای هستند، یورش جدید به شرایط کار و زندگی طبقه کارگر ایران واقعیت نقدی هستند که از طرف رژیم فریبکار جمهوری اسلامی بر علیه کارگران صورت میگیرد.

درست است که قانون کار کنونی به هیچوجه تامین کننده منافع واقعی کارگران نیست ولی به هر حال وجود همین قانون - به دلیل نقش مبارزات کارگران در شکل گیری آن - نیز مانع از آن است که سرمایه داران با دست کاملاً باز و به شیوه ای قانونی طرح و روشهای ضدکارگری خود را پیش ببرند. به عبارت دیگر سرمایه داران قانوناً ملزم به رعایت مواد مندرج در قانون کار میباشد اگر چه در عمل امکانات و شرایط موجود همواره به آنها اجازه داده است که مثلاً از بیمه کردن کارگران خودداری کنند یا حقوق زنان در رابطه با زایمان را نادیده بگیرند و غیره. بنابراین واضح است که اجرای طرح مزبور نه فقط امنیت شغلی تعداد کثیری از کارگران را از بین

۲۰ سال از سلطه جمهوری اسلامی میگذرد و در این فاصله طولانی هیچ روزی نبوده است که این رژیم ضدکارگری به شکلی شرایط کار و معیشت کارگران را آماج حملات خود قرار نداده و به نوعی حقی از حقوق رنجبران را ضایع نساخته باشد. در این زمینه تازه ترین "شاهکار" رژیم که بدون شک آخرین ترفند او نیز نخواهد بود همانا لایحه ای است که اخیراً جهت خارج کردن کارگاههای کوچک از شمول قانون کار به مجلس شورای اسلامی ارائه شده است.

براساس این لایحه که فوریت بررسی اش نیز در مجلس رژیم تصویب گردیده است قرار است کارگاههایی که تا ۳ نفر کارگر دارند از شمول قانون کار و تامین اجتماعی خارج شوند.

با توجه به این واقعیت که بخش بزرگی از کارگاههای تولیدی را کارگاههای کوچک تشکیل میدهند (۱) تصویب طرح مزبور در مجلس اثرات ناگواری روی شرایط کار و زندگی حدود ۲ میلیون کارگری که در چنان کارگاههایی مشغول کارند به جا خواهد گذاشت.

طرح مزبور یکی از داروهای معجزه آسای است که رژیم جهت مداوای اقتصاد بیمار ایران ارائه داده است. رئیس جمهور رژیم در همان ابتدا ضمن "بیمار" خواندن اقتصاد کشور قول داد که داروی معجزه آسای این بیماری را نیز ارائه دهد. در این رابطه بود که خاتمی اعلام کرد پس از صدها ساعت جلسه و تشکیل "کمیسیونها" و "سوکمیسیونهای" مختلف (و مسلماً صرف میلیونها تومان بودجه مملکت) طرح سامان دهی اقتصاد کشور آماده شده و جهت مبارزه با بیکاری و ایجاد کار برای جوانان و بالا بردن سطح اشتغال کشور لازم است اقتصاد را رشد دهیم. و رشد اقتصادی البته وابسته به سرمایه گذاریهای جدید بود و برای اینکه شرایط گسترش سرمایه گذاریها را آماده سازند زمزمه هایی در گرفت که گسترش سرمایه گذاریهای جدید منوط است به تغییر قوانین از جمله قانون کار.

ناآرامی‌های اجتماعی قلمداد نماید.

شکی نیست که کارگران تنها در تقابل با کلیت رژیم حاکم و در بستر مبارزه برعلیه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته ایران خواهند توانست شرایط رهایی‌خویش را فراهم نمایند. ولی حتی‌انگونه سخن گفتن سردمداران رژیم از مبارزات کارگری و ارائه طرحهای ضدانقلابی نظیر آنچه اخیراً به ضرر کارگران به مجلس ارائه شده است بار دیگر ماهیت ضدکارگری جمهوری اسلامی و ضرورت سرنگونی قطعی این رژیم جنایتکار را در مقابل توده‌ها و در راس آنها طبقه کارگر قرار می‌دهد.

زیر نویس ها:

۱. مثلاً از ۸۰۰۰ کارگاه فعال در استان کرمانشاه تنها ۲۵۰ کارگاه بیش از ده نفر کارگر دارند (روزنامه کار و کارگر). همچنین بنایه گفته مدیر کل کار و امور اجتماعی استان سیستان و بلوچستان ۷۵ درصد کارگاههای این استان کمتر از سه نفر کارگر دارند.

۲. بر مبنای قانون کار جمهوری اسلامی این قانون زمانی شامل حال کارگران میشود که مدت قرارداد آنها با کارفرمایان بیش از ۹۰ روز باشد.

خشم و نفرت کارگران دامن زده و به اوج گیری اعتراضات آنها منجر گردیده است. در این رابطه بود که کارگزاران جمهوری اسلامی در "خانه کارگر" تلاش نمودند اعتراضات کارگران را به سوی جناح بندیهای درونی رژیم کانالیزه نموده و به این ترتیب انرژی مبارزاتی کارگران را به هرز ببرند. از جمله در ۱۱ اردیبهشت ماه امسال (روز جهانی کارگر) "خانه کارگر" این نهاد شناخته شده ضدکارگری در مخالفت با طرح مذکور مبادرت به برگزاری تظاهراتی در مقابل مجلس نمود و در حالیکه خود را مخالف سرسخت این طرح جلوه میداد تلاش کرد اعتراضات کارگران را مهار نموده و آنها را به زیر شعارهای خود درآورد. جالب است بدانیم که در عمل در بخشهایی از این تظاهرات کارگران آگاه به جای سردادن شعارهای "خانه کارگر" بدون اینکه بازچه جناح بندیهای درونی رژیم بشوند برعلیه کلیت رژیم حاکم اعتراض نموده و خشم و نفرت انقلابی خود از سردمداران جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشتند. این امر تا آنجا باعث وحشت سردمداران جمهوری اسلامی گشت که آنها مجبور شدند از زبان خامنه ای بگویند که در محیط های کارگری دشمنان قوی هستند و خاتمی فریبکار اعتراضات به حق کارگران را

سرمایه داران میدهد تا سیاستهای چپاولگرانه و ضدکارگری خود را بدون هرگونه اهمه و دلوایسی و ظاهر سازیهای قانونی پیش ببرند. بواقع نتیجه عملی چنین طرحی در صورت اجرا تنها گسترش اخراجهای کارگری و یا آنطور که سازمان تامین اجتماعی جمهوری اسلامی مطرح کرده است "بلا تکلیفی یک میلیون کارگر" (اعلامیه سازمان تامین اجتماعی ۱۱ اردیبهشت ماه ۷۸) نیست بلکه شکل دادن به چنان شرایط کار استثمارگرانه بی‌حد و حصری است که سرمایه داران از این به بعد میتوانند در واحدهای کارگری ایجاد نمایند. در شرایطی که هم اکنون نیز علیرغم وجود قانون کار، کارفرمایان با قراردادهای ۸۹ روزه (۲) کارگران را از بخش بزرگی از حقوقشان محروم ساخته و با تکیه به انبوه بیکارانی که جهت پیدا کردن کار در کنار کارگاهها صف کشیده اند آنها را وادار به دادن هر امتیازی می‌نمایند روشن است که تصویب چنین طرحی به کارفرمایان امکان میدهد تا شرایط جهنمی حاکم بر کارگاههای تولیدی را از این هم که هست دهشتناک تر سازند.

نتایج فاجعه باری که اجرای عملی طرح مزبور برای بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر ایران بوجود می‌آورد در روزهای اخیر به



مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

تجاوز امپریالیستی، زیر لفافه "دفاع از حقوق بشر"

بلکه به این دلیل بود که ناتو خواستار استقرار نیروهایش در کوزوو تحت عنوان نیروهای حافظ صلح بود و دولت یوگسلاوی از آنجا که حضور نیروهای نظامی ناتو را در خاک آن کشور به معنی نقض حاکمیت خود میدید از آن امتناع ورزید.

بطور کلی در رابطه با حمله نیروهای نظامی ناتو به یوگسلاوی و خواست امپریالیستها بویژه آمریکا مبنی بر حضور نیروهای ناتو در آن کشور باید دانست که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی منطقه بالکان به یکی از گره گاههای تضادهای امپریالیستی تبدیل شده است. در جهان دو قطبی سابق این منطقه سنتا زیر نفوذ شوروی سابق قرار داشت هر چند که بتدریج ارتباطات و پیوندهای معینی بین دول منطقه با سرمایه های امپریالیستی و از جمله سرمایه های بانک جهانی و صندوق بین الملل پول بوجود آمد.

پس از سقوط شوروی و گسترش تنشهای اجتماعی در منطقه بالکان که همانطور که اشاره شد زمینه ای را جهت نفوذ و تحریکات امپریالیستی در این منطقه فراهم ساخت یوگسلاوی سابق بعنوان یکی از کشورهای این منطقه در معرض بحرانی حاد قرار گرفت. دارو دسته های رنگارنگ طبقات حاکمه در این کشور هریک جهت غلبه بر تنشهای اجتماعی موجود راهی ارائه میدادند و برای کسب سهم هرچه بیشتری از حاصل استثمار توده ها به همدیگر دندان نشان داده و در این مسیر برای جلب حمایت خارجی به هر رذالتی تن میدادند. این اوضاع در شرایطی بود که قدرت مسلط قبلی یعنی اتحاد شوروی سابق بدلیل بحران بزرگی که سرپایش را فرا گرفته بود صحنه را خالی نموده بود. بنابراین آمریکا و دیگر امپریالیستهای اروپایی زمینه را جهت بسط نفوذ خود مهیا دیده و تلاش کردند تا با تکیه بر این تنش ها ضمن تجزیه یوگسلاوی به کشورهای کوچک مناطق نفوذ خود را گسترش داده و سلطه خویش را تحکیم نمایند. جنگهای اوایل دهه ۱۹۹۰ و تقسیم جمهوری فدرال یوگسلاوی به چندین کشور نتیجه این روند بود.

آنچه واضح است این است که امپریالیستها نه بخاطر جلوگیری از فاجعه انسانی در بالکان یا بخاطر کمک به سیل پناهندگان بلکه به خاطر منافع خود بر سر این کشور فرود آمدند و در

مبارزه می کنند. قدرت حاکم بر یوگسلاوی نه فقط مجلس و دولت این منطقه و حق خودمختاری آنها - که در سال ۱۹۷۴ در زمان تیتو رسمیت یافته بود - را ملغی نموده است بلکه در مقابل خواستها و نیازهای مادی زندگی توده های این منطقه پاسخی جز سرکوب با بکارگیری وحشیانه ترین شیوه ها نداشته است. با اینحال مبارزه مردم کوزوو بر علیه دولت مرکزی هر روز ابعاد جدیدی به خود گرفته است. مثلاً در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹ اوج گیری اعتراضات توده ای به حدی رسید که بقیه مسایل را در کشور تحت الشعاع خود قرار داد.

رشد اعتراضات مردم کوزوو بخصوص رشد روزافزون خواست استقلال در صفوف مردم این منطقه نتیجه منطقی سیاستهای سرکوبگرانه دولت مرکزی بود. در این شکی نیست. ولی واقعیت این است که همین امر برای امپریالیستهای آمریکا و اروپا (بویژه آلمان) که خواهان تجزیه یوگسلاوی و بسط نفوذ هرچه بیشتر خود در مناطق مختلف آن میباشند، زمینه ای برای تحریک احساسات ناسیونالیستی مردم کوزوو و ایجاد تشنج در آن منطقه به قصد تحقق اهداف توسعه طلبانه شان محسوب گردید و به راستی هم آنها در این راستا از توسل به هیچ دسیسه ضدحلقی دریغ نورزیدند. اگر در واقعیت امر مقابله دولت مرکزی با خواستها و مطالبات توده های ستمدیده منطقه باعث روی آوری هرچه بیشتر مردم کوزوو به سوی مبارزه قهرآمیز گشت در عین حال امپریالیستها در جهت اعمال فشار به دولت یوگسلاوی جهت کسب امتیازاتی، از شرایط موجود در منطقه نهایت استفاده را نموده و به سازمان دادن دستجات مسلح وابسته به خود مبادرت نمودند. امری که شرایط را در منطقه پیچیده ساخته و به دولت سرکوبگر یوگسلاوی امکان داد توسل مردم کوزوو به قهر برای تحقق خواستهای خود را تماماً ناشی از تحریکات خارجی جلوه داده و با عنوان نابودی تروریسم سرکوب مبارزات مردم کوزوو را توجیه نماید. (۲)

حمله اخیر نیروهای نظامی ناتو به یوگسلاوی پس از آن صورت گرفت که مذاکرات رامبویه بین نمایندگان ناتو و دولت یوگسلاوی به شکست انجامید. دلیل به بن بست رسیدن مذاکرات آنطور که امروز تبلیغات امپریالیستی ادعا میکنند دفاع از حقوق مردم کوزوو نبود

تهاجم گستاخانه نیروهای هوایی کشورهای عضو ناتو به رهبری آمریکا به یوگسلاوی (در اواخر ماه مارس) باردیگر ماهیت تجاوزکارانه و جنگ افروزانه امپریالیستها و پیمان نظامی ناتو را آشکار ساخت. این تهاجم که بدون تأیید سازمان ملل و شورای امنیت این سازمان صورت گرفت آشکارا موازین و حقوق بین المللی شناخته شده از طرف خود نیروهای امپریالیستی را نقض کرده و به دخالت در امور داخلی کشورها و پایمال کردن حق حاکمیت آنها رسمیت میبخشد.

امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دیگر امپریالیستهای اروپایی و دستگاههای تبلیغاتی شان حمله به یوگسلاوی را به بهانه دفاع از حقوق آلبانی تبارهای کوزوو و جلوگیری از سرکوب و کشتار آنها بوسیله دولت یوگسلاوی و یا پیشگیری از جنگهای بزرگتر (۱) توجیه میکنند. آنها با تکیه بر واقعیت سرکوب مردم کوزوو به وسیله رژیم حاکم بر یوگسلاوی فعلی و فجایی که این حاکمان در این منطقه ایجاد کرده اند در تلاشند تا خود را به مثابه ناجی مردم ستمدیده این منطقه جلوه داده و باشعار دفاع از حقوق بشر و فریبکاریهایی از این قبیل جنگ غیرعادلانه خود با دارو دسته حاکم بر بلگراد را جنگی جهت دفاع از حق حیات توده های کوزوو و در نتیجه جنگی عادلانه جا بزنند.

اما تحلیل شرایط سیاسی اقتصادی حاکم بر منطقه بالکان و ماهیت طبقاتی نیروهای درگیر در این جنگ با توجه به شرایط کنونی جهان ماهیت واقعی ادعاهای طرفین را روشن ساخته و نشان میدهد که جنگ کنونی، جنگی ارتجاعی و تجاوزکارانه است. جنگی است بین سرمایه داران زالوصفت، جنگی است که یک طرف قصد دارد با تکیه بر پایمال شدن حق مردم کوزوو و ددمنشاهی دولت سرکوبگر یوگسلاوی منطقه نفوذ خود را گسترش داده و بر نقش قدرت نظامی ناتو در صحنه سیاست جهانی تأکید ورزد. و طرف دیگر نیز در تلاش است با ادعای مبارزه بر علیه تروریسم و تحریکات امپریالیستی حق طبیعی مردم منطقه در تعیین سرنوشت شان را سرکوب نموده و قدرت استثمار خود را تحکیم نماید.

واقعیت این است که مردم آلبانی تبار کوزوو سالهاست که جهت رسیدن به خواست ملی خود یعنی حق تعیین سرنوشت خویش

نتیجه نه همچون فرشته رحمتی بلکه همچون لاشخوری بر فراز منطقه جولان میدهند. و هریک از آنها تلاش کردند و میکنند تا تکه ای از خاک این کشور را به منطقه نفوذ خود تبدیل نمایند.

بنابراین تجزیه یوگسلاوی نه یک راه حل مردمی که راه حلی امپریالیستی بود گرچه امپریالیستها تلاش میکنند این تقسیم را به رشد کینه و دشمنی در بین ملل این منطقه و به رشد گرایش ملی‌نسبت دهند اما واقعیت این است که ملت‌های ساکن این منطقه سالها در چهارچوب جمهوری فدرال یوگسلاوی زندگی میکردند و از کشت و کشتار کنونی و کینه و عدوات این چینی هم خبری نبود.

درواقع تقسیم یوگسلاوی بخاطر تسهیل گسترش نفوذ سرمایه امپریالیستی و ایجاد مناطق و بازارهای جدید برای انحصارات مختلف امپریالیستی بود. همانطور که دیدیم آلمان کرووات را بلعید، آمریکا بوسنی را و اکنون نیز همین امپریالیستها هستند که با اوچگیری مساله کوزوو دوباره قصد دارند یا تکه دیگری از یوگسلاوی را به نفع خود از آن جدا سازند و یا به بهانه دفاع از حقوق مردم کوزوو حضور نظامی خود را در این منطقه دائمی نمایند.

بنابراین در بررسی بحران کوزوو و تجاوز ناتو به یوگسلاوی نه باید قریب ادعاهای سردمداران حاکم بر بلگراد را خورد که جنایتهای خود را زیر پوشش مبارزه با تروریسم مخفی میکنند و نه باید فریادهای انسان دوستانه امپریالیستها را باور نمود که اشک تمساح ریزان همچون کفتارهای درنده و زشت برای گسترش منطقه نفوذ خود دندان تیز کرده و ضمن بمباران مردم بیگناه دم از دفاع از حقوق انسانها و پناهندگان میزنند.

روشن است که سرمایه داران و امپریالیستها مثل همیشه دروغ میگویند. براین اساس کمونیستها و نیروهای مترقی وظیفه دارند قبل از هر چیز با تکیه بر پارامترهای اصلی شرایط موجود (۳)، دلایل واقعی این لشکر کشی و جنگ و خون ریزی را روشن نموده و اهداف واقعی سازماندهندگان این جنگ را برای توده ها توضیح دهند.

در بستر چنین تحلیلی است که اکاذیب و سفسطه جویی‌ها و تبلیغات فریبکارانه امپریالیستها رنگ باخته و امکان شعله ور شدن خشم و نفرت توده ها و سازمان دادن انرژی انقلابی آنها بر علیه امپریالیستها و جنگ امپریالیستی و غیرعادلانه آنها در یوگسلاوی مهیا می‌شود.

واقعیت این است که دو طرف جنگ جهت پیشبرد مطامع استثمارگرانه خود به وحشیانه ترین شکلی زندگی توده ها را به بازی گرفته اند. یک طرف با ددمنشی تمام صدها هزار آلبانیایی تبار بی‌گناه را از خانه و کاشانه خود آواره نموده و طرف دیگر با بمبارانهای جنایتکارانه خود زندگی را بر مردم یوگسلاوی سیاه کرده است.

هر دو طرف این جنگ را نیروهای بورژوازی و ارتجاعی تشکیل میدهند این جنگی است بر علیه مردم یوگسلاوی چه صرب بوده باشند و چه آلبانیایی تبار و مطمئنا به مثابه لکه ننگ دیگری در تاریخ تجاوزات امپریالیستی ثبت خواهد شد.

پولاد

زیر نویس ها:

۱. از سخنان کلیتون در رابطه با حمله به یوگسلاوی.

۲. امروز در اینجا و آنجا شنیده میشود که خواستهای آشکارا زورگویانه امپریالیست ها در یوگسلاوی و اقدامات وحشیانه نیروی ضد مردمی ناتو بر علیه مردم کوزوو باعث آن شده است که کسانی دولت یوگسلاوی را به نوعی "مظلوم" و "محق جلوه دهند. ولی واقعیت این است که دولت یوگسلاوی درست بدلیل ماهیت ضد مردمی خود ناتوان از پاسخ گویی به خواست ملی مردم کوزوو میباشد. این دولت نه از سیاست اصولی الحاق داوطلبانه بلکه از سیاست سرکوب خواستهای مردم در زمینه ملی پیروی میکند تا اساسا طرح چنان خواستی را در میان آنها منتفی سازد. اساسا شیوه برخورد با خواستهای مردم بویژه خواست ملی آنها یکی از معیارهایی است که با آن میتوان ماهیت یک نیروی سیاسی را محک زد. براین اساس جدا از همه واقعیت‌های دیگر توسل به سرکوب مردم کوزوو از طرف دولت یوگسلاوی خود بهترین گواه بر ماهیت ارتجاعی دولت یوگسلاوی و طبقه حاکم در این کشور میباشد.

۲. در شرایط کنونی جهان در شرایطی که انحصارات بزرگ امپریالیستی نفوذ خود را در اقصی نقاط جهان گسترش داده اند، در شرایطی که سرمایه مالی از طریق وام‌های اسارت بارش حاصل کار میلیاردها انسان را چپاول میکند و کشورها را به اشکال مختلف به زیر سلطه خود در می‌آورد تحقق حق تعیین سرنوشت مردم مستعبدیده تنها در بستر مبارزه بر علیه سلطه امپریالیسم و نابودی امپریالیسم و وابستگی رنگارنگ اش امکانپذیر میباشد. در چنین شرایطی هر جریانی که مبارزه برای حل مساله ملی را از مبارزه بر علیه بورژوازی جهانی جدا نموده و از آن بدتر تحقق خواست ملی را منوط به کمک امپریالیستها نماید در عمل تنها شکلی از ستم ملی را با شکل دیگری از این ستم تعویض مینماید. بواقع آن کسانی که فکر میکنند و یا چنین توهمی را اشتهاع میدهند که بمبارانهای آمریکا و انگلیس و پیمان نظامی ناتو برای مردم کوزوو حق تعیین سرنوشت به ارمان می‌آورد تنها نشان میدهند که به نوعی به این نیروها وابسته میباشند.

ثانیا در شرایطی که آمریکا و امپریالیست‌های اروپایی در سراسر جهان به وحشیانه ترین شکلی به سرکوب ایران اراده آزاد توده ها جهت تعیین سرنوشت شان پرداخته اند، در شرایطی که امپریالیسم با قهر و ارتجاع معنی میشود و در چهار گوشه جهان با توسل به هر جنایتی بر علیه آزادی توده ها قدامت کرده است ادعای دفاع از حق مردم کوزوو دروغی بیش نیست.



گوشه ای از فجایع ناتو در یوگسلاوی!

رواج فرهنگ زن ستیزانه در خدمت استثمار هرچه بیشتر کارگران

(قسمت آخر)

آنها اغلب از حداقل دستمزدی که توسط حکومت تعیین شده کمتر است. (حداقل دستمزد در حال حاضر ۲۳ هزار تومان در ماه است). آنها به خاطر اینکه زن هستند پائین ترین حقوق ها را دریافت میکنند و پائین ترین شغلها با دستمزدی حقیر و ناچیز به کارگران زن تعلق دارد بطوریکه کمتر ممکن است یک کارگر مرد حاضر به انجام آن کار با آن حد دستمزد گردد. در واقع در قبال انجام کار مشابه و در مدت یکسان به کارگر زن مزدی کمتر از مرد پرداخت میکنند.

وضعیت زنان زحمتکشی که قادر نشده اند در کارگاههای تولیدی کاری برای خود دست و پا کنند و در خانه بمثابه "کارگران خانگی" کار میکنند حتی از کارگران زن در کارگاههای تولیدی نیز بدتر است. کار آنها گرفتن سفارش از کارخانه یا کارگاه و انجام آن در خانه میباشد. شکی نیست که آنها باید این کار را همراه با انجام "وظایف" خانه داری و نگهداری از بچه ها انجام دهند که در شرایطی که اغلب هم محل زندگیشان و هم محل کار یک اتاق میباشد فشارهای روانی مختلفی به آنها (و همینطور به کودکان و دیگر اعضای خانواده) وارد می آید. اغلب این زنان مجبورند تا نصفه های شب بیدار مانده و با استفاده از سکوت شب و با تحمل بی خوابی کارشان را انجام دهند. با اینحال و علیرغم همه سختی شرایط کارشان، دستمزد این کارگران به هیچ وجه متناسبی با کاری که انجام میدهند ندارد. دستمزد آنها بقدری کم است که برای سرمایه دار بیشتر صرف میکند به جای به انجام رساندن کار مذکور توسط کارگران کارخانه و با وسایل و تجهیزات پیشرفته (که مسلماً باعث کاهش هزینه تولید و بارآوری بیشتر آن میشود) کار را به خانه ها ارجاع دهد تا کارگران زن در ازای مزد ناچیزی آنرا با دست انجام دهند.

مجموعه این شرایط یعنی وجود ارتش وسیعی از بیکاران در جامعه و امکان پرداخت مزد بسیار ناچیز به کارگران زن در ازای کاری که بنابه خود قوانین موجود

تقریباً از بدو روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی دیگر در کارخانه های بزرگ (بجز در مواردی) جایی برای زنان وجود ندارد. آنها فقط در کارخانه هایی که مصالح و منافع سرمایه داران در کسب سود هرچه بیشتر، اشتغال زنان را به جای مردان میطلبد میتوانند کاری گیر بیاورند. در این صورت هم البته بیشتر، زنان مجرد شانس استخدام در کارخانه را دارند چون سرمایه داران برای احتراز از تحمل هزینه بچه های کارگران زن کمتر ممکن است زن متاهلی را استخدام کنند. براین اساس زنان زحمتکش و کارگر بدلیل نیاز شدید مالی شان به هرکاری با هر مشقتی و با هر شرایط غیر قابل تحملی به شرط آنکه بتوانند چندرغازی کسب کنند روی می آورند. اگر شانس داشته باشند (آشنا یا پارتی داشته باشند) در کارگاههای تولیدی مشغول کار میشوند. بدون اینکه اغلب از آن حقوق کذایی نیز که در قانون کار ضدکارگری جمهوری اسلامی مندرج است اطلاعی داشته باشند. البته در صورت اطلاع داشتن هم برای اینکه دستشان بهر حال در جایی بکاری بند شده امکانات لازم جهت کسب آن حقوق (تظلم بیمه) را ندارند. کارگران زن متاهل باید مساله نگهداری از بچه هایشان را خودشان حل کنند. معمولاً در صورت وجود مادر بزرگ یا زن سالمندی در فامیل بچه ها به آنها سپرده میشوند والا کودکان باید در خانه به حال خود رها شوند. در این صورت بچه بزرگتر باید مسئولیت نگهداری از خود و خواهر و برادرهای کوچکترش را به عهده گیرد.

در کارگاههای تولیدی کارگران زن مجبورند برای حفظ شغل، انضباط کار را شدیداً رعایت کنند و کاملاً طبق خواست کارفرما رفتار نمایند. چه در غیر این صورت کارفرما میتواند بدون اینکه مجبور به ارائه دلیل موجهی باشد به تشخیص خود کارگر را اخراج نماید. ساعات کار این کارگران بدون اینکه ایاب و نهاب های گاه طولانی و خستگی آور حساب شوند از ۱۰ ساعت در روز بیشتر است. ولی با همه این تفاسیل (ساعات طولانی و شرایط سخت کار) مزد

در ابتدای رشد سیستم سرمایه داری - که اساساً در اروپا شکل گرفت - با درهم کوبیده شدن سیستم اقتصادی کهنه و اقتصادهای خرد، شرایطی برای کار مستقل زنان در جامعه به عنوان یک فرد و اشتغال آنان در حوزه های مختلف کار اجتماعی مهیا شد. بواقع میتوان گفت با رشد سیستم سرمایه داری در شکل کلاسیک خود، روی هم رفته این امکان بوجود آمد که توده عظیمی از زنان، یا به صورت کارگر در کارخانه ها و مراکز تولیدی مختلف جذب شوند و یا با توجه به رشد جامعه در کلیت خود در کارهای گوناگون اجتماعی، از سوادآموزی گرفته تا کار در ادارات و غیره به اشتغال بپردازند. ولی امروز در شرایط سلطه سرمایه داری امپریالیستی در جهان و وجود سیستمهای سرمایه داری وابسته در قریب به اتفاق کشورهای تحت سلطه، در حالیکه بنا به ضرورتهای رشد سرمایه، زنها ناچاراً کماکان به بازار کار کشیده میشوند ولی اقتصاد از وضعیت بی برخوردار نیست که بتواند این توده عظیم (ونه فقط آنها) را جذب نماید. لذا معضلات، تضادها و تناقضاتی بروز میکنند که ما امروز در کشور خود شاهد نمونه هایی از آنها می باشیم. در عین حال در شرایط کنونی ایران در کنار معضل اساسی ناشی از رشد سرمایه داری وابسته و وجود بحران اقتصادی فاکتور نه چندان کم اهمیتی نیز موجب ضرورت اشتغال زنان در خارج از خانه گردیده یعنی جنگ امپریالیستی ۸ ساله ایران و عراق که در طی آن بسیاری از مردها جان خود را در میدانهای جنگ از دست دادند و یا بی شوی و بی پدر ماندن زن یا دختر و یا آنطور که در اصطلاح عموم گفته میشود با ((بی سرپرست)) ماندن خانواده ها، نیاز به کار زنان در بیرون از خانه هرچه بیشتر تشدید شده و باعث روی آوردن آنها به بازار کار شده است. در چنین شرایطی است که باید روی کار و زندگی کارگران و زحمتکشان زن دقیق شویم و اثرات رواج فرهنگ زن ستیزانه در جامعه را بخصوص روی کارگران و زحمتکشان چه مرد و چه زن مورد بررسی قرار دهیم.

در کشور مزد بیشتری را می‌طلبید باعث آن شده است که سرمایه دار بتواند مدام سطح دستمزدها را تقلیل داده و به قیمت گرسنگی و رنج کارگران و زحمتکشان (چه زن و چه مرد) سودهای هنگفتی به جیب زند.

چرا سرمایه دار میتواند در ازای کار برابر مزد کمتری به کارگران زن پرداخت نماید و به قولی حتی یک چهارم مزدی که در صورت انجام کار مذکور توسط کارگر مرد به او تعلق می‌گرفت را به کارگر زن نپردازد؟ شکی نیست که شرایط لازم برای استثمار و سودجویی سرمایه داران را اساساً دولت سرمایه داری دولتی که منافع طبقاتی سرمایه داران را نمایندگی میکند، تامین مینماید و همانطور که ما در جامعه خود شاهدیم سرمایه داران ایران نیز به یمن وجود دولت مدافع خود یعنی رژیم جمهوری اسلامی است که از امکان استثمار هرچه شدیدتر کارگران و سودجویی‌های گسترده برخوردارند. ولی برای اینکه مکانیسم مشخص این واقعیت را درک کنیم باید در بطن سیستم اقتصادی-اجتماعی موجود به عملکرد آن فرهنگ ارتجاعی توجه کنیم که زن را فرو دست و جایگاه اجتماعی او را پائین تر از مرد جلوه میدهد. اگر بنا به فرهنگی که رژیم آنرا به فرهنگ مسلط در جامعه تبدیل ساخته زن هنوز یک انسان کامل همانند مرد نیست، کم عقل تر، احساساتی (سطحی‌نگر)، عقب مانده تر، ضعیف تر و دارای قابلیت کمتر و غیره است. اگر دنیای او با کارهای زنانه ای (!!) که بر دوش اوست دنیای کوچکتری است پس هنگامی هم که در دنیای مردانه (!!) قرار گرفته و برای کسب درآمدی به اشتغال می‌پردازد کار او باید کم ارزش تر از مرد به حساب آید. بنابراین میزان مزد او با حد ارزش اجتماعی وی سنجیده میشود. اگر ارزش اجتماعی زن پائین تر از مرد است

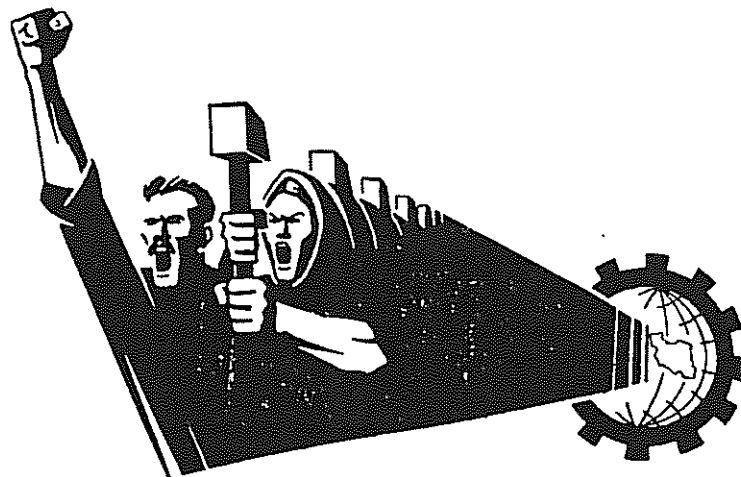
بنابراین طبیعی است که مزد کار وی نیز پائین تر از مرد تعیین شود. رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی با ایدئولوژی و اعمال ارتجاعیش در جامعه بر علیه زن در جهت تثبیت و تحکیم چنین شرایطی حرکت نموده و مینماید. مزد نابرابر در مقابل کار برابر این است یکی از نتایج حاصل از اعمال زن ستیزانه جمهوری اسلامی به نفع سرمایه داران و به قیمت رنج و استثمار خانواده های کارگری.

مطابق آموزشهای مارکس و انگلس ایدئولوژی حکومت و کلیه موسسات و نهادهایی که برای پیشبرد آن ایدئولوژی در جامعه بوجود می‌آیند قائم به ذات نبوده و در خدمت پیشبرد منافع اقتصادی طبقه یا طبقات معینی به خدمت گرفته میشوند. این را ما امروز به عینه در کشور خود می‌بینیم. می‌بینیم که رژیم جمهوری اسلامی با ایدئولوژی مذهبی خود در پناه اسلام و اسلام خواهی و حاکم ساختن قوانین شرع در جامعه و در پرتو آن با تحقیر زنان و هرچه بیشتر به بند کشیدن آنها بواقع کوشیده است زمینه ای را در جامعه بوجود آورد که مشتی سرمایه دار با استفاده از آن و با مکیدن خون کارگران و زحمتکشان بتوانند به ثروت‌های بادآورده ای دست یابند و سودهای کلانی را به جیب زنند. وقتی می‌گوییم رژیم جمهوری اسلامی نماینده سرمایه داران و خدمت گزار آنهاست باید متوجه باشیم (و اینرا در عمل می‌بینیم) که هم ایدئولوژی مذهبی این رژیم و هم تمام اعمال شرعی و غیر شرعی‌اش در خدمت تامین منافع سرمایه داران و پیشبرد سیستم سرمایه داری وابسته در ایران قرار دارد. بنابراین مکرراً ثابت میشود که مذهب در دست طبقات استثمارگر و حکومت‌هایی که برای تامین منافع آنان بر سرکار آمده اند

تنها وسیله ای برای تسهیل استثمار طبقات پائین جامعه است. اینرا بخصوص زنان آگاه و مبارز ما باید آویزه گوش خود سازند تا بتوانند مبارزه خود را برای آزادی واقعی زنان و تحقق برابری کامل بین زن و مرد در جامعه با جهت گیری درستی پیش ببرند و بخصوص اسیر ایدئولوژی‌های بورژوازی در رابطه با مساله زن نشوند که میکوشند به جای سیستم سرمایه داری و الزامات استثمارگرانه این سیستم مرد را عامل ستم و سرکوب زنان جلوه دهند. باید بطور کاملاً قاطع و بیرحمانه با فرهنگ مردسالارانه به مبارزه برخاست. در این شکی نیست (اینرا هم باید دانست که فرهنگ مردسالاری الزاماً صرفاً در میان مردها رسوخ ندارد، بلکه خود زنان نیز در موارد بسیاری اگرچه به اشکال متفاوت مروج چنان فرهنگی هستند). ولی در عین حال باید به مقابله شدید و همه جانبه با ایدئولوژی‌های بورژوازی بپردازیم که با منحرف کردن خشم و نفرت زنان از سیستم سرمایه داری و حکومت‌های مدافع آن بسوی مردها (بطور مجرد و کلی) بواقع در اتحاد مبارزاتی بین زنان و مردان و در اتحاد و همبستگی زنان و مردان کارگر و زحمتکش و یا عبارتی دیگر در اتحاد و همبستگی کارگران و زحمتکشان خلل وارد می‌آورند.

تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی طبقات استثمارگر در جامعه ما امکان‌رهایی واقعی و کامل زنان در ایران وجود دارد. با تمرکز قوای مبارزاتی خود برای ایجاد جامعه ای‌عاری از طبقات این جاده را هموار کنیم.

سیما دریایی - ۸ مارس ۱۹۹۹



نگاهی به دو سال حکومت خاتمی

و قهر شعار میدهند. (۲)

برای بخش دیگری از این اپوزیسیون نیز که برخاسته از ادعای دمکرات (۳)، مترقی و حتی چپ بودن هم دارند تحول ۲ خرداد و روی کار آمدن خاتمی به فرصتی تبدیل گشته تا با گذشتن به تجربه ۲۰ ساله حکومت خونین جمهوری اسلامی و فراموش کردن شعارهای گذشته، به درجات متفاوت به امکان تحول و استحاله درونی رژیم دل ببندند و به نوبه خود کار جاده صاف کنی تبلیغات ارتجاعی بورژوازی در مورد این رویداد را مثل هر تحول مهم ۲۰ ساله اخیر برعهده گیرند.

بدون شک در چنین شرایطی از نقطه نظر منافع جنبش انقلابی توده های زحمتکش، برخورد با این کارزار تبلیغاتی و افشای ماهیت سازماندهندگان عوامفریب آن و مهمتر از همه مقاصدی که در ورای این کارزار برعلیه توده ها تعقیب میشود دارای اهمیت وافر است. اما نیرو و نیروهایی که افشای این تبلیغات و مقابله با این جریان ارتجاعی را هدف قرار می دهند باید قبل از هر چیز به این سوال پاسخ گویند که ماشین تبلیغاتی ارتجاع برای پیشبرد و جا انداختن ایده های مضموم خود در جامعه برچه عامل یا عواملی سرمایه گذاری کرده اند و به بیان دیگر زمینه مادی گیرایی این تبلیغات در شرایط فعلی جامعه تحت سلطه ما چیست؟

بطور کلی باید توجه داشت که برخلاف برخی تصورات ساده انگارانه، تبلیغات فوق براساس هیچ بنا نشده اند و دارای زمینه های مادی مشخص در جامعه ما هستند. وجود فقر و بدبختی گسترده و سرکوب و خفقان وحشتناک ناشی از دیکتاتوری بورژوازی وابسته در ایران از یکطرف و بویژه رشد آگاهی توده ها و خواست گسترش یابنده تغییر این اوضاع جهنمی از طرف دیگر، زمینه های اصلی میباشند که تبلیغات اخیر بر پایه آن بنا شده اند. این تبلیغات در شرایطی دامن زده میشوند که جنبش توده های تحت ستم ما برای نیل به حداقل حقوق دمکراتیک خود نظیر رفاه اقتصادی و آزادیهای سیاسی - اجتماعی و یا حداقل ایجاد گشایشهایی در اوضاع غیرقابل تحمل کنونی هر روز بیشتر اوج میگیرد. در این تبلیغات، خاتمی به مثابه

در نگاه اول به ادعاهای فوق گرچه پراتیک ۲ ساله اخیر دولت خاتمی و بررسی سیر رویدادهای جامعه خود گواه بارز و معیار تعیین کننده ای برای فهم حقایق اساسی در رابطه با ماهیت یکسان خاتمی با سایر سردمداران تبهکار جمهوری اسلامی میباشد، اما با تاکید بر این حقایق نباید از قدرت تبلیغات فوق و دامنه تاثیرگذاری ایده هایی که در این تبلیغات اشاعه می یابند غافل ماند.

توپخانه تبلیغات فوق بسیار قوی است. سادهترین دلیل این مدعا قدرتی است که در سطح بین المللی در پشت این تبلیغات گمراه کننده در حمایت از خاتمی متمرکز شده است. در صف اول، دولتهای غرب و در رأس آنها امریکا - یعنی "شیطان بزرگ" که ظاهرا دشمن قسم خورده "اسلام" و "نظام جمهوری اسلامی" است - و تمامی بلندگوهای تبلیغاتی وابسته به آنان قرار دارند که به طور رسمی جوهر سیاست امروز خود را در توسعه و علنی کردن روابط موجود با جمهوری اسلامی به بهانه تقویت روندهای دمکراتیک (۱) در ایران تحت زمامداری دولت خاتمی تعریف میکنند. در تبلیغات ۲۴ ساعته بلندگوهای رنگارنگ نظام حاکم در جامعه ما نیز دائما این پیام ترویج میگردد که در تحولات سیاسی جاری در ایران و بویژه بر بستر نبرد بین جناحهای متخاصم جمهوری اسلامی - فعلا به چند و چون این جناحها و دامنه اختلافات آنها کاری نداریم - گرایشی که از بطن "حماسه ۲ خرداد" و انتخابات مردمی نظام متولد شده، با حمایت روزافزون مردم، دانشجویان، زنان، روشنفکران و... در حال تبدیل به یک جریان قوی است که نیل به یک جامعه آرمانی و مردم سالار و دمکراتیک را از راههای مسالمت جویانه، هدف خود قرار داده است.

و بالاخره در گوشه ای از میدان وسیع این تبلیغات، طیف رنگارنگی از نیروها و جریانات با عنوان "اپوزیسیون" جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. در این طیف میتوان مرتجعین و فریبکارانی را دید که در هیات مخالف، به بلندگوی ساواک رژیم و تبلیغات آن در خارج کشور بدل شده و برای خاتمی و گشایش های او سینه چاک میدهند و در همان حال با کینه تیزی برعلیه انقلابی گری، "رادیکالیسم"

قریب به دو سال از انتخابات ۲ خرداد رژیم و روی کار آمدن دولت "میانه رو" و "معتدل" خاتمی می گذرد. در طول این مدت گرچه در هیچیک از عرصه های اساسی حیات توده ها همچون ۲۰ سال گذشته کوچکترین گشایشی بوجود نیامده، لیکن در اغلب تبلیغات جاری در جامعه ما شاهدیم که روی کار آمدن دولت خاتمی، چگونگی آن و روند دو ساله اخیر به عنوان نقطه عطفی از حیات رژیم جمهوری اسلامی و توده های تحت ستم ما تلقی میگردد. در طول این دو سال ما با پیشروی یک جریان گسترده و سازمان یافته تبلیغاتی در جامعه روبرو بوده ایم. جریانی که با اتکاء به یک کارزار عظیم، از همان ابتدای انتخابات ۲ خرداد تا به امروز کوشیده تا اولاد دولت چنایتکار خاتمی را محصل یک انتخابات سالم و دمکراتیک و حاصل رای بیش از ۲۰ میلیون تن مردم ایران معرفی کند و ثانیاً و مهمتر آنکه زیر نام جنبش دوم خرداد، روی کار آمدن این دولت را نقطه عطفی مهم و میدا پیدایش روندهای جدید "مردم سالارانه"، "قانون گرا"، "دمکراتیک" و مبتنی بر احترام به حقوق توده ها در نظام دیکتاتوری حاکم جا بزند. در این تبلیغات خاتمی و "جناح اصلاح طلبان" - که البته مهره های اصلی آن همان جلادان شناخته شده نظام هستند - تافته جدا بافته ای از نظام دیکتاتوری حاکم معرفی میشوند. آنها قرار است که "ناجی" توده ها باشند و ظاهراً در مصاف دائمی که بین آنها و "محافظه کاران" خشونت طلب و تمامیت گرا" در صحنه سیاسی جامعه در جریان است، آنها ادعا میکنند که میخواهند در یک پروسه مسالمت آمیز حقوق پایمال شده توده ها را به آنها برگردانند. ادعا میکنند که "درد" توده ها را میفهمند، به زبان آنها صحبت میکنند، مخالف دیکتاتوری و سرکوب عقاید مخالف هستند و درصدد ایجاد "جامعه مدنی"، "احترام" به حقوق توده ها، "دمکراسی" و "تعدد آراء" و... در نظام جمهوری اسلامی میباشند. خطی که در این تبلیغات تعقیب میشود عبارت از این است که توده های به جان آمده ما نه از راه سازماندهی یک جنبش انقلابی بلکه از کانال حمایت و سینه زدن در زیر پرچم این جناح از حکومت و تشویق آن به تشدید اصلاحات در جامعه است که باید شرایط را برای تقویت جناح مزبور و بالنتیجه رسیدن به خواسته های دمکراتیک خود حاضر سازند.

قهرمان و ناجی توده ها و کسی که تحقق مطالبات دمکراتیک توده ها باید از کانال وی تعقیب شود معرفی میگردد و متأسفانه در شرایط غیبت یک نیروی واقعا انقلابی، تبلیغات فوق تا حدود مشخصی در میان اقدار معینی از مردم نیز برد یافته و تکرار میشود. پیام این تبلیغات عوامفریبانه خطاب به توده ها روشن است: "انقلاب و یا حتی تلاشهای انقلابی برای تغییر وضع نکبت بار موجود بی فایده است و نه تنها به قدرت مطلق العنان حکومت خدشه ای وارد نمی آورد، بلکه موجبات فقر و رنج بیکران توده ها را فراهم خواهد کرد. پس برای حصول به خواستهای برحق که هر روز در کوچه و خیابان و کارخانه و مزرعه توسط جلالدان حاکم با بی رحمی سرکوب میشود بهتر است که به دامان دارو دسته خاتمی و جناح "اصلاح طلبان" بیاویزید و با شیوه های مسامحه جویانه نه قهرآمیز در یک پروسه تدریجی امکان تحقق آنها را در آینده ای نامعلوم فراهم کنید. به جای سازمان دادن صف مستقل خود برای راه اندازی یک انقلاب اجتماعی، زیر پرچم سید "خندان" یعنی خاتمی که با رای خود شما در نتیجه اعمال اراده آزادانه توده ها در "انتخابات" ۲ خرداد روی کار آمده متشکل شوید! در چنین پروسه ای سرانجام شما برغم سلطه مطلقه نظام دیکتاتوری بورژوازی وابسته در چهارچوب همین نظام جهنمی با رفرمها و تغییرات تدریجی به آزادی و دمکراسی خواهید رسید." این جوهر آن پیام مزورانه ای است که ماشین تبلیغاتی مرتجعین در طول ۲ سال گذشته به طور خستگی ناپذیر در سطح بین المللی و در جامعه ما رواج داده است. برای مقابله با این تبلیغات مسموم و اثبات بطلان ادعاهای فوق باید تبلیغات نامبرده را در چند زمینه متفاوت بررسی کرد.

خاتمی انتخاب توده ها یا نیاز نظام؟

یکی از ستونهای تبلیغات جاری در مورد دولت خاتمی و رسالت او برای ایجاد تغییراتی در اوضاع جاری به نفع توده ها براساس این دروغ پا گرفته که وی منتخب توده هاست. مدافعین خاتمی ۲۴ ساعته جار می زنند که او دو سال پیش در جریان یک انتخابات "دمکراتیک" که طی آن برخلاف تمامی نمایشات انتخاباتی ۲۰ ساله اخیر جمهوری اسلامی، هیات حاکمه بدون انجام تقلبات همیشگی، از قبل به دلایل مختلف به "میزان" بودن رای توده ها گردن گذارد، به ریاست جمهوری نظام رسیده است. آنها میکوشند که

حتی با کاربرد تاریخ و روز این "انتخابات" آن را به عنوان آغازی برای پانزدهم روند جدید یک جنبش مسالمت آمیز مردمی - جنبش ۲ خرداد - در افکار عمومی جا بیاندازند.

ما از همان آغاز روی کار آمدن خاتمی به کرات در مورد چگونگی شرایط و مکانیزمی که طی آن، خاتمی سکان ریاست جمهوری را در دست گرفت بحث کرده ایم. در اینجا بطور خلاصه این واقعیت را بازگو و بر آن تاکید میکنیم که برخلاف تبلیغات فریبکارانه جاری، ۲ خرداد و روی کار آمدن خاتمی نه آغاز یک روند دمکراتیک در جمهوری اسلامی بلکه نقطه ای از پروسه ای است که طی آن گردانندگان نظام جمهوری اسلامی به منظور پاسخ به نیازهای بین المللی نظام و همچنین برای غلبه بر اوضاع داخلی به شدت بحرانی خویش به تاکتیک جدیدی در تقابل با جنبش اعتراضی توده ها دست زدند: تاکتیک انحراف جنبش و تلاش برای به هرز بردن پتانسیل انقلابی توده ها، از طریق آرایش چهره جنایتکار خود با مهره های جدید و جا زدن خاتمی به عنوان نماینده منتخب مردم و مظهر خواست تغییر وضع نکبت بار موجود.

خاتمی در شرایطی روی کار آمد که اولاً مصالح و منافع بورژوازی بین المللی و موسسات شناخته شده ای نظیر بانک جهانی و... در منطقه خاورمیانه و دریای خزر بر علنی و رسمی کردن هرچه بیشتر روابط غرب با جمهوری اسلامی قرار گرفته بود و یکی از ملزومات این سیاست ارائه چهره جدیدی از نظام جمهوری اسلامی یعنی چهره یک رژیم معتدل در افکار عمومی در این کشورها بود. به این ترتیب در حالیکه سرمایه های امپریالیستی برای گسترش و تحکیم بازارهای خود در منطقه و بالطبع ایران، نیازمند معرفی چهره دیگری از جمهوری اسلامی در افکار عمومی بودند که فاقد مشخصه های "بنیادگرایانه" و "تروریستی" و... باشد، دولت خاتمی تا حدود زیادی به این نیاز کمپانیها و دول امپریالیستی پاسخ می داد.

از سوی دیگر و در زمینه مسایل داخلی، جمهوری اسلامی در پایان دوره سیاه و نکبت بار حکومت ۸ ساله دولت رفسنجانی و در نتیجه پیشبرد برنا مه های تاراچگرانه موسسات امپریالیستی چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول موسوم به "بازسازی" و "تعدیل اقتصادی"، با جامعه ای به شدت فقر زده و بحرانی مواجه بود. جامعه ای که شکاف طبقاتی میان فقر و ثروت در آن به طرز وحشتناکی رشد کرده و مطابق آمار خود گردانندگان نظام بیش از نیمی از جمعیت ۶۰ میلیونی آن مجبور به زندگی در زیر خط فقر

بودند و هستند. به موازات و در نتیجه این اوضاع، نابسامانیها و امراض اجتماعی نظیر فساد، فحشا، اعتیاد و ناامنی در تمام عرصه های زندگی توده ها نیز همچون گذشته بیداد میکرد و دیکتاتوری جمهوری اسلامی را که خفقان، سرکوب و شکنجه و دار پاسخ اصلی او به معضلات توده ها میباشد، با معضلات بیشتری نیز مواجه می ساخت. چنین شرایط نکبت باری پتانسیل جنبش اعتراضی توده ها بر علیه نظم موجود را به شدت بالا برده و پس از یک دوره رکود، خود را در اعتصابات بیشمار و برخا قهرآمیز کارگری (نظیر اعتصاب پرشکوه کارگران نفت و کفش ملی) و شورشهای خشونت بار توده ای (در قزوین و اراک و اسلام شهر و...) متجلی ساخت. چشم انداز بروز موج جدیدی از برآمد توده ای و نتایج غیرقابل پیش بینی آن برای نظام در مقابل سردمداران رژیم هرچه نزدیکتر می شد. بنابه اظهارات خود مقامات حکومت، جمهوری اسلامی در پایان دوره زمامداری رفسنجانی از نظر اعتماد توده ای در "ضعیف ترین" موقعیت ممکن قرار گرفته بود. در نتیجه گردانندگان حکومت که با مشاهده این اوضاع از مدتها قبل در مورد نتایج آشوبها و تنشهای اجتماعی برای نظام به یکدیگر هشدار می دادند، به چاره جویی پرداختند. در چنین شرایطی آنها سرکوب بیرحمانه اعتراضات اجتماعی موجود را کافی ندانسته و به تاکتیک جدیدی در مقابل جنبش توده ها دست یازیدند. به این ترتیب که در جریان سازمان دادن "انتخابات" ریاست جمهوری به تغییر آرایش چهره نکبت بار دیکتاتوری موجود اقدام ورزیدند و با بهره گیری از یکی دیگر از آن "امدادهای غیبی" معروف و برپا کردن یک نمایش انتخاباتی توده ای و بیرون کشیدن خاتمی به عنوان یک رئیس جمهور مردمی با ۲۰ میلیون رای از صندوقها او را تجلی و پرچمدار خواستهای سرکوب شده توده ها جا زده و با این تاکتیک "دهه سوم" حاکمیت سیاه خود را آغاز کنند. دهه سوم حکومت جمهوری اسلامی صرف نظر از تمام جوانب دیگر برای گردانندگان نظام مبین دورانی هست که در آن چهره سیاه جناحی از دیکتاتورهای حاکم با مارکهای دمکراتیک و مردمی مزین گردیده و تلاش شده تا پتانسیل غیرقابل کنترل جنبشهای توده ای حتی الامکان به زیر پرچم این جناح و در نتیجه به مسیرهای کنترل شده منحرف گردد. دولت خاتمی محصول مستقیم نیازهای (۴) نظام سرمایه داری وابسته ایران و هیات حاکمه چه در عرصه بین المللی - یعنی الزامات گسترش و علنی کردن روابط امپریالیستها با رژیم به منظور تشدید هجوم سرمایه های امپریالیستی به ایران - و چه در عرصه داخلی

تنها در دو سال اخیر به گفته خود مقامات حکومت، صدها هزار کارگر از کار بیکار شده و در سخت ترین شرایط رها شده اند. کارگران شاغل تا ۱۶ ماه حقوقی دریافت نکرده اند. در شرایط رشد شتابان تورم، دولت بر حداقل دستمزد کارگران در سال جاری، به میزانی بسیار کمتر از رشد نرخ تورم افزوده و بسیاری از تسهیلات نظیر بن های کاری، سوبسیدها و... به تدریج حذف شده اند. در

دوران خاتمی کار به جایی رسیده که با حداقل دستمزد کارگران در یک روز حتی نمیتوان یک مرغ یا یک کیلو گوشت خرید. به گزارش خبرگزاریها در سال ۹۸، حداقل ۲۵ درصد از نیروی کار جامعه بیکار بوده اند. (البته رقم واقعی مسلماً بسیار بیشتر از این حد می باشد) در چنین اوضاعی در سیاستهای اقتصادی دولت باصطلاح معتدل خاتمی که در برنامه بودجه منعکس گشته کوچکترین مکانیزمی برای مقابله با این روند و خامت بار در زندگی توده ها در نظر گرفته نشده است. برعکس با توجه به خطوط اساسی برنامه خاتمی که استقرای خانه خراب کن خارجی، حمایت

از منافع سرمایه داران زالوصفت و بنیادهای غول آسای دولتی را هدف خود قرار داده، هر روز تعداد بیشتری از محرومان به زندگی در زیر خط فقر محکوم شده اند. زیر لوی برنامه های دولت خاتمی و در سایه رشد تصاعدی نرخ تورم و گرانی، کمر میلیونها تن از کارمندان جزء و اقشار خرده بورژوازی و... زیر بار سنگین زندگی هرچه بیشتر خم شده است. تا جایی که حتی اشتغال به ۲ تا ۳ شغل متفاوت در یک روز کفاف تامین حداقل مخارج یک خانوار معمولی را نمی دهد. روند نابودی سریع روستاها و خانه خراب شدن میلیونها دهقان و کشاورز که در شرایط فشارهای مختلف بوروکراسی دولتی هرچه

بیشتر ورشکسته شده و به عنوان ارتش ذخیره بیکاران به شهرهای بزرگ سرازیر شده اند در دو سال گذشته نیز بی وقفه ادامه یافته است. در سایه چنین اوضاعی و در کنار شعارهای کر کننده دولت خاتمی مبنی بر ضرورت رفع مصائب اجتماعی، فحشاء، فساد و اعتیاد و سایر انحرافات نابود کننده اجتماعی مانند خوره ای زندگی فقرا و بویژه جوانان را از بین برده و به قول خود مقامات حکومت به مراحل نگران کننده ای رسیده اند. خلاصه آنکه در دو سال اخیر، تحت زمامداری دولت خاتمی و دارو دسته باصطلاح اصلاح طلبان و شعارهای پیش به سوی جامعه مدنی، توسعه سیاسی و رشد اقتصادی و حکومت قانون و... اکثریت قریب به اتفاق آحاد جامعه هرچه بیشتر در گرداب فقر و محرومیت و بیکاری غرق شده اند. در عوض به برکت مدیریت دولت خاتمی بر چنین روند اقتصادی

می کوشیم تا مقدماتاً به مدارک و اسناد موجود و زندگی واقعی خود توده ها و بویژه طبقات محروم در طول ۲ سال گذشته رجوع کنیم. با عزیمت از این نقطه آنگاه بهتر می توان به ماهیت تغییر و تحولات ادعایی در تبلیغات جاری در باب "گشایش های" دولت خاتمی و دامنه آنها در جامعه پرداخت و نهایتاً دریافت که حقیقت چیست.

واقعیت این است که نگاهی به اوضاع فعلی زندگی توده ها در عرصه های متفاوت نشان می دهد که امروز، یعنی ۲ سال پس از زمامداری دولت خاتمی و وعده های ایشان، روند فقر و بیکاری و تورم و اختناق در ابعاد بسیار مهلک تر همچنان بر حیات و هستی توده های محروم ما حاکم است. این نه یک واقعیت تصادفی بلکه نتیجه مستقیم برنامه هایی است که ایشان برای هدایت نظام سیاسی - اقتصادی موجود به پیشبرد آنها پرداخته و اصولاً برای متحقق ساختن آنها بر سرکار آمده است.

در این شکی نیست که تا آنجا که به برنامه های اقتصادی و وعده های دولت خاتمی و اصلاح طلبان پیرو ایشان باز می گردد، رئیس جمهور حکومت و دولتش، تداوم برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران یعنی سمت گیری به سوی ایجاد اقتصاد مبتنی بر "بازار آزاد" را در کانون وظایف خود قرار داده اند. همه میدانند که این برنامه به نوبه خود تداوم همان خطی است که دولت رفسنجانی بلافاصله پس از پایان جنگ ایران و عراق زیر نام "دوران بازسازی" آغاز کرد. و نتایج و خامت بار و فاجعه بار آن در زندگی توده ها بسیار سریع در سطح جامعه تجلی یافت.

البته دولت خاتمی این مزیت را ندارد که پیشبرد این برنامه ها را در شرایط بسیار وخیمتر (۵) - یعنی سقوط مهلک درآمدهای ناشی از فروش نفت - برعهده گرفته است.

به این ترتیب اگر پیشبرد برنامه فوق الذکر در دوران زمامداری ۸ ساله رفسنجانی به قول خود مقامات حاکم، "فاصله طبقاتی" بسیار هولناکی را در جامعه تحت سلطه ما به جای گذارد و سطح زندگی کارگران و زحمتکشان در ابعادی باور نکردنی سقوط کرد، در دوران خاتمی و به رغم وعده های وی، نه تنها هیچ تغییری در این روند ایجاد نشد بلکه به خاطر تعهد دولت خاتمی به تحقق برنامه فوق، بار بحران خانمان برانداز اقتصاد نظام هرچه بیشتر بر دوش کارگران و محرومان سرشکن شده است.

- تشدید سرکوب و کنترل توده ها به منظور انحراف مسیر مبارزات رشد یابنده آنها - در دوره پس از حکومت رفسنجانی می باشد. پراتیک حکومت دو ساله این دولت نیز در اساسی ترین خطوط خود نمایانگر این واقعیت بوده است. بدیهی است که برای پاسخ به مصالح نظام حاکم بود که سران رژیم با تدارکات فراوان کارزاری را زیر نام انتخابات آزاد سازمان داد و با زیرکانه ترین وجهی همانطور که بالاترین مقاماتش صراحتاً گفته بودند، با کشیدن ۲۰ میلیون رای از صندوقهای انتخاباتی و جازدن جناب خاتمی در عرض ۴۸ ساعت پس از انتخابات به عنوان رئیس جمهور منتخب ۲۰ میلیونی، زمینه را برای پیشبرد برنامه های سرکوبگرانه خود برعلیه توده ها فراهم ساخت.

ماشین تبلیغاتی ارتجاع، امروز نیز با پنهان ساختن این واقعیت یعنی چگونگی بر سرکار گماردن دولت خاتمی توسط گردانندگان نظام میکوشد تا او را نماینده رای و اراده آزاد توده ها جا زده و در هر رویداد مهم اجتماعی در دو سال اخیر، ضمن مانور روی این دروغ بزرگ، مرکز ثقل توجه توده ها و انرژی مبارزاتی آنها را زیر عبای یکی از فریبکارترین مهره های هیات حاکمه جمهوری اسلامی در ۲۰ سال اخیر کانالیزه نماید. آنهم در شرایطی که هر روز حکومت جنایتکارانه دولت خاتمی و جناح باصطلاح اصلاح طلبان بنابه شواهد و تجارب زندگی توده ها ارمغانی جز تداوم فقر و بیکاری و گرانی و سرکوب و ترور برای آنها به بار نیاورده است.

دو سال حکومت دولت خاتمی: ادعاهای، واقعیات

رکن دیگری از تبلیغات فریبکارانه بلندگوهای بورژوازی از این ادعاهای مایه میگرد که وظیفه خاتمی و جناح او که ظاهراً در نتیجه حماسه ۲ خرداد و رای توده های در "صحنه" به قدرت رسیده اند، ایجاد اصلاحات در نظام حاکم بوده و هدف آنها بوجود آوردن گشایش های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به نفع توده هاست. تبلیغات مزبور در این زمینه به تغییر و تحولاتی اشاره میکنند که به نظر آنها محصول و تداوم روند انتخابات ۲ خرداد بوده و مدعی می گردند که در طول ۲ سال گذشته و تحت زمامداری دولت خاتمی نسبت به گذشته از سطح سختگیری های اجتماعی و خفقان سیاسی برعلیه توده ها در سطح جامعه کاسته شده است.

برای ارزیابی صحت ادعاهای فوق ما

ظالمانه ای، درصد انگشت شماری از افراد جامعه یعنی طبقه زالی صفت سرمایه داران وابسته و ایادی رنگارنگ آنها، گردانندگان بنیادها و موسسات مافیایی دولتی نظیر بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید و... صاحبان شرکت‌های بزرگ و گردن کلفت خصوصی، تجار عمده انگل صفت بازار، ثروتهای هرچه بیشتری برهم انباشته اند. همانند گذشته بر بستر این اوضاع ظالمانه پول پارو کرده اند. اتفاقاً اینها همانهایی هستند که از دولت خاتمی و شعارهای "جامعه مدنی" و "توسعه اقتصادی" او به شدت پشتیبانی میکنند. از گشایش های اقتصادی در دوره ایشان حرف می‌زنند و "جامعه مدنی" دارو دسته خاتمی مدینه فاضله آنهاست.

در چنین شرایط بحرانی و وخیمی است که ما شاهدیم در دو سال گذشته هر از چندگاه یکبار رئیس جمهور منتخب نظام بر اکران عمومی ظاهر شده و با فریبکاری تمام ضمن بهانه تراشی می‌کوشد تا توده هایی که با ناباوری و خشم اوضاع فلاکت بار زندگی خود تحت زمامداری دولت او مشاهده میکنند را مجاب نموده و با وعده های سرخرمن بفریبد. و سرآخر هم از اینکه نتوانسته وعده های خود را برآورده کند مکارانه اظهار "شرمندگی" میکند! البته سردار شرمندگی - لقبی که خاتمی خیلی زود به آن ملقب شد- هیچگاه در نمایشات خود فراموش نمی‌کند که با رذالت تمام از توده های فقیر و محروم بخواهد که به خاطر پیشبرد برنامه های ضد خلقی دولت او، کمر بندها را باز هم سفت تر کنند و دم برنیاورند. به این ترتیب ما شاهدیم تا آنجا که به برنامه های اقتصادی و رفاهی خاتمی و دارو دسته باصطلاح اصلاح طلبان جمهوری اسلامی باز می‌گردد، آنها رسالتی جز پیشبرد خط اقتصادی دول و موسسات امپریالیستی زیر نام ایجاد اقتصاد بازار آزاد و برنامه های خصوصی سازی را نداشته و ندارند و نتایج این برنامه ها که آغاز آن به دوران رفسنجانی باز می‌گردد، جدا از هر وعده دروغینی هم که توسط خاتمی به توده ها داده شد، چیزی جز سیه روزتر شدن و فقر بیشتر اکثریت آحاد جامعه ما نبوده و نیست. تبلیغات ارتجاع حول معجزات برنامه های اقتصادی رئیس جمهور مردمی نظام در این زمینه ورشکسته تر از آن است که گوش شنوایی برای آن پیدا شود. اما باید از جنبه دیگر در نظر داشت که وقوف به چنین واقعیتی از سوی مرتجعین و فریبکاران حامی خاتمی به نوبه خود باعث گردیده تا مرتجعین با تلاش برای انحراف اذهان توده ها، همواره بکوشند تا زیرکانه افکار عمومی را متوجه "کوششهای اصلاح طلبانه" خاتمی و جناحش در زمینه های

اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کرده و راجع به باصطلاح گشایش هایی که توسط خاتمی در این زمینه ایجاد و یا درصدد ایجاد شدن است داستان سرایی کنند. بویژه آنکه ما باید توجه کنیم که در شرایط سلطه بی‌چون و چرای نظام سرکوب و خفقان و ترور جمهوری اسلامی بر جامعه، در شرایط بی‌حقوقی مطلق توده ها، سرکوب وحشیانه زنان، بی‌افقی در زندگی میلیونها جوان و... هیات حاکمه با فرستادن خاتمی به میدان و سردادن شعارهای فریبکارانه توسط او حول ضرورت تغییر این اوضاع و "برقراری حکومت قانون"، "احترام به حقوق توده ها و بویژه زنان و جوانان از همان ابتدا جو فریبکارانه معینی را در افکار عمومی در مورد او ایجاد کرده بود. در تبلیغات متمرکز حول "کاندیداتوری" و سپس "پیروزی" او همواره اینگونه جلوه داده می‌شد - و می‌شود - که خاتمی و جناح او بعنوان جناح "معتدل" و "اصلاح طلب" تافته جدا بافته ای از کل هیات حاکمه ستمگر در نظام دیکتاتوری جمهوری اسلامی می‌باشند. در این تبلیغات، او برخلاف سایر مقامات انحصار طلب و خودکامه حکومت، طرفدار حکومت "قانون" است. او هوادار "تضارب اندیشه ها"، آزادی بیان و دموکراسی است. او مبلغ جامعه ای نوین و متفاوت با جامعه خفقان زده کنونی یعنی جامعه مدنی است که مردم سالاری و ویژگی بارز آن است. این خاتمی است که برخلاف جناح "محافظه کار" معتقد است که با اعمال زور و قهر نمی‌توان اندیشه ها را تا ابد سرکوب کرد (۶) و در یک کلام او برای "توسعه سیاسی" - یعنی اصلاحات دموکراتیک - به عنوان "شرط" توسعه اقتصادی اهمیت زیادی قائل بوده و به همین منظور سازمان دادن یک جامعه لیبرال تر و آزادتر را هدف اولیه خود و دولتش قرار داده است. تبلیغات بورژوازی در این زمینه حتی کار را به جایی می‌رسانند که با مقایسه فریبکارانه ای می‌کوشند تا این ایده را به توده ها قالب کنند که خاتمی همان "گورباچف" در شرایط ایران است که با رسالت ایجاد رفاه های اقتصادی - سیاسی به نفع توده ها وارد میدان شده است. این مضمون آن تبلیغات سنگینی است که در طول ۲ سال زمامداری دولت خاتمی به طور بی‌وقفه توسط بلندگوهای تبلیغاتی گوناگون در سطح جامعه پخش شده است و هر روز به گونه ای تکرار میشود. البته مبلغان مورد اشاره برای اثبات "احکام فریبکارانه خود مثالهایی هم ارائه داده و تغییراتی را که در سالهای اخیر در فضای جامعه تحت سلطه ما روی داده به گواهی میگیرند. آنها با چارو چنگال عنوان میکنند از زمان روی کار آمدن خاتمی از شدت مقررات سرکوبگرانه اسلامی بر علیه مردم در خیابانها کمتر شده است.

زنان در شهرهای بزرگ می‌توانند قسمتی از موی سر خود را از زیر حجاب اسلامی بدون ایجاد مزاحمت بیرون بگذارند! سخت گیرها بر علیه جوانان کمتر شده و ماهواره و نوارهای ویدئو و موسیقی آزادانه خرید و فروش می‌شوند. مقامات دولتی به فلان هنرمند و نویسنده "دگراندیش" و مخالف، جوایز هنری اهدا کرده اند. برخی چرائد به انتشار مقالات انتقادی بی‌سابقه ای پرداخته اند و برای اولین بار کنسرت موسیقی پاپ - صد البته از نوع اسلامی اش! - در تهران برپا شده است و غیره و غیره.

قبل از آنکه بخواهیم روی مضمون کذب این تبلیغات که به شدت و آگاهانه آگرانديسمان شده متمرکز شویم و اهداف فریبکارانه ناشران آن را بر شمریم باید این واقعیت تاکید نمود که برای هر نیروی آزادیخواه و مدافع منافع توده ها، در شرایط دیکتاتوری وحشتناکی که به مدت چندین دهه با شدت و حدت متفاوت بر حیات و هستی توده های ما حاکم بوده، حتی کمترین کاهش در سلطه جهانی دستگاه بوروکراتیک نظامی حاکم ایجاد جزئی ترین گشایش ها در هر زاویه از زندگی سراسر رنج و محنت توده های زحمتکش امری مثبت بوده و اتفاقاً هدف مبارزه انقلابی کاهش، از بین بردن و محو کامل تمامی عوامل و نیروهایی است که موجبات هرگونه نابرابری اقتصادی - اجتماعی را برای توده های ستمکش فراهم کرده اند. اما در کار مبلغین فریبکار ما دو نکته مهم وجود دارد. اول آنکه تغییرات اتفاق افتاده فوق الذکر که منشاء برخی از آنها به قبل از دوره خاتمی و به دوران رفسنجانی باز می‌گردد اساساً نه محصول باصطلاح رفهمای "گورباچف ایران" بلکه نتیجه مستقیم رشد مبارزات توده ای و اوضاع بحرانی جامعه است. ثانیاً این تغییرات که در تبلیغات دروغین جاری از آنها به عنوان تغییرات بی‌سابقه اسم برده می‌شود اصولاً فاقد آن دامنه و باری است که مرتجعین و به تبع از آنها، سازشکاران در تبلیغات خود مدعی آن هستند. اگر با چشمانی باز به وقایع اجتماعی که در طول ۲ سال عمر دولت خاتمی در جامعه ما رخ داده بنگریم در می‌یابیم که اتفاقاً رسالت خاتمی و جناحش برای نظام جمهوری اسلامی، جلوگیری از رشد جنبش اعتراضی و ممانعت برای ایجاد و تعمیق هرگونه تغییری در عرصه های اساسی حیات و کار توده های محروم ما بوده و می‌باشد. ارمغان اصلی حکومت خاتمی برای توده های زحمتکش ما همانطور که اشاره شد، فقر بیشتر، گرسنگی بیشتر و بطور کلی بدبختی هرچه گسترده تر می‌باشد. در چنین

ایران مبارزه مسلحانه را نمی‌پذیرد و هرگونه مبارزات خشونت آمیز و ماجراجویانه از جانب مردم مطرود و مردود است. (همان منبع)

۴. نوآوریهای آقای خاتمی در مسائل خارجی جمهوری اسلامی نظیر گفتگوهای تمدنها و یا تاکیدات او بر وظیفه اساسی دولت خویش مبنی بر تحکیم اوضاع داخلی نظام (مصاحبه با شرق الاوسط) ابراز پیشبرد این سیاست توسط هیات حاکمه جمهوری اسلامی می‌باشند.

۵. وخامت اوضاع اقتصادی تا درجه ای است که در ماههای اخیر، برخی نمایندگان مجلس هنگام بحث حول لایحه استقراض های جدید از بانک مرکزی، اخطار کردند که اگر این طرح هرچه زودتر به تصویب نرسد، دولت حتی قادر به پرداخت حقوق کارمندان خود نخواهد بود.

۶. در دیدار با نمایندگان مطبوعات

حیدریان نوشته شده و در شماره ۱۳۲۵ ، اسفند ۷۷ هفته نامه ایران تایمز به چاپ رسیده، نگارنده درباب مصنعات جامعه مدنی می‌گوید: شعار جامعه مدنی ، موثرترین پادزهر انقلابی‌گری رمانتیک و رادیکالیسم کاذب است و ادامه میدهد جامعه مدنی زمینه پیدایش و رشد جنبشهای توده ای تخریب گرا و عصیان گر را به شدت کاهش می‌دهد.

۳ . مثالهای روشن دیدگاهها این طیف را میتوان در نشریه پیوند شماره ۲ شهریور ۷۷ دید. بهمن نیرومند در تبلیغ به نفع تحول ۲ خرداد و با ادعای بوجود آمدن هسته های اصلی دمکراسی در ایران ، در حال حاضر دست زدن به عملیات مسلحانه را اقدامی ضدانقلابی می‌خواند.

و هادی شمس حائری نیز در حالیکه گلوله های سپاه پاسداران دولت خاتمی سینه مردم و کودکان بیگناه سندیج را از هم می‌درد با وسواس می‌خواهد ثابت کند شرایط امروز

شرایطی سرکوب مبارزات این توده ها، یک جنبه و کوشش در فریب آنها جنبه دیگر سیاست خاتمی را تشکیل می‌دهد.

ادامه دارد

ع - شفق

اردیبهشت ۷۸

زیر نویس ها:

۱ . برای مثال مادلین آلبرایت سیاست کتونی دولت امریکا در قبال جمهوری اسلامی را اینچنین بیان میکند: در ایران نشانه های روشنی از پشتیبانی عمومی از جامعه ای بر شالوده حکومت قانون به چشم می آید که ما از آن استقبال می‌کنیم .

۲ . مقاله دولت و ملت و جامعه مدنی برگرفته از نشریه راه آزادی نمونه روشنی از این تفکر را ارائه میدهد. در این مقاله که توسط محسن

تصحیح و پوزش

در پیام فدایی شماره ۲۲ متاسفانه شاهد بروز اشتباهات چاپی و تایپی متعددی بودیم که در این جا ضمن پوزش از خوانندگان به تصحیح برخی از مهمترین آنها اقدام می‌کنیم .

غلط	درست
صفحه اول ستون اول سطر ۴	ادعاهای
صفحه اول مقاله دستگیری اوچلان خط اول	ادعای
صفحه ۳ ستون سوم سطر ۴	او
صفحه ۱۳ ستون دوم خط ۷	میلیون
صفحه ۱۳ ستون سوم سطر پنجم از آخر "اسلام گرایی مستقل"	به نامه
صفحه ۱۴ ستون اول سطر هشتم	بنابه
صفحه ۱۵ ستون سوم سطر ۲۴	"اسلام گرای مستقل"
صفحه ۱۶ ستون دوم سطر ۱۱ و ۱۲	بررسی مستقیم
صفحه ۱۶ ستون سوم	نظریات والایی
صفحه ۴ ستون اول سطر ۳۹	واژه فردی و غیر فردی
صفحه ۵ ستون دوم سطر ۲۹	واژه خودی و غیر خودی
صفحه ۵ ستون سوم سطر ۲۷	پاورقی ها
صفحه ۸ ستون دوم سطر ۱۱	پاورقی
صفحه ۱۷ ستون اول سطر ۱۷	جمهوری ج
صفحه ۱۸ ستون دوم سطر ۱۱	به
صفحه ۲۰ ستون اول سطر ۷	برخورد اخلاقی
صفحه ۲۰ ستون اول سطر ۹	برخورد اخلاقی و غیر اخلاقی
صفحه ۲۶ سطر آخر	دست زده
صفحه ۲۷ ستون سوم سطر ۷	جهانت
	نیروی
	کار
	سرخ ش
	۵ مارس ۹۹ اضافه است
	س ز د

تظاهرات کارگران قهرمان نساجی قائمشهر

به گزارش مطبوعات رژیم روز ۲۲ فروردین ماه امسال کارگران کارخانه نساجی قائمشهر در اعتراض به عدم پرداخت بیمه بیکاری و دستمزدهای معوقه شان در خیابانهای این شهر دست به تظاهرات زدند. کارگران معترض ضمن بستن جاده قائمشهر به ساری خشم و نفرت خود از شرایطی که کارفرمایان برایشان بوجود آورده اند را به نمایش گذاردند.

سوانح فاشی از کار و جمهوری اسلامی

رئیس خانه کارگر رژیم اعلام کرد که در ۱۰ ماه اول سال گذشته ۱۲۰ هزار کارگر در کارگاهها و مراکز صنعتی کشور دچار سانحه شده اند. به گفته او در تنها ۲۰ درصد از مراکز صنعتی مسایل مربوط به ایمنی کارگاهها رعایت می‌شود و وقوع سوانح ناشی از کار، به قطع دست ، پا و سایر اعضای بدن و حتی مرگ قربانیان منجر شده است .

مرکز بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!



گرامی باد اول ماه مه، روز جهانی طبقه کارگر

اول ماه مه یک روز بین المللی برای همه کارگران در سراسر دنیاست. امروز از آن هنگامی که کارگران مبارز اروپا و امریکا در انترناسیونال سوسیالیستی، اول ماه مه را به عنوان روز جهانی طبقه کارگر اعلام نمودند ۱۱۰ سال (۱۸۸۹-۱۹۹۹) می گذرد.

در امریکا، دهه دوم سالهای ۸۰ قرن نوزده، سالهای اوج گیری مبارزات و گسترش موج وار اعتصابات کارگری بود؛ و سپس در سال ۱۸۹۰، یک سال بعد از اعلام روز جهانی کارگر، این پروتاریای اروپا و امریکا بود که برای رسیدن به خواست ۸ ساعت کار روزانه و تثبیت آن به حرکت درآمد. صرف نظر از جنبه های مختلف این واقعیات، سوال اساسی که در اینجا باید پرسیده شود این است که چنان مبارزات عظیمی بیانگر و انعکاس چه شرایطی بودند؟ و کدام واقعیتهای مادی حاکم بر زندگی کارگران آنها را به روی آوردن به سوی مبارزه فرا میخواندند. واقعیت را بخواهیم قرن نوزدهم برای کارگران اروپا قرن فقر وحشتناک و گرسنگی و بیکاری بود؛ قرن دست و پا زدن در میان بلایای مختلف اجتماعی.

مارکس و انگلس در همان قرن ۱۹ میگفتند با گسترش روزافزون سرمایه، جامعه انسانی بیش از پیش به دو اردوی متضاد و متخاصم به اردوی فقر و ثروت تقسیم میشود. حال آنچه ما در آستانه قرن بیست و یکم، در این آخرین ماه مه قرن حاضر - در شرایطی که سیستم سرمایه داری در اقصی نقاط دنیا گسترش یافته - شاهدیم مصداق گفته های این دو رفیق و آموزگار پرولتراهای دنیاست. جهان سرمایه داری با تقسیم دنیا به دو پاره، پاره مشتی کشورهای مترولپل و پاره کشورهای تحت سلطه در بر گیرنده اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین، شدیداً موجب تمرکز ثروت در یک سو و فقر در سوی دیگر گشته است. جامعه انسانی بیش از پیش به دو اردوی متخاصم، اردوی اقلیت ناچیز امپریالیستها و وابستگانشان در کشورهای تحت سلطه و اردوی شمار گسترده ای از جمعیت گیتی که تحت استثمار و ستم سرمایه داران قرار دارند تقسیم شده است.

قطبی شدن هر چه بیشتر جهان، امروز از خلال واقعیات بيشماري عیان است. مثلاً مطابق گزارشی از سازمان ملل، در حال حاضر ۲۲۵ نفر از ثروتمندترین افراد جهان از حد درآمد سالانه ۴۷ درصد از کل جمعیت دنیا نیز بیشتر است. توجه کنید حدود دو میلیارد و شش صد میلیون انسان - یعنی ۴۷ درصد جمعیت جهان - در طی سال در آمدی کسب میکنند که تنها ۲۲۵ نفر در تملک خود دارند. چنین است فاصله دو اردوی فقر و ثروت در جهانی که سیستم سرمایه داری امپریالیستی بر آن حاکم است. با تسلط این سیستم ارتجاعی و ظالمانه، امروز اکثریت بزرگی از جمعیت جهان زیر خط فقر زندگی میکنند. مثلاً ۳۰ میلیون نفر در امریکا و ۸۰ درصد مردم در ایران، قانون ذاتی سرمایه داری یعنی ضرورت کسب سود هر چه بیشتر و انباشت سرمایه باعث آن شده است که در شرایطی که با صرف ۱۳ میلیارد دلار میشود بهداشت اولیه و تغذیه تمام محرومین جهان را تامین نمود، سالیانه میلیون ها تن کالا و مواد غذایی به ارزش میلیاردها دلار توسط امپریالیستها به آتش کشیده میشوند. اینها البته فقط گوشه ای از سیمای جهان کنونی ما را ترسیم میکنند؛ با این حال این واقعیات از نقش بسیار ارتجاعی که امروز سرمایه داری امپریالیستی در همه مناطق جهان ایفا میکند پرده برمی دارند. در چنین اوضاعی است که کارگران در کشورهای تحت سلطه - در مناطق نفوذ سرمایه داری امپریالیستی - با شرایط کار و زندگی به مراتب بدتر و دردناکتر از کارگران اروپا و امریکا در قرن ۱۹ مواجه اند. در این مناطق کارگران نه تحت انقیاد سرمایه داری دوره رقابت آزاد قرن ۱۹ - که تا حد چشمگیری میتوانست دمکراسی و آزادی های دمکراتیک را در جامعه تحمل نماید - بلکه در مقابل سرمایه داری امپریالیستی قرار گرفته اند که ارتجاع و سرکوب و دیکتاتوری خصیصه ذاتی آن میباشد. از این رو مثلاً در ایران کارگران و زحمتکشان ما در حالیکه به بیشرمانه ترین وجهی مورد استثمار قرار گرفته و از حداقل حقوق صنفی خود بی بهره اند به قول چریک فدایی خلق رفیق پویان این امتیاز را دارند که از سلطه پلیس قرن بیستم نیز برخوردارند. نفوذ امپریالیستها در ایران در دوره شاهان قاجار و سپس سیطره کامل سلطه امپریالیسم بر تمامی شئون اقتصادی - سیاسی و نظامی جامعه ما که در دوره رضا خان قلدر صورت گرفت و تداوم این امر تا به امروز که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر سر آن قرار گرفته، باعث حاکمیت سیستم سرمایه داری وابسته در ایران گشته است. تحت چنین سیستمی است که کارگران ما - زنان و مردان - در میان فقر و فلاکت و ذلت دست و پا میزنند. آنها به جای ۸ ساعت، ۱۰ تا ۱۶ ساعت در روز کار میکنند تا بتوانند بقای خود و خانواده شان را تضمین نمایند. دستمزدشان هر چقدر پائین، شرایط کارشان هر چقدر دشوار، آنها از حق اعتصاب محرومند و کلاً مبارزانشان حتی در سطوح پائین نیز با نیروی نظامی دولت سرکوب میگردد. کافی است آشکار شود که کارگرانی درصدد متشکل کردن خود مثلاً برای افزایش دستمزد خود میباشند، همین امر به سادگی به کشیده شدن آنها به شکنجه گاه ها و حتی اعدامشان منجر میشود. البته در همین جا باید تاکید کرد که علیرغم همه این واقعیات و دشواری شرایط، کارگران دلیر ایران هرگز از مبارزه بر علیه سرمایه داران و رژیمهای حامی آنان باز نمانده اند. مثلاً در سال گذشته جامعه ما شاهد حادثه ترین مبارزات کارگری بود. کارگران در جریان مطالبه

خواستهای برحق خود بخصوص پس گیری حقوق های به تعویق افتاده شان بارها کارخانجات را در نقاط مختلف به اشغال خود در آوردند. روسای واحدهای تولیدی را به اسارت گرفتند. به ادارات دولتی حمله ور شدند. با تجمع خود به بستن جاده ها اقدام کرده و کوشیدند صدای اعتراض خود را هرچه رساتر سازند. این مبارزات گواه روشنی از شرایط زندگی پر رنج و محنتی است که زندگی کارگران ما بخصوص زنان را احاطه کرده است.

در سالروز اول ماه مه اگر بخواهیم شرایط ذلت بار طبقه کارگر را در سطح جهانی ریشه یابی کنیم این حقیقت آشکار میشود که دلیل فقر و گرسنگی بیسابقه و اوضاع دردناک حاکم بر زندگی کارگران و بخش بزرگی از مردم دنیا سلطه سیستم گندیده سرمایه داری کنونی یعنی امپریالیسم میباشد. بر این اساس با عمیق تر شدن هرچه بیشتر شکاف بین دو اردوی فقر و ثروت، در شرایطی که سرمایه داران بیش از پیش ثروتهای حاصل از دسترنج کارگران، این بوجود آورندگان همه نعمات زندگی را به تملک خود در آورده اند، جهان امروز بر سر یک دو راهی قرار گرفته است:

یا تداوم وضع موجود یعنی تداوم بردگی کار، فقر و گرسنگی همراه با توحش، ترور و شکنجه و اعدام؛ یا رهایی کار با استقرار سوسیالیسم و کمونیسم و در نتیجه آزادی بشریت.

جامعه ایران نیز با همین دو راهی روبروست. از این رو بر دوش طبقه کارگر ایران وظیفه سنگینی قرار دارد که باید با جلب پشتیبانی هرچه وسیعتر دیگر اقشار و طبقات تحت ستم ایران به آن عمل نماید. وظیفه ای که از کانال نابودی قطعی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بمتابه رژیم حافظ این سیستم ظالمانه و گندیده میگذرد. وظیفه برقراری دموکراسی، آزادی و قدم نهادن در راه سوسیالیسم. چنین راه پر شکوهی پر رهرو باد!

نابود باد نظام سرمایه داری در سراسر جهان!
سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب!
زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران - اردیبهشت ۷۸



گزارشی از برگزاری مراسم اول ماه مه در لندن

جمهوری اسلامی که حتی برخا خود جراید رژیم نیز به آن معترف هستند اشاره شد سپس گوشه هایی از تلاش و مبارزه قهرمانانه کارگران مقاوم ما در یک سال گذشته مورد تاکید قرار گرفته بود. (متن کامل این نوشته در همین شماره پیام فدایی به چاپ رسیده است) - با پایان قرائت این متن بخش اول برنامه بزرگداشت اول ماه مه نیز به پایان رسید.

بخش دوم برنامه ، نخست به هنرنمایی ن - گیلانی هنرمند مردمی و با سابقه شمالی اختصاص یافت - او با استقبال گرم حضار بر روی صحنه آمد و همراه با نوای دایره خود جلوه هایی از فولکلور و هنر خلقی و محلی کشورمان را در قالب ترانه های شاد گیلکی عرضه کرد. برنامه ن - گیلانی بخصوص با توجه به استقبال بسیار گرم و شورانگیز حضار از ترانه ها، به نوبه خود به شور و حرارت مراسم اول ماه مه افزود.

مراسم بزرگداشت روز جهانی کارگر با موزیک زنده و رقص کردی جمعیت و سپس اجرای چند ترانه فارسی به پایان رسید. ضمناً در فاصله بین برنامه ، نماینده انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، پیام این جریان به مناسبت اول ماه مه را به سمع شرکت کنندگان رسانید.

بردگی کار و فقر و گرسنگی همراه با توحش ، ترور و شکنجه و اعدام و یا رهایی کار با استقرار سوسیالیسم و کمونیسم و در نتیجه آزادی بشریت .

در خاتمه پیام با اشاره به اینکه جامعه ما نیز با همین دو راهی روبروست بر نقش و وظیفه طبقه کارگر برای نابودی نظام سرمایه داری وابسته و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به منظور رسیدن به دمکراسی، آزادی و سوسیالیسم تاکید شده بود.

پس از پایان پیام چریکها به مناسبت اول ماه مه ، دکلمه شعری به نام «استثمار بس» سروده کارگران رزمنده معادن اسپانیا به استماع حضار رسید که جلوه هایی از دردها و رنجها و مبارزات این کارگران برعلیه بورژوازی غارتگر را تصویر می کرد.

شبه ای از اوضاع وحشتناک کار و زیست کارگران در جمهوری اسلامی، عنوان متنی بود که در قسمت بعدی برنامه توسط یک رفیق برای حضار قرائت شد. در این متن به جلوه های برجسته و دردآوری از اوضاع فاجعه بار حیات و کار کارگران در

در تاریخ جمعه ۳۰ آوریل مراسم بزرگداشت اول ماه مه (روز جهانی کارگر) توسط چریکهای فدایی خلق ایران در لندن برگزار شد. این مراسم که تعداد زیادی از ایرانیان مقیم لندن در آن شرکت کرده بودند با دکلمه کوتاه یک قطعه شعر کارگری و سپس اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی کارگران جان باخته در مصاف با بورژوازی افتتاح شد. پس از اعلام برنامه ، جمعیت به خواندن سرود انترناسیونال پرداخت . و با پایان سرود انترناسیونال، پیام چریکهای فدایی خلق ایران در بزرگداشت آخرین اول ماه مه قرن جاری توسط رفیقی قرائت شد. در این پیام با اشاره به واقعیهایی مادی زندگی سراسر فقر و محنت کارگران امریکا در قرن ۱۹ و ارائه آمار تکان دهنده ای مبنی بر تعمیق شکاف طبقاتی بین روتمدان و فقرا و بالتیجه قطعی شدن هرچه بیشتر جهان امروزی، وضع وخامت بار کار و معیشت کارگران ایران در پایان قرن بیستم با اوضاع محنت بار کارگران امریکایی در قرن ۱۹ مورد مقایسه قرار گرفت و ضمن اشاره به شبه ای از مبارزات دلاورانه کارگران ، برابین واقعیت تاکید شده که با توجه به سلطه دهشتناک امپریالیسم بر سراسر گیتی، جهان امروز بر سر یک دو راهی قرار گرفته است . تداوم

پیروزی داریم .

برایتان آرزوی موفقیت داریم .

پیام فدایی و خوانندگان

آلمان

نشر قاصدک

با درودهای مبارزاتی. اطلاعیه ای که در مورد انتشار کتاب «کثوم ننه اثر ملا آقاجمال خوانساری» داده بودید رسید. موفق باشید.

کانون سیاسی پناهندگان

با درودهای انقلابی.

اطلاعیه ها و اعلامیه هایی که فرستاده بودید را دریافت کردیم. پیروز باشید.

فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران در خارج - آلمان

با درودهای انقلابی.

اعلامیه هایی که فاکس کرده بودید را دریافت کردیم . به امید اینکه ما را هرچه بیشتر در جریان فعالیتهای خود قرار دهید

سوئد

هواداران ادبیات و هنر مردمی با درودهای انقلابی. فاکس های ارسال شده رسید. موفق و پیروز باشید.

سوئیس

ر-م ب

با درودهای انقلابی.

نامه تان را دریافت کردیم. با توجه به تغییر آدرس تان منتظر ارسال آدرس جدیدتان هستیم. موفق باشید.

کانادا

ر-س

با درودهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم . به امید تشدید فعالیت های مبارزاتی برایتان آرزوی موفقیت و پیروزی داریم . نشریاتی که خواسته اید را برایتان ارسال خواهیم نمود.

ر-ع

با درودهای انقلابی. نامه و شعری که به مناسبت اول ماه مه سروده بودید را دریافت کردیم. در رابطه با چگونگی پاسخگویی به نامه های دریافتی باید تذکر دهیم که در صورتیکه به نامه ای به صورت جداگانه پاسخ داده نشود حتما دریافت آن از طریق نشریه اعلام می گردد.

اتریش

فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران - وین اعلامیه هایی که فاکس کرده بودید، رسید. موفق و پیروز باشید.

انگلستان

دوست عزیز - م

با درودهای مبارزاتی. کتاب اسلام رادیکال مجاهدین خلق نوشته اروند آبراهامیان رسید. برایتان در پیشبرد مبارزه برعلیه جمهوری اسلامی آرزوی موفقیت و

شمه ای از اوضاع وحشتناک کار و زیست کارگران در جمهوری اسلامی

اما میخواهیم همه چیز را از گون کنیم از زحمت کشیدن برای هیچ خسته شده ایم.

از بدست آوردن لقمه ای ناچیز تنها برای روز بعد

بدون حتی ساعتی برای تفکر خسته شده ایم.))

این جملات تنها یک سرود زیبا و یا بخشی از یک شعار تهبیجی نیستند. این جملات ساده، انعکاس وضع واقعی زیست و کار و درد و محنت بیگران کارگران زحمتکش امریکا در قرن ۱۹ است که طنین آن در ماه مه ۱۸۸۶ شهرهای کارگرنشین امریکا را فرا گرفته بود.

در تبلیغات امروزی مدیحه سرایان و جیره خواران بورژوازی اوضاع دهشتناک آن روزگار، ظاهرا اکنون به تاریخ پیوسته است و آنها همه جا عوامفریبانه درباره "پیشرفت" و "رشد سطح زندگی" زحمتکشان در چهارچوب نظام سرمایه داری و بالتجیه بیهوده بودن مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم یاوه سرایی میکنند. اما میلیاردها کارگر زحمتکش و محروم در سراسر گیتی امروز در عصر کامپیوتر و عصر تسخیر قضا، تحت حکومت همین نظام آنچنان بربریتی را در زندگی فلاکتیاب روزمره خود تجربه میکنند که از بسیاری جهات شبیه اوضاع دهشتناک اسلاف آنها در ۱۱۳ سال پیش است. برای اثبات این حقیقت نیازی نیست راه دور برویم. زیر سایه حکومت سیاه رژیم جمهوری اسلامی، وزیر سلطه بی چون و چرای ارتجاع و حاکمیت خدایان زرو زور، سرمایه داران زالو صفت وابسته ایران فرصت یافته اند تا با استثمار وحشیانه میلیونها کارگر زحمتکش، به بهای گرسنگی، بی خانمانی، بیماری و خلاصه به بهای نابودی تدریجی حیات کارگران، جیبهای خود و اربابانشان را هر روز پرتر سازند و با هیاهوی دفاع از مستضعفان و "حاکمیت قانون" و "جامعه مدنی"، مرگ در شرایط فقر مفرط را به یک چشم انداز عمومی و گریزناپذیر برای محرومان ما تبدیل سازند.

آماری که از لابلای دستگاههای تبلیغاتی خود سرمایه داران، گاه و بیگاه بیرون

میزند، برغم آنکه تمامی حقیقت فقر و ادبار کارگران ایران را بیان نمیکند، اما به خودی خود روشنگر برخی واقعیات است.

مطابق این آمار اگر امروزه "خط فقر" در جمهوری اسلامی را حتی ۱۵۰ هزار تومان در نظر بگیریم، با رساندن حقوق کارگران به ۴ برابر سطح فعلی، هنوز در آمد آنان به حد "خط فقر" نخواهد رسید. و به این ترتیب است که کارگران ما زیر حاکمیت رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی، در زندگی نابسامان خود با کلمات و مفاهیم جدیدی نظیر تلاش برای ماندن، "خط بقاء" و غیره خو گرفته اند.

البته بسیاری از کارگران حتی برای کار طولانی و طاقت فرسایی که در ۲ تا ۳ شیفت متوالی در ۲۴ ساعت انجام میدهند، ماهها حقوقی دریافت نمیکند. به عنوان مثال در کارخانه رس در سیستان و بلوچستان ۷ ماه است که کارگران حقوقی دریافت نکرده اند. در کارخانه نازپوش بندرانزلی و شرکت نخکار کارگران ۱۴ ماه بدون دریافت حقوق کار کرده اند و یا آنطور که یکی از نمایندگان رژیم در مجلس ارتجاع اظهار داشت "در شرکت پارسان رشت، کارگران ۱۶ ماه است که حقوقی دریافت نکرده اند" و بالاخره تحت چنین شرایطی است که کارگران زحمتکش جهان چیت کرج پس از ماهها عدم دریافت دستمزد دست به طغیان میزنند و در صحن کارخانه تجمع کرده و خطاب به سردمداران مزدور رژیم فریاد میزنند: ماگرسنه ایم!

در چنین اوضاعی یک کارگر شهرداری تهران، ساکن اکبر آباد برای حفظ درآمد بخور و نمیر خود از بابت کار در شهرداری پایتخت - یعنی جایی که پرونده دزدیها و رشوه خواریهای میلیاردی شهردار "محبوب" آن شهره عام و خاص میباشد - مجبور است هر روز از ساعت ۴ صبح تا ۱۰ شب یعنی ۱۸ ساعت جان بکند تا تازه به قول خود "چندر غازی بدست آورده" و شکم خود و خانواده اش را تنها ساکت نگهدارد!

او و نظایر او یعنی هزاران کارگر زحمتکش دیگر در آستانه قرن بیست و یکم، ساکن یکی از بیغوله هایی هستند که در حاشیه

پایتخت بر آنها نام آباد گذارده اند. جایی که ۱۰ سر عائله در محیطی به عرض ۴-۳ متر و به همین طول زندگی میکنند نه ببخشید! در هم میولند. جایی که حتی آب آشامیدنی هم نیست. جایی که نفرین شدگان ساکن آن به جای گوشت، مرغ و میوه، حسرت میخورند. در این باصطلاح آبادی ها بدلیل نبود بیمارستان و زایشگاه، زنان باردار اغلب در راه انتقال به تهران خیلی ساده در ماشین و وانت بار فارغ میشوند!

جوانب دیگر این شرایط دهشتناک و مافوق تصور را یکی دیگر از کارگران محروم ساکن این لعنت آباد های غوطه ور در فقر و بدبختی چنین توصیف میکند: "ماههاست که رنگ گوشت ندیده ایم، ترا بخدا در آغاز شب عید، یک کوپن گوشت اعلام کنید تا شب عیدی پیش روی زن و بچه هایمان شرمنده نباشیم".

قاعدتا برای نوع بشر زندگی و خوب زندگی کردن یک هدف عالی است اما بسیاری از کارگران و زحمتکشان در ایران امروز حتی "مرگ" را به این زندگی ذلت بار ترجیح میدهند. زن قالی باف زحمتکشی که شوهرش را سالها پیش از دست داده و تنها نان آور خانه است در توصیف وضع زندگی خود ضجه بر می آورد که:

"شوهرم مستخدم بیمارستان بود. الان بعد از مرگش ماهی ۲۵ هزار تومان به ما می دهند. منتها خرجمون با ۵ دخترم نمیگذره. باور کنید ماهی دو کیلو نارنگی هم نمیتونم برای بچه هام بخرم. شیشه اتاق خونه ۵۰ متریوم شکسته اما پول انداختن اونو ندارم. یکی از دخترهام به علت نداشتن لباس زمستونی و کفش درست و حسابی دیگه به مدرسه نمیره. خود من قالی بافی بلدم. منتها به علت گرونی نخ و وسایل بافتن قالی، سرمایه ای ندارم که قالی بیافم. دختر بزرگم هم که هرجا برای کار مراجعه میکنه میگویند باید دیپلم داشته باشی و او متاسفانه در سش رو نیمه تموم گذاشته. مرگ بهتر از این زندگی جهنمی به!"

توصیف درد آور زن زحمتکشی که مسئولیت سیر کردن شکم ۵ سر عائله را در شرایط فقر وحشتناک بر عهده دارد، به نوبه خود انعکاس اوضاع دردناک و سرنوشت

تحکیم سلطه امپریالیسم و نظام بورژوازی وابسته و دیکتاتوری ذاتی این نظام در جامعه ما در زمان حکومت دو رژیم ضدکارگری پهلوی و جمهوری اسلامی، این طبقه بورژوازی وابسته است که در خدمت به منافع انحصارات بین المللی و کمپانیها و بانکهای امپریالیستی و در یک کلام در خدمت به منافع سرمایه جهانی، حیات و هستی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران را به آماج اصلی یورش غارتگرانه خود بدل نموده است.

اگر بدلیل شدت استثمار، وضعیت زندگی کارگران بگونه ای ذلت بار است که شرحش رفت، در همین جامعه ما شاهدیم اقلیتی استثمارگر و سودجو از بابت مکیدن شیریه جان محرومین روز بروز فربه تر میشوند و به ثروتهای نجومی دست می یابند. و آنگاه خود این جماعت زالو صفت از زبان بلندگوهای تبلیغاتی و قبیح خود اعتراف میکنند که اگر فاصله طبقاتی مناسب، بله فاصله طبقاتی مناسب (!) یک به ۹ است، فاصله طبقاتی در جمهوری اسلامی امروز یک به ۲۵۰ می باشد.

بله! فقر و محرومیت وحشتناک امروزی در حالی به اکثریت ستمکش جامعه یعنی کارگران و توده های محروم ما تحمیل شده است که از سوی دیگر مشتکی سرمایه دار مفت خور و ایادی آنها و از جمله آخوندهای در قدرت، عروسبهای چندمیلیاردی برپا میکنند و درحالی که فرزندان کارگران باید از غصه نداشتن وسیع مالی برای تهیه یک جفت کفش کتانی آنگونه که در یکی از روزنامه های رژیم درج شده است خود را به دار بکشند، اینان در مجل ترین هتلهای تهران برای دختران و پسران خود، عروسی های پرزرق و برق برپا میکنند و هزاران سکه آزادی را مهریه عروسانشان اعلام میکنند و آنگاه در ارضای تشخص طلبی هایشان که در سایه رژیم فعلی، رنگ اسلامی نیز به خود گرفته است، سکه ها را با تعداد آیه های قرآن رقم میزنند.

مشاهده و تجربه روزمره چنین اوضاعی برای کارگران مبارز یک راه بیشتر باقی نگذارده است. راه مبارزه و بیکار بر علیه نظم ضدخلق موجود. این قانون جوامع کثیف طبقاتی است. تا ظلم هست، مبارزه هم اجتناب ناپذیر است و تحت این شرایط، ما شاهدیم که تنها در یکسال گذشته طبقه کارگر قهرمان ایران، هزاران اعتصاب و اعتراض و حرکت مبارزاتی کوچک و بزرگ را سازمان داده است. صدای اعتراض و

داری در عصر تسخیر فضا برای کارگران در ایران تحت حاکمیت رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی اگر از کارگری خواسته شود که در مورد هویت اجتماعی و مسایل و سرنوشت خود بعنوان یک کارگر سخن بگوید، او همانگونه که برای یکی از جراید رژیم لب به سخن گشوده خواهد گفت: "کارگر کسی است که محیط کار وی بسیار سرد و یا بسیار گرم، دارای سروصدای زیاد، با آلودگیهای صوتی گوناگون، رطوبت بالا، نور غیر طبیعی و نامناسب، هوای غیر طبیعی، گردوغبار، بخارات شیمیایی، ذرات شیمیایی معلق در هوا، لرزش، میدانهای مغناطیسی و انواع پرتوهای خطرناک و بیماری زاست. ساعات کار وی دائما در حال تغییر و دارای شب کاری است. دائما با خطر سقوط، برخورد با اجسام، برق گرفتگی، قطع عضو و غیره روبروست. در معرض ابتلا به بیماریهای مختلف و از جمله کوری، کری، فلج، دردهای مفاصل و ستون فقرات، گرفتاریهای اعصاب و روان مغز و اعصاب، بیماری تنفسی و قلبی می باشد که مسلمان هر کدام نیز عوارض و پیامدهای خاص خود را دارد که برای دیگر اعضای خانواده ناخوشایند و حتی مضر است."

اگر ۱۱۳ سال قبل، خواست کاهش ساعات کار و رساندن آن به ۸ ساعت کار روزانه در صدر مطالبات روزمره کارگران بود، اما امروز در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در پایان قرن بیستم، سرمایه داران زالو صفت چنان شرایط دهشتناکی را برای طبقه کارگر ایران بوجود آورده اند که آنها مجبور باشند به کار روزانه تا ۱۶ ساعت نیز تن دهند تا از این طریق قوت لایموت خود و خانواده هایشان را تهیه کنند. تازه در این زمینه کمترین تضمین و امنیتی برای ادامه اشتغال یعنی تداوم این بردگی موجود نیست. سرمایه داران زالو صفت زیر سایه حکومت جمهوری اسلامی هر جا که منافعشان ایجاب کرده هزاران کارگر را بدون تقبل کمترین مسئولیتی از کار بیکار کرده اند. تا جایی که به اعتراف رئیس هیات مدیره کارخانه های تهران، "در عرض ۷ سال گذشته ۴۰۰ هزار کارگر کارخانه های کشور از کار برکنار شده اند."

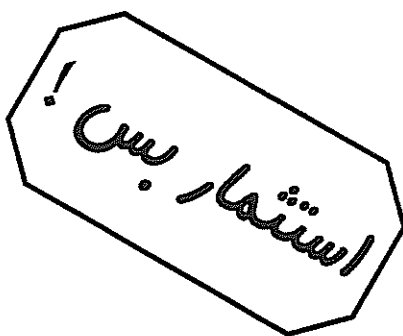
اینها تنها شمه ای از حیات پردرد و رنج طبقه کارگر در شرایط سلطه نظام جابرانه سرمایه داری وابسته و حاکمیت سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی از زبان خود آنهاست. واقعیت این است که با

غم انگیز کودکانی است که در خانواده های کارگری دنیا می آیند. در نظام ضدخلق سرمایه داران، کودکان کارگران نیز سرنوشتی جز سرنوشت غم انگیز و محتوم پدران و مادران خود ندارند. آتش فقر از همان ابتدای تولد، نهال زندگی آنها را می سوزاند و آنها را قربانی میکند. در شرایط زندگی در زیر "خط فقر" کودکان کارگران غالبا به خاطر کوچک بودن بیش از حد سرپناه به قول خودشان حتی "جایی برای نفس کشیدن" ندارند، از آموزش و رفتن به مدرسه محرومند و در بهترین حالت، پس از چند سال و در دوران اوج شکستگی استعدادها و امیالشان مجبور به ترک تحصیل و گرفتن جای پدر و مادرشان به عنوان نان آور خانواده هستند. ترک تحصیل هیولایی که معنای واقعی آن برای کودکان کارگران این است که در آغاز نوجوانی با خداحافظی با آرزوهایشان به عنوان کارگر بیسواد و ارد بازار کار و پیروسه استثمار شده و قربانی آزمندی و وحشیگری های گوناگون سرمایه داران گردند.

پسرک زحمتکش ۱۳ ساله ای که تحت شرایط فوق مجبور به ترک تحصیل شده و با دستفروشی، خرج خانواده خود را تامین میکند میگوید: "شغل بابام قبلا نمکی بود ولی حالا به دلیل پیری زودرس و ضعف بینایی چشمهایش خونه نشین شده، بنابراین مجبورم با دستفروشی خرج خانواده رو بدم."

در چنین شرایطی است که هر روز ما اخباری از این دست می شنویم که مثلا کارگر شرکت خدمات نفت در حیت بحث پیرامون مشکلات طاقت فرسای زندگی خود و خانواده اش در اثر هیجان دچار سکنه قلبی شد و فوت کرد. یا "میرزا آقا خشک کار، کارگر ۶۰ ساله ای که در زیر زمین محل کار خود برای گرم نگهداشتن خویش مجبور به استفاده از گاز پیک نیک بود، دچار گاز گرفتگی شد و مرد."

در جهانی که سرمایه داران زالو صفت وابسته و نظام دیکتاتوری آنها برای مردم ما و بویژه کارگران و زحمتکشانشان ایجاد کرده اند خودکشی به یک "راه حل" تبدیل شده و اغلب قربانیان نیز از خانواده های کارگران و زحمتکشانشان میباشند که فقر مفرط و عوارض اجتماعی ناشی از آن، خودکشی را بعنوان آخرین چاره در مقابلشان قرار میدهد. بله این است دستاورد سیستم سرمایه



طغیان کارگران بیش از هر زمان دیگری بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و سرمایه داران زالوصفت وابسته بلند شده و کارگرانی مانند کارگران بپاخاسته شرکت کیان چرخ خرم دره که ۴ ماه حقوق دریافت نکرده اند دندان به هم می‌سایند و به مقامات حکومت اخطار میکنند که با توجیه و تهدید، اختناق و ارباب مشکلات حل نمیشود. در این حال همسنگران آنها علیرغم همه سختی‌ها، بخصوص سختی ناشی از شرایط اختناق موجود، روی به مبارزه می‌آورند. آنها در اقصی نقاط ایران دست به اعتصاب می‌زنند، جاده‌ها را می‌بندند، صحن کارخانه‌ها را اشغال میکنند، دست خالی با نیروی انتظامی رژیم درگیر می‌شوند، مزدوران رژیم سرکوبگر را گوشمالی میدهند، دفاتر اداره کار ضد خلقی را اشغال میکنند و اخطار میکنند که در مقابل چنین اوضاع ستمگرانه ای ساکت نخواهند نشست و بردگی را تحمل نخواهند کرد.

۱۱۳ سال پیش کارگران مبارز آمریکایی که برای تحقق شعار ۸ ساعت کار در روز به خیابانها ریخته بودند خطاب به همسنگران خود ندا سر میدادند: اگر ما هرچه زودتر خود را برای انقلابی خونین آماده نکنیم، میراثی جز فقر و بردگی برای فرزندانمان برجای نخواهیم گذارد، بنابراین این خود را برای انجام انقلاب مجهز کنید.....

امروز ۱۱۳ سال پس از آن جنبش دلاورانه و پرشور فریاد کارگران آمریکا برفراز جامعه ایران در طنین است که خطاب به کارگران محروم و مبارز ایران ندا میدهند که اگر خود را برای انقلابی خونین آماده و مجهز نکنید میراثی جز فقر و بردگی بیشتر برای خود و فرزندانانتان برجای نخواهید گذارد. چنین است که کارگران ما به پا خواهند خاست. آنها در آخرین ماه مه قرن حاضر پیام هم زنجیران مبارز خود را با طنینی هرچه پر صلابت تر پژواک میکنند و همچون آنان ندا سر میدهند:

میلیونها زحمتکش به پا میخیزند
ببینید به خیابانها آمده اند
مسئبدین به خود می‌لرزند
چرا که قدرتشان را بر آب می‌بینند.....



از صغیر تا تشو
از راه باز تمان!
همیای صغیر قدم بردار،
هر گوشه، هر کنار سنگر ماست
ما مثل کوهساران با برهانیم
و اقیانوس وار
به هم پیوسته،
و کینه سرمایه اندوزان
چون آبی در گاسه سنگی
همواره در دل ما باقی است
ما از تبار رنجیم
از دوزخ زمان زحمت
ما بیکهای یغاریم
و سوسیالیستیم یغار تاریخ است
بازویت را به من برده
و قلب پر کینه ات را،
که هم امروز
بیکاری بی رحمانه
به پوئای جوان در می‌گیرد
ما فقه تاریخ اشتباه نمی‌کنیم
بیکار ما سرانجام پیروز است
این بشارت تاریخ را باور کن
پرویم تا کوهسندوق هارا تیرباران کنیم
سپیده باز دمید
اول ماه مه است

در سر گاه اول ماه مه
با اولین طلایه قورشید
آسمان رنگی دیگر می‌گیرد
رنگ آتش شعله ور
رنگ خون کمونارهای جوان
و پیشروی ما
چنگی به وسعت آسمان در می‌گیرد
قیام ما
نبرد افزار ماست
و سوسیالیسم
پر پیغم سرخ ما،
دو نشانه مومنانه از حرفی مقدس:
آزادی تمام ستم‌پرگان روی زمین
پرویم تا دشمنان آزادی را سنگسار کنیم
سپیده باز دمید
اول ماه مه است

چهره تاریخ
بر عکس چهره انسانواست
هر روزی که می‌گذرد
جوان تر می‌گردد
و از فردا
خورشیدی دیگر
فرداهای دیگر را روشن خواهد ساخت
روزی بزرگ در پیش است
وینگ بیکار،
نزدیک
نزدیکتر
از همین لحظه!
هان
گارد سرخ تاریخ
بریا!
پرویم تا تاوان رنجیمان را مصادره کنیم
سپیده باز دمید
اول ماه مه است.

دیگر نمی‌کناریم
بریا کننر کان ستم
نیروی بازوانمان را تاراج کننر
قانون کونه را به دور افکنر
این قانون
شلاق ستمگران است
ما قانون بوتری فواهیم آورد:
قانون اتحاد،
کار،
مساوات،
آزادی

بگذار خون ستمگران
چون رودخانه ای
بر سنگفرش خیابانها جاری گردد
سپیده باز دمید
اول ماه مه است

در سر گاه اول ماه مه
شیپور کمون دمیده می‌شود
تا پرولتاریای تمام جوان
این گارد سرخ تاریخ به پا فیروز
پرولتر جوان!

به یار کمونارهای قهرمان
که پر پیغم سرخ را بر افراشتند
صغیر رزمندگان را فشرده تر کن!
دیروز را به یاد آور
در زنجیر،
امروز را ببین!

در رزم،
و فردا را
پیشگ در فتح.

ما پیشتانز دنیای تازه ایم
پارتیزان هر قوای امپیل،
و در کوله هامان:

فردای تو
انسان تو
زندگی تو را
بر پشت می‌کشیم.
آتیا بر پیشانی افق
آن ستاره سرخ را می‌بینی؟
هر شش دانگش مال ماست،
مال من
تو
همه

اما تا فیکیم
پیروزی مهال است
پرویم تا بنیانهای کونه را ویران سازیم.
سپیده باز دمید
اول ماه مه است

کشتارگاه جهانی سرمایه

اجتماعی در جامعه طبقاتی منتهی گردیده و در همان حال، بواسطه وارونه جلوه دادن رابطه دیالکتیکی میان زندگی واقعی انسان و آگاهی واقعی او، عملاً بعنوان ابزار ایدئولوژیک طبقه حاکم به تحمیل توده ها پرداخته و آنان را از دستیابی به آگاهی واقعی مانع میگردند. حال آنکه برخلاف دعای آنان، این نه هستی و ذات انسان بلکه هستی اجتماعی نظام سرمایه داری است که با جهل و ناآگاهی انسان در التزام بوده و با آن پیوند ذاتی دارد؛ بواقع که حل قطعی ستم اجتماعی بدون آگاهی طبقاتی امکان پذیر نیست.

باری، اردوگاه های کار و مرگ میلیونها انسانی که در اوگیری تضادهای موجود میان قطبهای سرمایه داری امپریالیستی - به ابتکار سپاه سرمایه در آلمان - بر اروپا سایه افکند، نه محصول جهل جلادان نازی بود و نه حتی در مرزهای تاریخی - اقلیمی آن عهد محدود ماند. اردوگاههای کار و مرگ هرگز از حرکت ویرانگر خود باز نایستادند و همچنان در کارند؛ در اشکالی دیگر، به شیوه های متنوع تر و در مقیاسی وسیع تر، بی اغراق، شرایط دهشتناکی که بخش اعظم کارگران و زحمتکشان جهان، از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان در اردوگاههای کار و مرگ نظام سرمایه داری با آن روبرو میباشند و ستم و قساوتی که در حق آنان روا داشته میشود، روی افسران نازی را سپید نموده است.

امروزه، یکصد و هفتاد میلیارد امریکایی (تعداد اینان را در ۱۹۸۲ به ۱۳ نفر محدود میشد) بخش عمده برنامه ریزان و مجریان رنج و محنت انسانی عصر ما را تشکیل میدهند. منابع مالی تحت کنترل اینان در صندوق جهانی پول که از حاصل دسترنج زحمتکشان هفت کشور صنعتی جهان اخذی گردیده و بنابراین رقم رسمی روی هم رفته بالغ بر ۲۱۹ میلیارد دلار! میباشد، کماکان در جهت اعمال فشار بر سرمایه ها و سرمایه داران کمپرادور در کشورهای تحت سلطه بکار گرفته میشود تا با استثمار و غارت هرچه گسترده تر منابع انسانی و طبیعی این ممالک سود هرچه بیشتری را نصیب سرمایه های امپریالیستی نموده و فرمان مرگ جمعیت "مآزاد" این ملل را با ارمغان امپریالیستی گرسنگی و بیماری های رنگارنگ به اجرا درآورد. با

از آن هنگام که اولین سربازان متفقین به دروازه های اردوگاههای مرگ در مناطق تحت اشغال نازیها پا نهادند و سرنوشت ظلمانی و محزون قربانیان و بازماندگان رو به مرگ این کشتارگاهها را به چشم دیدند، تا امروز کشتارگاههای نازیسم بعنوان مظهر ظلم و ستم انسانی در قرن بیستم قلمداد گردیده است. فاشیسم، بعنوان عکس العمل سرمایه در مواجهه با مخاطرات، به ظهور رایش سوم منتهی گردید، یعنی به ظهور شرایطی که در آن استفاده از کار بردگی در اردوگاه های کار، زمان کار اضافی را نسبت به زمان کار ضروری چنان افزایش بخشید که از روزگار چارلز دیکنز در انگلستان تا آن هنگام در اروپا هرگز مشاهده نشده بود؛ روزگاری که مارکس آنرا چنین توصیف نمود: این یعنی، "..... برقراری رابطه حقیقی میان سرمایه و نیروی کار اینان را (یعنی کارگران و زحمتکشان را - م) بواسطه حجم بیش از اندازه کار، تا سرحد مرگ به ستوه درآورده و در نهایت شقاوت شلاق میزدند، به زنجیر میکشیدند و شکنجه میدادند..... در اغلب موارد، آنان را در حالیکه باز زنجیر بکار بند شده بودند، از فرط گرسنگی به مرگ میکشاندند. (سرمایه، جلد اول)

متأسفانه، بورژوازی نه تنها موفق گردیده تا در اذهان عمومی، علل وجودی این رویداد هول آور را از ماهیت و عملکرد نظام سرمایه داری جدا جلوه دهد، بلکه علاوه بر آن، کشتارگاههای نازیسم را رویدادی منحصر به فرد شمرده که از قرار هرگز تکرار نمیگردد، زوایای ریز و درشت این کشتار دسته جمعی مشخص بطور دائم از طریق رسانه های عمومی، نوشته جات و فیلم مورد شرح و وصف قرار داده شده تا چنین به توده ها تلقین شود که به راستی اگر "دمکراسی آزادیبخش" و در عین حال هدایت گر نظام اجتماعی کنونی نباشد، چه جنایات مخوفی که ذهن و یا ذات طبیعی آدمی مرتکب نمیکردد. البته اینکه چرا طبقات حاکم سعی دارند توده ها را متقاعد نمایند که جهل و شرارت جزء همیشگی و شرط لایتغیر هستی و ذات انسان است، بخوبی روشن میباشند. نسبت دادن اینگونه صفات به ذات و اندیشه انسان و ربط بدبختیها و مصائب جامعه بشری به طبیعت آدمی، از یکسو به توجیه مظالم

اندکی تعمق در شروط و ضوابط حاکم بر اخذ وام از این صرافخانه امپریالیستی از سوی دول کشورهای تحت سلطه به خوبی میتوان به عمق این فاجعه پی برد. در اغلب موارد، دول دریافت کننده وام از این صندوق مجبور گردیده و متعهد میشوند تا در ازای اینگونه وامها، خدمات اجتماعی و امکانات رفاهی توده ها را کاهش داده و یا حتی بطور کلی ملغا سازند. در همان حال، طراحان سیاست "حل قطعی مساله" انسانی، یا به عبارتی نازیهای مالتوس مسلک زمانه ما، با آگاهی بر اینکه در دهه آینده بودجه امریکا مازادی معادل دو و هفت دهم میلیارد دلار خواهد داشت، به آرامی بر بالش خون آلود سود سرمایه های امپریالیستی سر می نهند.

حال باز میگردیم به درون اردوگاههای سرمایه جهانی به برزیل؛ آنجا که کشتار منظم و سیستماتیک کودکان بی سرپرست و آواره خیابانها سیاست رسمی را تشکیل میدهد و دولت برزیل به قصابی قربانیان خردسال این نظام ضد انسانی مشغول میباشد. بازگردیم به سرزمینی که در آن کودک انسان زخم خورده و دردمند دمکراسی بورژوازیی آستانه قرن بیست و یکم طعمه ماشین دروگر سود میشود، به یغما میرود، ذبح میگردد و در بازار سیاه پر برکت مکزیک، نیاز مشتریان غالباً متمول این نوع از کالا! را برآورده میسازد.

به آنجا بازگردیم که تنها طی هشت سال، نزدیک به یک میلیون کودک عراقی بواسطه بیماری و سوء تغذیه ناشی از جنگ و محاصره اقتصادی تحت عنوان "صلح جهانی"، به کام مرگ سپرده میشوند. به اردوگاه عالم گیری باز بنگریم که بر گستره بی فروغ و تاریک دروازه های آن نبشته اند: از هر کس تا سرحد مرگ و به هر کس تا آنسوی خط فقر!

براستی اگر دکتر "منگه" له، دکتر معروف کشتاپو و مبتکر انواع و اقسام آزمایشات جنون آمیز و سادیستی بر روی زندانیان اردوگاههای نازی، امروز زنده می بود و می دید که اجرای آزمایشات رنگارنگ به اصطلاح پزشکی روی تهیدستان و اقشار آسیب پذیر جامعه آنهم در مقیاسی وسیع به بخشی از واقعیت زندگی اجتماعی روزگار ما مبدل گردیده، بسیار بوجد می آمد. سوداگران نظام ضدبشری سرمایه داری در

جستجوی منافع سودجویانه خود، حد و مرزی نمی‌شناسند. از مطالعه تاثیرات رادیو آکتیو بر جسم انسان در امریکای شمالی گرفته تا توزیع و پخش داروهای جدید و آزمایش نشده در آفریقا و جزایر کارائیب، همه و همه با آگاهی و همکاری کامل دولتمداران این نواحی سازماندهی شده و به مرحله اجرا درآورده میشوند. از این گذشته، بورژوازی؛ یعنی این مخالف سرسخت اصراف و تضييع پس از آنکه در می‌یابد که این یا آن محصول دارویی عوارض جانبی زیان بخشی به همراه دارد آن را از بازارهای داخلی جمع کرده و به کشورهای وابسته روانه کرده و به فروش می‌رساند. در حقیقت، جنایتکاران رایش سرمایه ثابت کرده اند که در بهره برداری از منابع و امکانات مادی و انسانی، نه تنها از آدمکشهای رایش سوم دست کمی ندارند بلکه حتی از آنان هم پیشی گرفته و در حالیکه جنایات خود در حق میلیاردها انسان ستمدیده در سراسر جهان را تحت عناوین انسان دوستانه لاپوشانی میکنند، خود را نیز پرچمدار ارزشهای اصیل انسانی می‌خوانند! هیولاهای درنده خوی این دوران؛ آیچمن‌ها، گوبلزها، هملرها و منگه‌له‌های دوران ما، اگر چه از نظر شیوه سازماندهی و عملکرد اداری از ظرافت درخیمان رایش سوم برخوردار نیستند اما از حیث نابودسازی انسان و جامعه انسانی دارای قابلیت و کارایی بیشتری میباشند. گوشه‌ای از حقایق تلخی که از سوی خود ارگانهای وابسته به نظام سرمایه داری رسماً اعلام گردیده است مؤید این امر است. بنابراین منابع، در نتیجه سیاستهای اقتصادی اعمال شده از سوی صندوق جهانی پول و خزانه داری فرانسه در سال ۱۹۹۴، تنها در ظرف یک روز ارزش واقعی دستمزدها در آفریقای غربی و مرکزی ۵۰ درصد کاهش پیدا کرد. در ۱۹۸۹، بواسطه سیاستهای تعدیل ساختاری از سوی همین صندوق، قیمت نان در کاراکاس دو بیست درصد افزایش یافت. تحت حاکمیت رژیم ژنرال ابراهیم بابانگیدا در نیجریه، حداقل دستمزد در این کشور در دهه ۱۹۸۰ هشتاد و پنج درصد تقلیل پیدا کرد. از اواسط دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰، رژیم آلبرتو فوجی موری در

پرو حداقل دستمزد در این کشور را بیش از ۹۵ درصد کاهش داد یک میلیارد و دو بیست میلیون انسان از جهان در فقر مطلق بسر برده و دارای درآمدی کمتر از یک دلار در روز می‌باشند. تا سال ۲۰۰۰، چهارصد و چهل و هفت میلیون انسان در قاره آفریقا از دسترسی به آب آشامیدنی سالم محروم خواهند شد. این در حالی است که تنها صرف هزینه‌ای معادل ۲۰ میلیارد دلار کافی خواهد بود تا تمام منابع آب آشامیدنی در سراسر جهان از آلودگی تصفیه گردد. مع الوصف، سالانه ۴۰ میلیارد دلار صرف نگهداری از چمن میدین گلف می‌گردد! سرمایه‌های امپریالیستی پس از آنکه خلق قهرمان ویتنام را در دهه ۶۰ و ۷۰ با بیش از ۸ میلیون تن بمب به خاک و خون کشیدند، در نتیجه تحمیل سیاستهای مالی و اقتصادی خود طی دوران پس از جنگ از سوی بنیاد بارتون و وودز (یعنی پایه گذاران صندوق جهانی پول) آهن پاره‌های به جا مانده از این هشت میلیون تن بمب و ابزار آلات جنگی امریکایی اسقاطی در این منطقه را با قیمت بسیار نازل از قربانیان همین ادوات و سلاحهای جنگی؛ یعنی از ملت ویتنام خریداری نموده و صنایع فلزی فلج شده این کشور را مجبور به خریداری مجدد این آهن آلات آنهم با قیمتی بسیار بالاتر از نرخ بازار جهانی نمودند. در سال ۱۹۹۰، پنج میلیون نوزاد در کشورهای در حال توسعه طی اولین ماه عمر خود جان سپردند. ۲۱ میلیون کودک زیر ۵ سال در سال ۱۹۹۶ به کام مرگ بلعیده شدند. هرساله تعدادی معادل ۵۰۰ میلیون مورد ابتلا به بیماری مالاریا - خصوصاً در میان کودکان قاره آفریقا - مشاهده میشود که از این تعداد، ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار بیمار مبتلا به این مرض با مرگ روبرو می‌گردند. سالانه شماری برابر با ۴ میلیون کودک جان خود را در نتیجه ابتلا به بیماری‌های عفونی قابل پیشگیری و علاج پذیر از دست میدهند. یک میلیون انسان در آفریقا و آسیا با گرسنگی روبرو میباشند... با توجه به موارد فوق و دهها و صدها مورد دیگری که می‌باید به این لیست اضافه کرد، آیا برآستی میتوان کشتارگاههای نازیسم را یک رویداد تاریخی بی‌سابقه و منحصر به فرد خواند؟

قتل عام یهودیان پایان پذیرفت؛ کابوس خوف و مرگ مردم یهود به آخر رسید. کشتار مردمان؛ کابوس رنج و فقر و مرگ کارگران و زحمتکشان جهان اما حتی لحظه‌ای نیز متوقف نگردیده است. بندگی و اسارت انسان و مجرومیت اکثریت توده‌های ستمکش جهان از بدیهی‌ترین حقوق انسانی‌شان بی‌وقفه گسترش می‌یابد. اردوگاهها و کوره‌های آدم‌سوزی رژیم جهانی سرمایه - هرچند در هیاتی ناپیدا - با سرعتی بیش از پیش از پیش باقی مانده جسم و جان مجروح توده‌های تحت استثمار جهان را در خود فرو می‌بلعند. در حقیقت، اردوگاههای خوف انگیز مرگ تحت رژیم سرمایه داری (نازیست) آلمان از نقطه نظر ماهوی به اردوگاهی جهانی تبدیل گردیده و وسعت یافته‌اند؛ یعنی به کشتارگاه جهانی سرمایه، اردوگاهی بی‌حد و حصر، و زندانیانی از همه نژادها، همه رنگها، همه خلقها و ملتها، و بالاخره اردوگاهی که فروپاشی و محو آن، و زندانیانی که رهایی واقعی آنان تنها با حذف و نابودی قطعی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم و جامعه جهانی کمونیستی میسر خواهد گردید.

پالین

مارس ۱۹۹۹

مراجع:

۱. آسوشیتدپرس
۲. اداره آمار ایالات متحده
۳. بانک جهانی، "تعدیل در آفریقا"، انتشارات دانشگاه آکسفورد، واشنگتن ۱۹۹۴.
۴. بانک جهانی، "گزارش رشد و توسعه جهانی ۱۹۹۰، فقر"، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۰
۵. بانک جهانی، "انتقال ویتنام به درون اقتصاد مبتنی بر بازار"، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۳
۶. سازمان بهداشت جهانی

زنده باد کمونیسم!

ریاکاری جنایتکاران

تحقیق در خصوص سرنگونی هواپیمای ال - آی اسرائیل در چند سال پیش در محله بلمیر آمستردام (در هلند) نه تنها نمایانگر بی تفاوتی و فریبکاری دولت هلند در مقابل شهروندانش بوده، بلکه نشانگر این نکته نیز هست که تبلیغات امپریالیستها در خصوص حقوق انسانها، تبلیغاتی بی اساس و پوچ می باشد.

تقریباً چند ماه پیش بمب افکنهای امریکایی و انگلیسی دوباره عراق را بمباران کردند، زیرا به عقیده کلینتون و بلر کشور عراق خواهان منهدم کردن همه سلاحهای بیولوژیکی و شیمیایی خود نیست. لاجرم این کشور به عقیده آنها باید بمباران گردد و شهروندان بیگناه عراقی کشته شوند. کوک نخست وزیر هلند نیز مراتب همکاری کاملش با دیگر امپریالیستها را در این خصوص اعلام نمود. منظمًا از حملات صدام حسین علیه کردها توسط سلاحهای شیمیایی یادآوری می گردد. اما در کنارش ذکر نمیگردد که تصاویر وحشتناک عملیات جنگی با سلاحهای شیمیایی صدام علیه کردها، مربوط به زمانی است که صدام هنوز از متحدین با ارزش ایالات متحده بود.

تولید سلاحهای بیولوژیک

و شیمیایی

به نظر می رسد که هواپیمایی ال - آل اسرائیل که در محله بلمیر آمستردام سقوط کرد، در میان محمولاتی که با خود حمل می کرد، از جمله حامل مواد اولیه شیمیایی بوده که برای ساخت گاز عصبی سارین به کار می رود. این محموله می بایست به مقصد آنستیتوی تحقیقات بیولوژیک اسرائیل (IIBR) در Ness - Zion، ارسال می گشت. این آنستیتو در ۲۰ کیلومتری جنوب تل آویو پایتخت اسرائیل، واقع می باشد. کار بس عظیم و مهم یکی از خبرنگاران روزنامه NRC هلند، روشن ساخت که این آنستیتو، با همکاری آنستیتوهای مشابه در اسرائیل، خودشان را از دهه ۵۰ تا کنون مشغول تهیه و تکامل سلاحهای بیولوژیکی و شیمیایی کرده اند. کشت باکتریها و تولید ویروسهایی که موجب بیماری شده و اینکه چگونه این ویروسها به نحو کاملاً موثری در بین مخالفین می تواند پخش گردد. در سالهای گذشته آنها این کار را با امکانات و تجهیزات محدودتری انجام می دادند. امروزه با وسایلی بسیار مدرنتر و باروشهای جدید

روی پروژه های متفاوتی تحقیق میکنند. برای مثال از باکتریهای منجمد شده، که میتوانند در مناطق دشمن پاشیده شوند. در ادامه همچنین روی چندین سم طبیعی و مصنوعی از آنجمله: ذراتی که، انسانها را موقتاً از کار می اندازند، بررسی و کاوش می گردد.

در تمام مراحل این تحقیقات اسرائیل همواره از نظر مالی و علمی توسط امریکا و انگلیس حمایت می گردد. دولت هلند نیز از هیچ کوششی در این زمینه برای کمک به اسرائیل دریغ نمی ورزد. نه تنها در طی سالیان دراز موادی برای تولید این سلاحها از امریکا بدون هیچگونه مزاحمتی از فوردهاگ بین المللی آمستردام (اسخیپول) اجازه انتقال یافته اند، بلکه خود هلند نیز چنین موادی را به مقصد اسرائیل صادر کرده است. تا شروع سال جاری، هلند با کسب اجازه از وزارت امور اقتصادی، دهها مرتبه مواد اولیه برای تولید سم و گازهای عصبی به کشورهای دیگر از آنجمله اسرائیل صادر کرد. در سال ۱۹۹۶ حتی خود هلند از لابوراتوریوم پرنس مارتیس از قسمت تی، ان، او، واقع در شهر رایس وایک هلند، گاز عصبی سمی سومان خریداری نمود. این لابوراتوریوم با آنستیتوی IIBR در اسرائیل همکاری نزدیک دارد.

در جنگ جهانی دوم توسط نازیها و در جنگ ویتنام توسط امریکائیا (ناپالم)، به مقدار معتدبیهی از سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی استفاده شد. تاثیرات جانبی این سلاحها بسیار وحشتناک است، دقیقاً به همین خاطر و به حق، مردم وحشتی بسیار از این سلاحها دارند. تحت فشار مردم در سال ۱۹۷۲، پیمانی علیه سلاحهای بیولوژیکی منعقد گردید که از این نوع سلاحها نه استفاده کنند و نه مواد اولیه و یا معلومات لازم در این زمینه را که برای تهیه و یا تولید این سلاحها بکار می رود به کشورهای که این پیمان را امضاء نکرده اند صادر کنند. اغلب کشورهایی که به امپریالیستهای غربی تمایل و هم سوئی دارند این پیمان را امضاء کردند. حتی ایالات متحده و انگلیس نیز به این پیمان پیوستند. این بدان معنی نیست که این کشورها دیگر به تولید و یا تهیه اینگونه سلاحها ادامه نمیدهند. اتفاقاً برعکس. (* اسرائیل همچنان نقطه اتکاء کشورهای امپریالیستی در منطقه نفتی خاورمیانه است. اسرائیل همیشه آماده بوده است تا به نفع همه رژیمهای دیکتاتوری طرفدار امپریالیستها در سرتاسر جهان علیه مبارزات رهایی

بخش خلقها و سرکوب آنها شرکت جوید: در افریقای جنوبی، در زمان حکومت نژادپرستان، در آرژانتین تحت حکومت ژنرال ها و اخیراً: در ترکیه در امر سرکوبی کردها.

فرآورده های متعددی که IIBR روی آن تحقیق می کند، مخصوصاً با هدف استفاده از ماموریت های مخفی در حدود و وسعت محدود می باشد. به عنوان مثال برای اینکه بتوانند مخالفان سیاسی را از بین ببرند. صدام حسین قبلاً یک متحد بود، اما حال (ظاهراً - م) دیگر نه. این تنها موردی است که برای امپریالیستها مهم است. آنها از انسانیت بویی نبرده اند. آنها از این واژه ها استفاده می کنند تا بدینوسیله اعمال جنایتکارانه شان را بپوشانند.

* - امریکا و انگلیس برای پیشبرد طرحهایشان راه دیگری برگزیدند. یعنی از طریق کشور اسرائیل. از آنجائیکه اسرائیل پیمان را امضاء نکرده است، پس امریکا، انگلیس و هلند بی وقفه با کمک و ارسال تجهیزات لازم برای اسرائیل، با نهایت آرامش و محرمانه به مقاصد خود دست می یابند.

سلاخی خلقهای بالکان ره آورد دمکراسی غرب

جنگ تجاوزکارانه ای که کشورهای عضو پیمان ناتو و فرانسه تحت رهبری ایالات متحده در روز ۲۴ مارس آغاز کرده اند، روزبه روز وخیم تر می گردد.

کشورهای امپریالیستی غرب با زیر پا گذاشتن منشور سازمان ملل و قوانین خودساخته ناتو - حقوق بین المللی ای که خود آنها تنظیم کرده اند - تا کنون بیش از ۳۰۰۰ حمله هوایی بر علیه یوگسلاوی انجام داده اند، تا حق خلقها و ملتها را برای خودمختاری و استقلال لگدمال کنند.

این ماموریت صلح نه تنها صلح نمی آورد بلکه با آماده کردن نیروی زمینی توسعه جنگ را نیز تدارک می بینند.

در سطح جهانی علیه این جنگ تجاوزکارانه اعتراضات و تظاهرات گسترده ای صورت گرفته است. زیرا با این حملات ویران کننده قصد نجات چه چیزی را دارند؟ و چه

کشور خودشان سرنگون ساخته و برای آزادی اجتماعیشان بجنگند.

این هیچ ربطی به سیاست USK ندارد، که سرنوشت مردم در کوسوو را به دستان ایالات متحده و کشورهای عضو ناتو سپرده است. برای امپریالیستها حق تعیین سرنوشت آلبانیائیهها تنها بهانه ای است تا خلقهای یوگسلاوی و بالکان را به انقیاد خود در آورند.

اکثریت آلبانیائی کوسوو واقعا محق است تا برای خودمختاری و استقلال مبارزه کند.

حق تعیین سرنوشت و استقلال ملی باید مورد احترام قرار گیرد. نه برای اینکه موجب رشد ناسیونالیسم بورژوازی گردد، این کار را خود بورژوازی با (جعل) تاریخ و یا دست یازیدن به شیوه های مختلف که تلاش می ورزد تا نشان دهد که منافع زحمتکشان با منافع وی مرتبط هستند، انجام می دهد. باید از حق تعیین سرنوشت دفاع کرد، دقیقا بدین خاطر که خطوطی که موجب جدایی ملی بین جمعیت زحمتکش می شود را از بین برد.

خلقهای مختلف حق دارند تا به زبان خودشان صحبت کنند، براساس عرفهای خودشان زندگی کنند و اقتصاد مستقل خودشان را نیز سازمان دهند. احترام گذاردن به این حقوق کمک میکند تا کارگران کشورهای مختلف متحد شوند. بطوریکه مبارزه برسر مساله اصلی جریان یافته و بطور جمعی این مبارزه را بتوان به پیش برد: مبارزه کارگران و زحمتکشان همه کشورها علیه امپریالیستهای استثمارگر و سرکوبگر، علیه دست نشانندگان محلی شان و علیه بورژوازی ملی.

کارگران و زحمتکشان کشورهای مختلف منافع دیگری متضاد با این مساله ندارند: آنها یک طبقه بین المللی را تشکیل میدهند. مبارزه برای رهایی ملی هنگامی آینده ای خواهد داشت که رهایی اجتماعی - سوسیالیسم واقعی - را در مد نظر داشته باشد.

مادامی که انحصارگران بین المللی جهان را زیر سلطه خود دارند، مادامیکه امپریالیسم وجود دارد، هر صلحی یک آمادگی خواهد بود برای جنگ بعدی. جنگ و خطر جنگ، هنگامی پایان می پذیرد که امپریالیسم مغلوب گشته و در همه کشورهای جهان سوسیالیسم واقعی - جایی که کارگران

نظامی، اقتصادی و ساختار پایه ای کشور یوگسلاوی از قبیل پلها، راهها، فرودگاهها و... را بمباران میکنند.

با گسترش بحران جهانی، رقابت بین کشورهای امپریالیستی شدیدتر شده، لاجرم رقابت آنان بر سر مناطق تحت نفوذ، مواد معدنی و... نیز بیشتر می گردد. ناتو در رقابتش با امپریالیست روسیه برای تسلط بر بالکان به هر قیمتی، خطر گسترش جنگ تا حد جنگ جهانی جدید را می پذیرد.

هنگامیکه خلقها خود تصمیم

می گیرند

در همه جای جهان علیه بمبارانهای کشور عضو ناتو علیه یوگسلاوی، اعتراض شده است.

مبارزه علیه جنگ تجاوزگرانه ناتو معنایش حمایت از رژیم میلیوسویچ در یوگسلاوی نیست. این رژیم نه تنها آلبانیائی تبارها را در کوسوو، بلکه خلق یوگسلاوی را نیز در کشور "خودی" سرکوب می کند. تظاهرات گوناگون، اعتراضات و اعتصابات در یوگسلاوی در سالهای گذشته نشان داده اند که خلق یوگسلاوی نیز خواهان تعیین سرنوشت خود می باشند. صلح بین خلقهای مختلف با بمباران کردن و دستورهای دیکته شده توسط ناتو بدست نمی آید. صلح واقعی براساس منافع ملی و اجتماعی خلقها بنا می شود. و خود خلقها می توانند در این رابطه تصمیم بگیرند. دوستی و صمیمیت بین خلقها از طریق مبارزه مشترک علیه دولت های ارتجاعی "خودی" و علیه امپریالیستهای مداخله گر است که می تواند استوار گردد. زحمتکشان جهان منفعت متضادی با این امر ندارند. صلح پایدار هنگامی تحقق می یابد که استثمارگران و جنگ افروزان در همه کشورها نابود شده باشند.

برای تحقق سوسیالیسم واقعی، حق تعیین سرنوشت خلقها ضروری است

رژیم یوگسلاوی حق دارد تا از استقرار قدرت اشغالگر ناتو در یوگسلاوی ممانعت به عمل آورد. این قدرت اشغالگر قسمتی از طرح تهاجمی امپریالیستهاست، که بدینوسیله استقلال ملی کشور کوچکی را لگنمال می کنند.

کارگران و زحمتکشان در یوگسلاوی بطور کامل محق هستند تا رژیم ارتجاعی را در

کسانی توسط این حملات مورد کمک قرار می گیرند؟

قدر مسلم اینکه به آلبانیائیهای کوسوو کمکی نمی شود. برای اینکه ۲۸ هزار نیروی نظامی اشغالگر ناتو را در یوگسلاوی مستقر سازند، تا با هدف ایجاد یک کشور تحت الحمایه ناتو، منطقه استراتژیک و با اهمیت بالکان را بیشتر تحت کنترل خود قرار دهند. و برای این منظور حتی بیانییه رامبویه، تلاش عادلانه کوسوو برای خودمختاری را نیز مورد سوء استفاده قرار داده اند.

برای اینکه بتوانند در بین ساکنین کشورهای عضو ناتو ادامه جنگ را مشروع جلوه داده و حمایت مردم را جلب کنند، ریاکارانه با پخش تصاویری از فقر و بدبختی صدها هزار پناهجو و آواره دم می زنند و به ظاهر خود را حامی پناهجویان جا می زنند. اما تا چه اندازه از پخش تصاویر بسیار زیادی که نشان دهنده این حقیقت است که ایالات متحده و دیگر قدرتهای بزرگ صدها هزار و حتی میلیونها نفر از همین پناهجویان را صرفا به خاطر کسب منافع خودشان بدبخت کرده و دلخواهانه آنها را مورد سوء استفاده قرار داده اند، جلوگیری می شود، حرفی نمی زنند. در این رابطه نمونه های بسیاری موجود است. برای مثال هنگامی که شرکتهای تجاری هلندی روابط بازرگانی خود با ایران را گسترش می بخشند، ناگهان ایران "امن" اعلام می گردد و پناهنده ها را پس می فرستند. مثلا برای اینکه آلبانیائی تبارها را کمک کنند تا استقلال بدست آورند، یوگسلاوی بمباران می شود. همین کشورهای عضو ناتو با ارسال کمکهای نظامی خود به ترکیه از این رژیم حمایت می کنند تا کردها را بمباران کند، تا بدینوسیله از استقلال کردها ممانعت کرده و آنها را سرکوب کند.

کمک انساندوستانه "حقه ای است که امپریالیستها به کار می برند تا بدین طریق هدف به انقیاد کشاندن خلقهای منطقه بالکان را پنهان سازند. بالکان به خاطر لوله های نفت و مواد معدنی به اندازه کافی مهم می باشد. مبارزه ای که در این منطقه برای استیلا یافتن قدرتهای بزرگ در جریان است، همچنین این هدف را نیز تعقیب میکند که با گسترش مناطق تحت نفوذ کشورهای عضو ناتو در اطراف روسیه، این کشور را چه در حال و چه در آینده تحت کنترل نگاه دارند. و با تعقیب چنین هدفی است که قدرت

قدرت را در دستان خود دارند - برپا شده باشد. و بعد از آن آهسته آهسته مرز بین کشورها برچیده خواهد شد.

بالکان قلب آتش؟

در جراید هر روز با تحلیلهای مختلفی از متخصصان مواجه می‌شویم تا به ما بگویند که در منطقه بالکان همیشه جنگ و ستیز بین خلقها جریان داشته و این مساله تازه ای نیست و بدین طریق سعی می‌کنند این نظر را که فقط با مداخله دموکراسی غربی صلح برقرار خواهد شد، توجیه و تبلیغ گردد.

اما این نظر به اندازه سر سوزنی حقیقت ندارد. با افکندن هر بمب و هر مداخله ای، تضادهای جدیدی بوجود خواهد آمد. نزاعهایی که در گذشته در منطقه بالکان صورت گرفت فقط ثابت می‌کند که این منطقه از نقطه نظر استراتژیک چقدر مهم

است و حکایت از این مساله دارد که قدرتهای بزرگ تا چه اندازه تلاش میکنند براین منطقه مسلط گردند. هنگامیکه خلقها خودشان برای منافعشان قدم به صحنه می‌گذارند، ابرقدرتها خیلی سریع با یکدیگر متحد میشوند.

در جنگ جهانی دوم در هنگام جنگ پارتیزانی، خلقها و ملیتهای بالکان خودشان را علیه فاشیسم آلمان متحد ساخته و با موفقیت بر علیه ماشین جنگی نازیها مبارزه کردند. کوسوو و اوپلیانه به جمهوری پارتیزانان یوگسلاوی پیوست. بعدها کوسوو نهایتاً یک خودمختاری نسبی در چهارچوب یوگسلاوی کسب کرد.

اما به سبب مرمت سرمایه داری تحت حکومت تیتو، ناسیونالیسم بورژوازی نیز رشد کرد. در سال ۱۹۸۹ خودمختاری کوسوو توسط رژیم میلوسویچ ملغی گشت.

امپریالیستها و ارتجاعیون منطقه ناسیونالیسم بورژوازی را تحریک کرده و خلقها را در مقابل یکدیگر قرار دادند با این انگیزه که در حین رقابت با یکدیگر بتوانند کنترل قسمتی از یوگسلاوی سابق را به نفع خودشان تضمین کنند.

صلح و دوستی مابین خلقها تنها براساس منافع خود آنها و حق شان برای تعیین سرنوشتشان می‌تواند برقرار گردد. خلقها تنها کسانی هستند که می‌توانند در این باره تصمیم بگیرند. صلح توسط قدرت اشغالگر امپریالیستی به زور حقه نمی‌شود. درست برعکس. مبارزه مشترک علیه حملات ناتو و علیه دولتهای ارتجاعی در کشور خود، پایه ای را برای همکاری و پیشروی تشکیل میدهد.

برگردان از نشریه "شفق سرخ"
فرهاد کوهزاد

اخیراً اعلامیه ای در رابطه با اعلام تاسیس "جامعه هنرمندان ایران در تبعید" بدست ما رسیده است. پیام فدایی متن این اعلامیه را برای اطلاع خوانندگان به چاپ می‌رساند.

در جریان برگزاری سمپوزیوم سینمای ایران در مونیخ، ۱۶ تا ۱۸ آوریل ۹۹ گروهی از هنرمندان ایرانی تبعیدی گردهم آمدند و در پی گفتگوهایی که از مدتها پیش باهم داشتند، تصمیم به پایه گذاری یک جامعه هنرمندان گرفتند. متن زیر بیانیه اعلام موجودیت این جامعه است:

اعلام تاسیس "جامعه هنرمندان ایرانی در تبعید"

هنرمندان ایران در تبعید در شرایطی که گرایشات سازشکار میکوشند تبلیغ و همکاری با رژیم جمهوری اسلامی را شعار خود قرار دهند، گردهم آمده اند تا با دفاع از آزادی اندیشه و بیان و خلاقیت هنری، و همکاری برای تولید و ارائه آثار هنری و ادبی هنرمندانی که مشخصه کارشان مبتنی بر ویژگی های اجتماعی و سیاسی تبعید است و موضع مشخص و مخالف با اختناق و سرکوب در هر حکومت مبتنی بر زور و سلطه ایدئولوژیک در ایران دارند، تشکل مستقل خود را اعلام می‌دارند.

اعضای موسس جامعه، یک هیات ۵ نفره موقت را برای هماهنگی امور خود انتخاب کردند که در سه ماه آینده برگزاری کنفرانس موسس و تصویب اساسنامه پیشنهادی و انتخاب هیات دبیران "جامعه" را سازماندهی کنند.

اعضای هیات موسس: مینا اسدی، حسین افصحی، ایرج جنتی عطایی، بهرام چوپینه، عباس سماکار، داریوش شیروانی، پرویز صیاد، سودابه فرخ نیا، فرهاد مجدآبادی، سیروس ملکوتی، حسین مهینی، بصیر نصیبی.

هیات هماهنگی جامعه هنرمندان ایرانی در تبعید: عباس سماکار، داریوش شیروانی، پرویز صیاد، سودابه فرخ نیا، حسین مهینی.

مونیخ ۱۸ آوریل ۱۹۹۹

نشانی:

FEN-FILM E.V.
POSTFACH 110609
86130 ANGSBURG
GERMANY
TEL: 0821-581430

بحران در "حزب کمونیست کارگری"

(وقتی که بن بست سیاسی تشکیلاتی آشکار میشود)

بحران در درون جریان موسوم به "حزب کمونیست کارگری" با استعفاها، جداییها و اخراجهای اعضای این جریان بالاخره شکلی علنی به خود گرفت. این جداییها که علیرغم تلاش مذبحخانه گردانندگان جریان مزبور در اندک جلوه دادن آنها و کاستن از قد وقواره شان (با نکر اینکه جدا شدگان هیچ نقش و موقعیت تعیین کننده ای در فعالیتهای "حزب" نداشته اند) هر روز بر تعدادشان افزوده میشود، جلوه ای از بحرانی هستند که خود انعکاسی از بن بست سیاسی تشکیلاتی جریان مذکور میباشد. ماحصل این وضع دهها نوشته است که طرفین تاکنون در توضیح یا ترجیح بحران و جداییها منتشر ساخته اند. در این نوشته ها گرچه مطلب جدیدی یافت نمیشود ولی آنچه جالب است این است که نوشته ها بازگو کننده و موید همه آن نظرات و برداشتهایی میباشد که در اینجا و آنجا در رابطه با گروه سیاسی مذکور مطرح بوده است.

اشاعه تبلیغات بورژوایی، اعم از اغراق گوییها، قیل هوا کردنها، استفاده از هر وسیله و شیوه غیر انقلابی برای به خورد مردم دادن نظرات خود و آب کردن کالاهای خویش، از جمله اصرار به استفاده از زن خوش چهره در سر میز کتابها، توسل به سانسور در حالی که "دفاع از آزادی" و "آزادی بیان" را با فریادهای گوش خراش در همه جا جار میزدند، برخورد عقب مانده و شدیداً مذهبی نسبت به باصطلاح رهبری،

درحالیکه با توسل به بدترین و ناهنجارترین شیوه های برخورد به مذهب، خود را ضد مذهب معرفی میکردند و موارد بسیاری نظیر آنها.

اینها آن واقعیتهای معلوم در رابطه با گروه سیاسی ای میباشد که در روی کاغذ نام پرطمطراق "حزب"، آنها از نوع کارگرایش را بر خود نهاده است. واقعیتهایی که رسماً و آشکاراً از طرف جدا شدگان مورد اعتراف قرار گرفته است.

در مورد نفس بحران در درون این گروه سیاسی و جداییهای اخیر آنچه باید بر آن تاکید نمود این است که این موضوع چه به لحاظ تاریخچه و عملکرد و موقعیت این جریان و چه به خاطر محتوای مسایل مورد مشاجره بین طرفین از هیچگونه اهمیت جدی برخوردار نیست و فاقد هر گونه بار اجتماعی میباشد. واقعیت این است که جداییها در رابطه با یک حزب کمونیست کاغذی در تبعید و بی ربط به جامعه و طبقه کارگر، درگروهی به شدت سکتاریست و متمایل به وصل شدن به منابع قدرت در بالا رخ داده است.

در طول چند سال گذشته همه شاهد بوده اند که گردانندگان این جریان به درجه ای که با کمونیستها و سازمانهای چپ و مبارز در هر موقعیتی به عناد برخاسته اند، کمترین مانعی در زدن بندهای سیاسی و

دمخور شدن با مرتجعین و ضدانقلابیون ریز و درشت برای خود قائل نشده اند. جریانی که به دروغ در تبلیغات بورژوایی اش مدعی برافراشتن پرچم "مارکس" و "مارکسیسم" در آخر قرن بیستم بوده، در عمل کار را به جایی رسانده که پرچم نشست و برخاست و "دیالوگ" با سلطنت طلبان مرتجع و منحط، با خائنین اکثریتی - توده ای، و با وزیر و وزرای رژیم گذشته (نظیر داریوش همایون) را به اهتزاز در آورده است.

جدایی های اخیر در میان دست اندرکاران جریانی اتفاق افتاده که مناسبات و روابط درونی آنها در هیچ لحظه از تاریخ حیاتشان، نه یک مناسبات کمونیستی و متکی بر اصول و پرنسیپهای یک تشکیلات مبارز مارکسیستی، که مناسباتی برپایه پروردن "کیش شخصیت" آنها به مبتذل ترین شکل خود - که کاریکاتوری از ابتدالی است که سازمان مجاهدین به جنبش ایران عرضه کرده - استوار بوده است.

بدیهی است که موارد فوق تنها زوایای کوچکی از رفتار سیاسی، عملکرد، ماهیت و شیوه های بورژوایی این باصطلاح حزب کمونیست کارگری را از زمان تاسیس آن در گذشته ای نه چندان دور بیان میکنند و بدون شک این نمونه ها بیانگر روندی در تداوم منطقی دیدگاه های غیر مارکسیستی و بورژوایی حاکم بر این جریان می باشند.

لیست کمکهای مالی و وجوه آیین نامه نشریه

انگلستان

A.K.L ۲۲.۷۰ پوند
۱ رفیق کاظم سعادتی ۲۰
رفیق جمشید هدایتی ۲۰
رفیق هادی کابلی ۲۰

پیام فدایی	۲۰ پوند	مراسم اول ماه مه	۲۷۶.۲۴ پوند
رفیق فرج الله نیک نژاد	۲۰	ن	۴ عدد نوار
گارد پرولتری	۴۰	سوئد	
مراسم اول ماه مه	۶.۶۴	عادل از خلق عرب	۲۰۰ کربون
سینا	۵	ل - آ	۱۰۰
میز کتاب	۳۱.۴۰	ا - ص	۱۲۰
میز کتاب	۲۳.۲۰	کانادا	
اول ماه مه	۵۰	س	۱۰۰ دلار کانادا
عزت	۵۰		
بهرنگ - س	۱۰۰		
ن	۵۰		
الف	۵۰		
م - مراسم اول ماه مه	۵۰		

ستون آزاده

"قیام" و "انقلاب"

اتخاذ یک موضع انقلابی است. بنابراین، برای کسب یک شناخت علمی از "واقعه" ی سال ۵۷، قبل از هر چیز باید تعاریف "قیام" (uprising) و "انقلاب" (revolution) را مشخص ساخت و برای بررسی علمی این مقولات، "قیام" و "انقلاب"، ناچار باید از مقوله عام تری چون "حرکت اجتماعی" (social movement) شروع کرد، چرا که این مقولات، خود از انواع "حرکت اجتماعی" هستند.

"حرکت" یا "نهیضت" و یا "جنبش" (movement)، رفتار (behavior) گروهی (group) نسبتاً منظم (order) و ادامه داری (continuation) است که با نقشه ای (plan) معین برای نیل به یک یا چند هدف (goal) اجتماعی کمابیش معینی صورت می گیرد (آریان پور، ۱۳۴۲: ۴۱۵).

چنانچه مشاهده می شود، "جنبش"، با چند عنصر "رفتار"، "گروه"، "نظم"، "ادامه کاری"، "نقشه" و "هدف" تعریف می شود. بنابراین، به محض این که "رفتار" یک "گروه" برای نیل به یک "هدف" آغاز بشود، می توان گفت که "قیام" نیز صورت گرفته است و پس از آن است که اگر این "قیام"، با یک "نقشه" و "نظم"، "ادامه کاری" داشته باشد، "جنبش" شکل می گیرد.

طبیعی است که در همه ی موارد، همه ی افراد یک "جامعه" (society) یا یک "طبقه" (class) و یا یک "قشر" (stratum)، به طور هم زمان به ضرورت نیل به یک "هدف" اجتماعی پی نمی برند و همیشه بخش آگاه و پیشرو یک "جامعه" یا یک "طبقه" و یا یک "قشر" است که "قیام"

مقاومتی نیز در لابه لای بحث مورد استفاده قرار می گیرد. اصطلاحاتی چون: انقلاب عظیم، برآمد توده ای، جنبش اعتراضی، جنبش انقلابی، جنبش توده ای، جنبش رشدیابنده، جنبش ضدامپریالیستی، جنبش متراکم، حرکت اصیل، حرکت توده ای، حرکت خودانگیخته، حرکت عظیم، حرکت مستقل، حرکت مسلحانه، خیزش توده ای، شورش، قیام انقلابی، قیام پرشکوه، قیام پیروزمند، قیام توده ای، قیام شکوهمند، قیام قهرمانانه، قیام مسلحانه، قیام نهایی و نهیضت توده ای.

ذکر بلافاصله ی این موضوع ضروری است که هدف، بازی با کلمات نیست بلکه، تاکید بر دقت بر روی "تعریف" (definition) علمی از پدیده های سیاسی است که هر کدام با یک اصطلاح معین، بیان می شوند و همچنین نجات اصطلاحات علمی است از میان انبوه اصطلاحات من درآوردی که از اساس غیرعلمی هستند.

اما مهم ترین مسئله ای که در این بحث وجود دارد، اعتقاد به "انقلاب ۵۷" است که بر اساس آن، باید پذیرفت که در سال ۵۷، یک "انقلاب" روی داده است.

تعریف علمی به معنی جمع آوردن مشخصات اساسی یک نمود در یک جمله، به طوری که آن جمله شامل تمام افراد مورد تعریف باشد (جامع) و از شمول بر افراد دیگر ممانعت کند (مانع) (آریان پور، ۱۳۴۲: ۱۳)، یکی از شروط لازم برای دست یابی به یک تحلیل علمی از هر "واقعه ی اجتماعی" (social events)، در جهت

در نشریه ی "پیام فدایی" شماره ۱۷، اسفند ۱۳۷۶، مطلبی درج شده است به نام "تجربه انقلاب ۵۷" که سخنرانی رفیق "چنگیز" در سمینار "رویدادهای اخیر ایران، ..."، فوریه ۱۹۹۸، بوده است.

یکی از اهداف بحث ارائه شده، اثبات این موضوع بوده است که خواست توده های ایران در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، به هیچ وجه به قدرت رساندن رژیم جمهوری اسلامی نبوده است و این رژیم دقیقاً با برنامه ریزی امپریالیست ها، در جهت سرکوب خواسته های انقلابی توده ها به قدرت رسیده است و در پایان بحث نیز، به بررسی علل شکست "قیام بهمن" پرداخته شده است.

با این که رفیق "چنگیز"، به درستی اثبات می کند که "دیدگاه هایی که با هر انگیزه ای، رژیم جمهوری اسلامی را محصول قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن توده ها جا می زند، تنها خاک به چشم مردم می پاشند و در این راه سیر وقایع تاریخی در ایران را تحریف می کنند. خمینی و دارودسته اش قبل از وقوع قیام بهمن، از سوی قدرت های بزرگ، روی امواج انقلاب سوار شده بودند"، ولی متأسفانه، ضمن این که در خلال بحث های اش، تعاریف "قیام" و "انقلاب"، و تفاوت و ارتباط این دو با یکدیگر مخدوش شده است و به همین خاطر هم، "واقعه" ای که در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در ایران رخ داده، به طور غیرعلمی، "انقلاب" تلقی شده است، بررسی علل شکست جنبش نیز، با تناقض و خطای تئوریک همراه است. مسئله هنگامی بازهم پیچیده تر می شود که، اصطلاحات

کرده، و "جنبش" را آغاز می کند و پس از آن که اکثریت مورد نیازی از افراد همان "جامعه" یا همان "طبقه" و یا همان "قشر" را به حرکت در آورد (mobilization)، "قیام توده ای" (mass uprising) صورت گرفته و "جنبش" مذکور به یک "جنبش توده ای" (mass movement) تبدیل می شود.

همچنین، چنانچه "گروه"، استفاده از سلاح را در "نقشه" خود بگنجانند، آن گاه "قیام مسلحانه" (armed uprising) و یا "قیام مسلحانه توده ای" (mass armed uprising) صورت خواهد گرفت و به تبع آن "جنبش مسلحانه" (armed movement) یا "جنبش مسلحانه توده ای" (mass armed movement).

اما چنانچه یک "جنبش" ی، فاقد "برنامه" باشد و به تبع آن فاقد "نظم" و "ادامه کاری" باشد، این "جنبش" و "قیام" های ضمنی آن، "جنبش خودبه خودی" و "قیام های خودبه خودی"، و یا به قول رفیق "جنگیز"، "حرکت خودانگیخته" نامیده می شود و طبیعی است که این "جنبش" هیچ گاه بالافسه، یک "جنبش پیروزمند" و یا بازم به قول رفیق "جنگیز"، یک "قیام پیروزمند" نخواهد بود.

پس، "حرکت اصیل"، "خیزش توده ای"، "برآمد توده ای"، "جنبش متراکم"، "جنبش رشدیابنده"، هیچ کدام اصطلاحات علمی نیستند.

چنانچه در تعریف عام از "جنبش" دیدیم، عنصر "جهت"، به عنوان عنصر تعیین کننده مسیر ارتجاعی و یا مسیر تکاملی یک "جنبش" مطرح نیست ولی اگر "هدف" یک "جنبش"، در جهت تغییر و نه تثبیت اوضاع موجود باشد، این "جنبش"، یک "جنبش اعتراضی" خواهد بود و هنگامی یک "جنبش"، "انقلابی" (revolutionary movement) است که "هدف" آن دگرگون کردن زیرساخت (infra-structure) و روساخت (super-structure) یک "جامعه" باشد. اما تا زمانی که "جنبش" انقلابی "به هدف" خود که دگرگون کردن

زیربنائی جامعه است، نرسیده باشد، نمی توان گفت که "انقلاب" صورت گرفته است. به عبارت دیگر، "انقلاب" نتیجه رشد و تغییر کمی "جنبش انقلابی" در یک جامعه است که با تطابق "شرایط ذهنی" بر "شرایط عینی"، "موقعیت انقلابی" فراهم شده و با تغییر کیفی در جامعه، "انقلاب" به وقوع می پیوندد. منتها خود این تغییرات بنیادین در یک جامعه، پروسه ای است که با کسب قدرت سیاسی توسط "جنبش انقلابی" آغاز می شود و به همین دلیل هم، زمانی که دولت ضدانقلابی سقوط کرده و دولت انقلابی جایگزین آن می شود، اصطلاحاً می گویند انقلاب پیروز شده است. به عبارت دیگر، هنگامی به "واقعه" ای اصطلاحاً "انقلاب" اطلاق می شود، که "جنبش انقلابی" پیروزی نهایی را در مبارزه بر علیه نیروهای ضدانقلاب کسب کرده باشند. با ذکر این نکته که پیروزی در وجه تاریخی آن مدنظر نیست که دیگر امکان بازگشت نیروهای ضدانقلابی موجود نباشد. مانند: پیروزی تاریخی سرمایه داری بر فئودالیسم، بلکه پیروزی در مقطعی از تاریخ و به طریق اولی، کسب قدرت سیاسی در جامعه مورد نظر می باشد. مانند: کسب قدرت سیاسی انقلابیون در فرانسه در سال ۱۷۸۹. به عبارت بهتر، واژه "انقلاب"، مفهوم پیروزی را - حتی به مدت کوتاه - در خود دارد.

حال، بر اساس تعاریف فوق، باید دید که شرایط در ایران به طور کلی چگونه است و وقایع سال ۵۷ را چگونه می توان تعریف کرد.

در تاریخ معاصر ایران، با ورود امپریالیسم و تحت سرکوب قرار گرفتن طبقه کارگر و بقیه اقشار خلق، و به دنبال آن حاکمیت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، تضاد خلق و امپریالیسم در جامعه شکل گرفته است و طبیعی است که با رشد این تضاد، شرایط عینی یک "انقلاب ضدامپریالیستی" به وجود بیاید و به تبع آن، "قیام" بخش آگاه جامعه، که در آن زمان صرفاً روشنفکران وابسته به بورژوازی ملی هستند، بر علیه امپریالیسم صورت بگیرد. بنابراین، تمام تلاش‌هایی که از سوی روشنفکران و مشروطه خواهان برای پیروزی

انقلاب مشروطه صورت می گرفت، در واقع "قیام" ی بود که خود سرآغاز "جنبش ضدامپریالیستی" ایران بود.

واقعه ای که در سال ۱۲۸۵ در ایران اتفاق افتاد و با اصطلاح "انقلاب" از آن یاد می شود، کسب قدرت سیاسی توسط سرمایه داری ملی بود. کسب قدرت سیاسی از آن جهت که شاه مجبور به امضای فرمان مشروطیت می شود، مجلس اول با اکثریت نمایندگان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری تشکیل می شود و بسیاری از اهرم های قدرت دولتی به دست نیروهای انقلابی می افتد ولی پس از شکست بورژوازی ملی در حفظ قدرت کسب شده، و از آن زمان تاکنون، "جنبش ضدامپریالیستی" ایران، با تمام رشد کمی و کیفی که در تمام ابعاد و زمینه ها داشته و به تبع آن، نقاط عطفی را که پشت سر گذاشته است - ۳۰ تیر ۱۳۳۱، ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ و ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ -، ولی هنوز به هدف خود که کسب قدرت سیاسی در راستای برانداختن زیربنا و روینای حاکمیت امپریالیستی در جامعه ی ایران است، نائل نشده است، پس به همین دلیل هم هنوز "انقلاب ضدامپریالیستی" در ایران به وقوع نپیوسته است، نه در سال ۵۷ و نه در هیچ زمان دیگر.

در مرحله ای از رشد "جنبش ضدامپریالیستی" ایران، استراتژی انقلاب در ایران و حل تضاد موجود در جامعه ی ایران، بر اساس تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" تدوین می شود. بر اساس این تئوری، "قیام"، یک "جنگ توده ای" که همانا "مبارزه مسلحانه توده ای طولانی" است در نظر گرفته می شود که با حرکت موتور کوچک پیشاهنگ مسلح شروع به حرکت می کند (احمدزاده: ۱۵۶).

چرا قیام کار توده ها است؟ مگر تجربه کویا نشان نداد که یک موتور کوچک و مسلح می تواند قیام را آغاز کند و به تدریج توده ها را نیز به قیام بکشاند؟ البته در این جا غرض از قیام، نه یک قیام مسلحانه شهری (که وجه مشخصه آن جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری است)، بلکه یک مبارزه

مسلحانه طولانی است که توده ها به تدریج به آن کشیده می شوند (احمدزاده: ۶۵). بنا براین، این تعریف رفیق "چنگیز" که "اصولاً قیام در نقطه ی اوج یک موقعیت انقلابی و در حالی که بحران عمومی در حال اوج گیری است، اتفاق می افتد"، در تعریف فوق، همان قیام داخل پراتز است زیرا "قیام"، چنانچه مشاهده می شود، همان آغاز حرکت موتور کوچک پیشاهنگان مسلح است.

قبل از این که رفیق "چنگیز" به ما بگوید که: "قیام بهمین به دلیل نبود هیچ یک از این عوامل، یعنی یک طبقه کارگر متشکل و سازمان یافته، به دلیل فقدان حزبی انقلابی و آماده سازماندهی قیام و دارای پیوند ارگانیک با طبقه کارگر، به دلیل نبود برنامه انقلابی، سرانجام توسط حافظین نظام امپریالیستی موجود، درهم کوبیده شد"، رژی دبره به ما می گفت که پیشاهنگ، لزوماً حزب مارکسیست-لنینیست نیست" (احمدزاده: ۱۰۲).

برخلاف نظر رفیق "چنگیز" که معتقد است: "به نظر ما همان گونه که تجربه ی تاریخ معاصر کشور ما و به ویژه تجربه ی انقلاب سال های ۵۶-۵۷ نشان داده، تنها در پروسه یک مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی است که روشنفکران انقلابی و طبقه کارگر قادر می شوند حزب کمونیست واقعی و نه احزاب به اصطلاح روی کاغذ و فاقد هر گونه ارتباط ارگانیک با طبقه را به وجود بیاورند و امکان پیروزی قیام نهایی توده ها و کسب قدرت سیاسی در جریان بروز وضعیت انقلابی را فراهم سازند"، ایجاد حزب طبقه کارگر یک

هدف مشخص نیست که مبارزه مسلحانه در خدمت تحقق آن قرار داشته باشد" (احمدزاده: ۱۵۲). "اتحاد تمام گروه ها و سازمان های انقلابی و ضدامپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را، چه در شهر و چه در روستا بپذیرند، امری است بسیار مبرم تر و فوری تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر. ایجاد جبهه واحد قبل از ایجاد حزب طبقه کارگر در دستور روز انقلابیون قرار می گیرد" (احمدزاده: ۱۵۹). "اصل عام بدون یک حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست" به هیچ وجه بدین معنی نیست که انقلاب بدون حزب نمی تواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمی توانند قدرت را به دست گیرند، چه در این جا "پیروزی انقلاب" را باید در یک معنی وسیع تاریخی در نظر گرفت. زیرا پیروزی انقلاب نه تنها با تصرف قدرت دولت، بلکه با حفظ آن و ادامه انقلاب هم مشخص می شود. نمونه های کوبا و کنگو برازویل شواهد روشنی بر این مدعا هستند" (احمدزاده: ۱۵۱).

اما برای این که یک بار دیگر ولی برای همیشه، خیال رفیق "چنگیز" و احتمالاً رفقای دیگری را که هنوز معتقدند "قیام پیروزمند، قیامی است آگاهانه و با برنامه که برپایی اش را سازمان انقلابی ای اعلام می دارد که پیش از آن قیام کنندگان را در شکل های مخصوص به خود متشکل نموده و بر آن ها اعمال رهبری می کند و در جریان این پروسه است که برآمد یک جنبش مسلحانه سریع و سازمان یافته به همراه یک رهبری انقلابی، می تواند منجر به شکست قطعی دشمن و کسب قدرت سیاسی توسط

قیام کنندگان گردد"، راحت کرده باشیم، باید بگوییم که از "هنگامی که دکماتیسست های چینی با الگوبرداری از انقلاب روسیه، قیام شهری برپا نمودند" و "متحمل ضربات سنگین نظامی شدند، به طوری که ۹۰٪ کادرهای حزب کمونیست از بین رفتند" و "در جمع بندی تجارب این شکست ها ... انقلابیون چین بر ضرورت جنگ چریکی توده ای طولانی و تشکیل ارتش توده ای هر چه بیشتر واقف شدند" و "رفیق مائو بیان نمود که در عصر امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه، با قیام های شهری نمی توان پیروزی را تضمین نمود" (در باره ی تئوری مبارزه ی مسلحانه: ص. ۵۱ و ۵۲)، دیگر، هیچ قیامی "پیروزمند" نخواهد بود. اگر در شرایط روسیه، انرژی تاریخی توده ها، در یک رشته مبارزات اساساً اقتصادی و سیاسی به تدریج از قوه به فعل در آمده، به تدریج شکل گرفته و در قیام های مسلحانه منفجر می شوند، در چین، انرژی انقلابی توده ها درست در جریان بردن آگاهی انقلابی به میان توده ها، درست در حین عمل مسلحانه طولانی به کار گرفته می شود، و در نتیجه، آن خصیلت انفجاری سابق را ندارد. بدین ترتیب قیام مسلحانه شهری، تبدیل به مبارزه مسلحانه توده ای طولانی می شود، و انرژی انقلابی توده ها به تدریج وارد میدان کارزار تعیین کننده می شود" (احمدزاده: ۸۲).

بهمین آرام

۲ ژانویه ۱۹۹۹

نقش مافیا در اقتصاد روسیه

بنابنه اظهارات دادستان کل روسیه شواهد موجود در دست پلیس این کشور نشان میدهد که ۵۰ درصد بانکهای خصوصی، ۶۰ درصد شرکت های دولتی و ۴۰ درصد از بازرگانی داخلی توسط مافیای روسیه و یا تحت نظارت آنها اداره می شوند. به گزارش مطبوعات روسیه فعالیتهای غیرقانونی مافیا هر سال حدود یک میلیارد دلار به اقتصاد بحرانی این کشور زیان وارد می کند. شایان ذکر است که بسیاری از گروه های مافیایی در روسیه و سایر کشورهای وابسته به "بلوک شرق" سابق توسط اعضاء و صاحب منصبان سابق احزاب بااصطلاح کمونیست این کشورها سازماندهی و اداره می شوند.

ستون آراه

آنجا که قدرتهای امپریالیستی خود را
پرچمدار دفاع از مبارزات توده ها
برای کسب استقلال و دموکراسی
می خوانند!

می گویند در حالیکه زمینه ها و عوامل اصلی فقر و نابسامانی توده ها، بی حقوقی و محرومیت های سیاسی و اجتماعی زحمتکشان، آلودگی و نابودی محیط زیست و بسیاری از مسایل واقعی دیگر را در حاله ای ابهام قرار داده و برخورد مشخص با آنها را به انحراف می کشانند. این مباحث اخلاقی و به ظاهر انساندوستانه در حقیقت همان ابزارهای است که سازمانها و نهادهایی همچون موسسه عظیم مالی بره تن وودز (عنصر موسس صندوق بین المللی پول - م) با استفاده از آن به برنامه ها و سیاستهای کریه و ضدانسانی خود چهره ای مردمی و انساندوستانه می بخشند. از ابتدای دهه هشتاد تا کنون، این موسسات مالی جهانی روند تغییر ساختار اقتصادی (!) تعطیل و حذف مراکز و موسسات دولتی، لغو موانع تجاری و مرزهای بازرگانی و همچنین به فقر و درماندگی کشاندن میلیونها انسان در سراسر جهان را به بخشهای وسیعی از ممالک دنیا تحمیل نموده اند. درست از همین زاویه و در چهارچوب این مناسبات امپریالیستی است که می توان به بررسی رویدادهای اخیر در یوگسلاوی پرداخت.

تا همین اواخر، یوگسلاوی با برخورداری از سطح زندگی مادی، امکانات آموزشی، خدمات درمانی و رشد و توسعه علمی قابل مقایسه با کشورهای صنعتی، بخشی از جهان توسعه یافته شمال محسوب می گردید. اگر چه میانگین دستمزدها روی هم رفته در سطح پائینی قرار داشت، اما پژوهشگران مسایل اقتصادی - اجتماعی خود به موفقیتهای یوگسلاوی خصوصا در حوزه بهداشت و تسهیلات آموزشی اعتراف می نمودند. حال آنکه، در نتیجه و به یمن اعمال سیاستهای اقتصادی پیشنهادی و رفرمهای دیکته شده از سوی صندوق بین المللی پول، بانک جهانی مدتها قبل از آغاز عملیات مرحمتی نیروهای نظامی ناتو این کشور را از نظر موقعیت اقتصادی در حال توسعه اعلام نموده و آن را هم ردیف سایر کشورهای به اصطلاح جهان سوم

نابودی بنیان های تولیدی بومی ممالک مورد هدف قرار داده خویشتن می توانند به بسط و گسترش منافع خود ادامه دهند. در نتیجه، اینان با به ورشکستگی کشاندن موسسات تولیدی - تجاری کوچک و متوسط یا تبدیل این موسسات به زایده ای در خدمت سرمایه مالی در کشورهای امپریالیستی، خصوصی ساختن بنگاهها و موسسات دولتی، به افلاس کشاندن کشاورزان مستقل و خرده پا در این ممالک و خلاصه نابودی اقتصاد بومی کشورهای مورد بحث، جولانگاههای تازه ای به روی خود می گشایند.

تغییر ساختار حکومتی و برقراری سیستم انتخاباتی چند حزبی، از جمله دیگر پیش شرطهایی است که از سوی این موسسات وام دهنده و منابع اخذ اعتبار تعیین گردیده اند. اما واقعیت این است که ماهیت رفرمهای اقتصادی دیکته شده از سوی این موسسات جهانی، امکان هرگونه تغییر بنیادی در ساختار سیاسی این کشورها و دمکراتیزه سازی واقعی این جوامع را مانع می گردد. تغییرات به ظاهر مترقی در ساختار سیاسی این ممالک در واقع نه در جهت تامین آزادی و دموکراسی برای توده ها بلکه در راستای تسهیل حرکت سرمایه های امپریالیستی و تضمین منافع این سرمایه ها سازمان داده شده اند. به عبارت دیگر، رشد و گسترش مناسبات امپریالیستی در این جوامع نه تنها در عرصه اقتصادی به رشد ناموزون سرمایه داری و در نتیجه وابستگی و استیصال هرچه بیشتر جوامع مزبور منجر می گردد، در زمینه سیاسی نیز به برقراری دموکراسی های دروغین و ایجاد نهادهای پوشالی و غیرمردمی منتهی میشود.

جالب آنجاست که طراحان سیاسی و سخنگویان رسمی نئولیبرالیزم در توجیه سیاستها و طرحهای استثمارگرانه و ضد مردمی خود به بحثهای اخلاقی و انسانی متوسل می شوند. اینان از توسعه اقتصادی و ریشه کن سازی فقر سخن

اقتصاد جهانی بر پایه روند بین المللی وصول بدهی های مالی از دول مستقرض استوار گردیده و این آن مطلبی است که هستی بسیاری از ملل دنیا را تهدید نموده و در برابر آینده ای ناروشن قرار می دهد. پدیده هول آوری که به رشد هرچه بیشتر معضل بیکاری، فقر، آوارگی، بیماری، خانه خرابی اقتصادی و تلاشی بافت اجتماعی در بسیاری از کشورهای جهان دامن می زند، بار سنگین بدهی های خارجی در کشورهای تحت سلطه به رقمی معادل ۲ تریلیون بالغ میگردد. براین مینا در نتیجه سقوط ارزش واحد پول این ممالک، کشورهای مزبور دچار بی ثباتی اقتصادی گردیده و همین امر اغلب به وقوع ناآرامی های اجتماعی، منازعات قومی و جنگهای داخلی منجر گردیده است.

بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی، به مثابه نمایندگان سرمایه و سرمایه داری انحصار مالی، یعنی سلطه سرمایه امپریالیستی در جهان، در واقع آن دستگاه های اداری - اجرایی و آن اقدامهای تنظیم کننده ای هستند که در چهارچوب نظام سرمایه و در راستای منافع عمده اقتصادی - سیاسی این نظام، حیات اجتماعی بخش اعظم جهان را زیر ستم ضربه های ویرانگر خود به نابودی و استیصال می کشانند. آنچه که در این میان بسیار حائز اهمیت است، قابلیت و توانایی این بوروکراسی عظیم بین المللی در کنترل اقتصاد ملی کشورهای جهان از طریق نیروهای موجود در بازار می باشد. بازسازی ساختار اقتصاد ملی یوگسلاوی، که البته عملا به نابودی اقتصادی آن منتهی گردید، در حقیقت چیزی جز اعمال رفرم های خانمان برانداز توصیه شده، یا بهتر بگوئیم تحمیل شده، از سوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نبود.

در شرایطی که نظام سرمایه داری جهانی با بحران اضافه تولید روبرو می باشد، امپریالیستها تنها از طریق تضعیف و یا

قرارداد.

رسانه های خبری بین المللی و خامت اوضاع در یوگسلاوی را نتیجه گرایشات خصمانه ناسیونالیستی و نشات گرفته از کشمکشهای عمیق قومی و مذهبی ای معرفی می نمایند که از قرار ریشه در تاریخ این اقوام دارند. این رسانه های خبری در جریان جنگ داخلی در بالکان، زد و بندهای سیاسی، جنگ قدرت و منازعات میان شخصیت‌های سیاسی این منطقه را با آب و تاب برجسته می‌ساختند. حال آنکه دلایل اصلی اقتصادی و اجتماعی جنگ داخلی را با دقت هرچه تمام از نظرها پنهان نموده و دور نگه داشتند. منافع استراتژیک امریکا و آلمان در این منطقه و بحران اقتصادی حادی که زمینه های جنگ داخلی را فراهم آورده بود به کلی مسکوت گذاشته شده و از آنها سخنی به میان نمی‌آید. از نقطه نظر آژانسهای مطبوعات بین المللی، دول قدرتمند غرب هیچ مسئولیتی در قبال نابودی اقتصادی و فقر و معلول بی‌خانمانی این کشور ۲۴ میلیونی ندارند.

با وصف این ، از هم گسستگی و انحلال فدراسیون یوگسلاو مستقیماً به برنامه تحمیلی احیاء ساختار اقتصادی یوگسلاوی از سوی وام دهندگان خارجی به دولت این کشور ارتباط داشته و از آن ناشی می‌شود. این برنامه از ابتدای دهه ۸۰ در چند مرحله به اجرا گذاشته شده ، زمینه فروپاشی اقتصاد ملی را فراهم آورده و به تجزیه بخشهای صنعتی اقتصاد و اضمحلال تدریجی سیستم خدمات رفاهی این کشور منتهی گردیده است . در واقع ، گرایشات جدایی طلبانه و دامن زدن به جدایی قومی و اجتماعی دقیقاً در جریان اوج گیری بحران اقتصادی و خانه خرابی بخشهای وسیعی از توده های این منطقه اشاعه یافته و نیرو گرفتند ولی جریان رفرمهای اقتصادی- اجتماعی و بدنبال آن امضاء تعهدنامه های حقوقی از سوی دولت بلغراد پیرامون ضوابط و چگونگی بازپرداخت وامهای اتخاذی از اعتبار دهندگان رسمی و تجاری باعث تضعیف نهادهای دولت فدرال گردیده که این امر خود به جدایی و اختلاف میان دولت فدرال، جمهوری های چندگانه و استانهای خودمختار این کشور منجر شده و تشنجات قومی رو به التهاب را هرچه بیشتر تحریک نمود.

علیرغم روابط گسترده تجاری بلغراد با جامعه اروپا و ایالات متحده، دول اروپا و امریکا مصمم بودند تا کار "سوسیالیسم

مبتنی بر بازار یوگسلاوی را یکسره نمایند. در سال ۱۹۸۲ دومین سری طرحهای تثبیت اقتصادی یوگسلاوی به مرحله اجرا گذارده شد که پیامد آن اقتصاد این کشور با توریسم وسیع روبرو گردید. تعلق اعتبارات مالی به همراه نتایج حاصله از لیبرالیزه سازی وارداتی به افت بی سابقه سرمایه گذاریها در یوگسلاوی انجامید. آهنگ رشد تولید صنعتی این کشور که بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۹ بطور میانگین بالغ بر هفت و یک دهم درصد در سال بود، بدنبال مرحله آغازین رفرم اقتصادی در سال ۱۹۸۰ در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ به دو و هشت دهم درصد، از ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ به صفر، و در ۱۹۹۰ به منهای ده و شش دهم درصد سقوط پیدا کرد. در شرایط هرج و مرج کامل اقتصادی، موازین قانونی تعیین دستمزدها حذف گردیده و میزان رسمی دستمزدها از هم پاشیده شد. بدنبال برداشتن ضوابط حاکم بر قیمتها و همچنین کاهش ارزش پول داخلی، شاخص قیمت کالاهای مصرفی در سال ۱۹۸۹ به دو هزار و هفت صد درصد رسید! تمامی این "موفقیتها" توسط طرفین امضاء کننده معاهده دی تن یعنی دولت بلغراد و مشاوران غربی آن به مرحله عمل درآمد.

با همه اینها در سال ۱۹۹۰ طرح اقتصادی دیگری از سوی دمکراتهای کهنه کار و باصطلاح پاسداران صلح یعنی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، جامعه یوگسلاوی را مورد هدف حملات "خیرخواهانه" خود قرار داد. کاهش تحمیلی بودجه دولت جهت بازپرداخت بدهی های خارجی این کشور، منجر به تعلیق وجوه و تعهدات مالی دولت فدرال در قبلا جمهوری های مستقل و استانهای خودمختار این کشور گردیده و بدینوسیله به روند اوج گیری جدایی طلبی سیاسی این نواحی دامن زد. دستمزدهای واقعی در نیمه اول سال ۱۹۹۰ چهل و یک درصد سقوط پیدا کرد. نرخ تورم از هفتاد درصد در سال ۱۹۹۰، به یک صد و چهل درصد در ۱۹۹۱، نه صد و سی و هفت درصد در ۱۹۹۲ و یک هزار و صد و سی و چهار درصد در ۱۹۹۳ افزایش یافت. بستن کاران جهانی با در دست داشتن کنترل کامل بر سیاست مالی این کشور، دولت فدرال را از تامین مالی برنامه های اقتصادی و اجتماعی خود ناتوان ساخته و فلج نمودند. فروپاشی سیستم مالی دولت فدرال باعث گردید تا جدایی کرووی شیا و اسلوونی نیا از این کشور در سال ۱۹۹۱ صرفاً جنبه ای فرمالیته به خود گیرد.

در حقیقت ، بوروکراسی حزب به اصطلاح

کمونیست یوگسلاو و بیش از همه بخشهای نظامی و اطلاعاتی این حزب از سوی دمکراتهای کهنه کار به همکاری دعوت شده و به این اهرم های قدرت مساعدت داده شده بود که در صورت نابودسازی و حذف کامل حقوق و امکانات خدماتی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان این کشور، آنان را مورد حمایت قرار خواهند داد. با توجه به مطالب فوق ، علل و انگیزه های اصلی تشنجات قومی و نیز دلایل حضور نیروهای نظامی ناتو را بهتر میتوان دریافت . در اینجا تنها اشاره به این نکته کافی است که در اولین روزهای لشکرشی سپاه پاسداران سرمایه های امپریالیستی (ناتو) به این منطقه ، یکی از مقامات امریکایی در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی سی، ان ، ان عنوان نمود که عملیات نظامی ناتو و جنگ با رهبر صربستان نتیجه و بازتاب این مطلب می باشد که او (مه لاسه ویچ) به مسئولیت ها و تعهدات خود پس از امضاء معاهدات اقتصادی (بره تن وودز - م) عمل نموده است .

حال نگاهی به جریان موسوم به "آرتش آزادبخش کاسه وو" یا کی. ال . ای می افکنیم. این جریان که در اوایل دهه ۹۰ اعلام موجودیت نموده بود توسط عده ای آلبانی تبار که خود را از طرفداران انورخوجه می خواندند بوجود آمد. چندی بعد اعضاء اصلی و رهبری کننده این جریان به قتل رسیده و پس از آن ، بنا به اظهارات مایکل چوسادوفسکی پروفیسور رشته اقتصاد در کانادا و نویسنده کتاب "توسعه جهانی فقر" ، رهبری گروه مزبور به دست قاچاقچیان محلی مواد مخدر که رابطه نزدیکی با مافیای مواد مخدر در ترکیه دارند، افتاد. امپریالیستها بطور رسمی و غیررسمی این جریان را مورد حمایت قرار داده و از این طریق گروه قابل توجهی از توده ها را تحت لفاقه حق تعیین سرنوشت و شعارهای فریبنده ای از این قبیل به سوی صفوف این جریان کشانده و حتی در مواردی با ارباب توده مردم از آنان جهت تقویت این نیروی تا مغز استخوان وابسته و ارتجاعی سربازگیری می نمایند. جریان یاد شده بدنبال سرکوب اهالی اقلیت صرب تبار در کوسوو، موفق گردید تا حمایت سایر مردم در این ناحیه را به سوی خود جلب نموده و گسترش بخشد که این حرکت‌های سرکوبگرانه بدنبال خود، حضور نیروهای نظامی صرب در این استان را موجب گردیده و تسریع نمود.

جاسادوفسکی مطرح ساخت که شواهد بسیاری در دست می‌باشد که سلاحهای بکار برده شده جهت نابودی مراکز اصلی اقتصادی یوگسلاوی شامل بمبهای آغشته به مواد رادیوآکتیو بوده و درست از همان نوع سلاحهای شیمیایی مرگ آوری است که با آنها عراق را به خاک و خون کشیده و مزارع و منابع آب آشامیدنی این کشور را به شدت مسموم نمودند بطوریکه اکنون ابتلا به بیماری سرطان خون در میان کودکان بی‌گناه عراقی به هفتاد درصد می‌رسد.

دستگاههای تبلیغاتی امپریالیستی، وجود و بروز جدایی‌ها و اختلافات فرهنگی، قومی و مذهبی در این منطقه و به همراه آن وجود ظهور شخصیت‌های منفور و "شیطانی" همچون مه لا سویچ را به صورت ترمهایی پذیرفته شده و بعنوان تنها دلایل بحران در بالکان بخورد مردم جهان میدهند حال آنکه در حقیقت اینها خود انعکاس و محصول از همپاشی و ویرانی بنیادهای اقتصادی و سیاسی در این منطقه بوده و سیاستهایی است که طراحان و عاملین اصلی آن با قرنهای تجربه در مردم کشی و آزادی ستیزی این بار خلقهای بالکان را بخون کشیده و خم هم به ابرو نمی‌آورند.

کمونیستها همواره و به درستی از حق تعیین سرنوشت خلقها حمایت نموده و آن را حق مسلم توده‌ها می‌دانند. با این وصف و تا آنجا که پیداست، فقدان رهبری پرولتری و عدم حضور نیروهای بواقع

انقلابی در راس مبارزات خلقهای این منطقه در راستای کسب حق تعیین سرنوشت بوضوح مشاهده می‌شود. دقیقاً به همین دلیل نیز مطالعه و ارزیابی گرایشهای سیاسی و اجتماعی و جریانات رهبری‌کننده حرکت‌های اخیر در بالکان حائز اهمیت فراوان می‌باشد. جریاناتی که تحت لفافه دفاع از به اصطلاح آزادی و دموکراسی به حرکت‌های کور ناسیونالیستی، منازعات قومی و کشتار مردم ستم‌دیده و بی‌گناه متوسل گردیده‌اند. گرایش‌ها و حرکت‌هایی که نه محصول پیوند با این خلقها که حاصل در یوزگی و همسویی با دشمنان اصلی مردم بوده و نه از عزم و اراده انقلابی توده‌های آگاه و منافع واقعی آنان بلکه از قدرتهای امپریالیستی و منافع اقتصادی - سیاسی آنان الهام می‌گیرند. بدون شک، در یک چنین شرایطی، توده‌های محنت زده مردم در سراسر بالکان در دام این گرایش‌ها و رهبری‌های غیر اصولی قرار گرفته و مبارزات حق طلبانه آنان تحت این شرایط فاقد چشم اندازی روشن و انقلابی خواهد بود.

جداً از تمامی این مسایل، باید تاکید نمود که اگر چه صربها، کاسووارها و دیگر اقوام این منطقه از رهبری صحیح و انقلابی برخوردار نبوده و بطور کلی بازیچه و قربانی منافع جناحهای انحرافی، ارتجاعی و ضد مردمی گردیده‌اند، اما اعمال و سیاست‌های نظامی ناتو نیز نه تنها ربطی به مبارزات و منافع خلقهای این منطقه ندارد

بلکه فاقد هرگونه توجیه منطقی و حقوقی می‌باشد. در واقع، نه انگیزه گوشمالی‌مه‌له سویچ از سوی ناتو و نه "انسوزی‌ها" و "حمایت‌های" عوامفریبانه قدرتهای رهبری‌کننده این ارگان امپریالیستی از حق تعیین سرنوشت مردم در بالکان به هیچوجه قربانی با مصالح توده‌ها نداشته و اساساً حتی در تعارض با قوانین پذیرفته شده بین المللی نیز می‌باشند. دخالت‌های نظامی ناتو در بالکان ادامه همان سیاست‌های اقتصادی و منافع بلند مدت امپریالیستی است که تکمیل و تضمین آنها در گرو از هم پاشی کامل بافت اقتصادی - اجتماعی و تجزیه بالکان به مناطق آزادی بود که فردا علوفه گوسفندانش را نیز باید از طریق وامهای بانک جهانی و... تهیه نماید! به راستی چه مضحک، چه متزورانه است وقتی امپریالیستها خود را پرچمدار دفاع از مبارزات توده‌ها برای کسب استقلال و دموکراسی می‌خوانند!

پالین

مراجع:

۱. توسعه جهانی فقر، نوشته مایکل چاسایوفسکی، شبکه جهان سوم ۱۹۹۸
۲. اهداف غرب در یوگسلاوی سابق، نوشته اسکات کوپر، سازماندهندگان ۱۹۹۵
۳. یوگسلاوی - بازسازی ساختار صنعتی، بانک جهانی، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۱

شماره ۲۶۷ فوریه ۹۹

۱۲. مجاهد - نشریه سازمان مجاهدین خلق ایران تا شماره ۴۰ / ۲۸ اردیبهشت ۷۸
۱۳. جهان امروز - شماره ۳۷ بهمن ۷۷
۱۴. وحدت - نشریه هواداران مجاهدین خلق ایران - بهمن و اسفند ۷۷
۱۵. کمون ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار - شماره ۱۶ فروردین ۷۸
۱۶. حقیقت - ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - شماره ۲۹ اسفند ۷۷
۱۷. کتاب نیمی از آسمان - درباره رهایی زنان در چین - کلودی بوروایل - ترجمه منیر امیری
۱۸. متن سخنرانی دسته هشت مارس زنان افغانستانی در کوئته پاکستان ۹۹
۱۹. چند اعلامیه از فعالین جنبش نوین کمونیستی (آلمان و وین)

لیست نشریاتی که به آدرس "پیام فدایی" ارسال گردیده‌اند

۱. اتحاد کار - ارگان اتحاد فدائیان خلق ایران تا شماره ۶۰ - فروردین ۷۸
۲. بولتن خبری - هشت مارس ۹۹
۳. بولتن فوق العاده نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان - مارچ ۹۹
۴. پیوند - نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند - شماره ۱۷ دی ۷۷ و فوق العاده فروردین ۷۸
۵. توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران - تا شماره ۵۴ اردیبهشت ۷۸
۶. راه آینده - در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم - شماره ۴۹ اردیبهشت ۷۸
۷. راه کارگر - ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۵۹ فروردین ۷۸
۸. طرحی نو - نشریه شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران تا شماره ۲۷ اردیبهشت ۷۸
۹. کار - ارگان سازمان فدائیان اقلیت تا شماره ۳۲۴ فروردین ۷۸
۱۰. کارگر سوسیالیست - نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران تا شماره ۶۳ اردیبهشت ۷۸
۱۱. کردستان (به زبان کردی) - ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران -

ستون آزاده

مرگ بر امپریالیسم ، مرگ بر سازمان
تروریستی ناتو!

(خلفهای کشورهای تحت سلطه یوغ دیکتاتوری ذاتی سرمایه داری وابسته را نیز به گردن دارند) چیز دیگری نبوده و نیست می‌پردازند. سردمداران آمریکا صراحتاً می‌گویند باید KLA را مسلح کرد ولی نیرویی که توسط امپریالیسم آمریکا مسلح و پشتیبانی شود تنها در خدمت پیشبرد اهداف غارتگرانه و سلطه جویانه آمریکا عمل خواهد کرد.

امپریالیستها جنگ کنونی برعلیه یوگسلاوی را به راه انداخته اند تا به کارگران و خلفهای جهان بگویند که راه دیگری جز تسلیم در برابر نظم سرمایه داری امپریالیستی که حال آن را نظم نوین (با این نظم، امپریالیستها آن محدود موانعی را هم که در مقابل نفوذ سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه وجود داشت از بین برده اند و دست امپریالیستها برای چپاول و استثمار طبقه کارگر و خلفهای این کشورها بازتر شده است) نام گذاشته اند ندارند. براین اساس دولت آمریکا اگر روزی هزاران بار تصویر آوارگان جنگش برعلیه یوگسلاوی را به مردم کشورش نشان دهد و بگوید جنایاتش انسان دوستانه است تا بتواند حمایت آنها را در جنگ کنونی اش جلب کند، باز خواهد توانست سلطه جویی و میلیتاریسم خود را پنهان کند و بالاخره این خلفهای جهان هستند که در برابر تجاوزات آشکار امپریالیستها همان کاری را خواهند کرد که خلق قهرمان ویتنام کرد، یعنی پوزه ۵۲ - B های آمریکا را به زمین خواهند مالید و گورهای عمیق تری برای امپریالیسم خواهند کند.

جنگ آمریکا - ناتو برعلیه یوگسلاوی یکبار دیگر گنبدی سرمایه داری (امپریالیسم) و ریاکاری سیاستمداران بورژوازی امپریالیستی و رسانه های گروهی خدمتگزار این نظام را در مقابل مردم جهان به نمایش می‌گذارد. بنابراین مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر سازمان تروریستی ناتو!

غ - آمریکا

۱. وضعیت بسیاری از اینان که موفق به عبور از مرز شده اند شدیداً دردناک است. اغلب زنان به کار در خانه های سرمایه داران و یا دیگر اقدار مرفه مشغول می‌شوند و یا به کار در کارگاههای لباس دوزی می‌پردازند. مزد آنها در این کارگاهها از حداقل دستمزد رسمی در آمریکا کمتر است و از هرگونه مزایا و حقوق دیگری نیز بی‌بهره اند. مردان مهاجر وضع بهتری ندارند آنها تمام روز را در انتظار کاری در بعضی از چهارراهها سپری میکنند و مورد تحقیر و بی‌مهری اقدار مختلف جامعه آمریکا واقع میشوند.

دیکتاتورهای نظامی و وابسته به خودش در این کشور از مردم گواتمالا "عذرخواهی" نکرد؟ برآستی چرا آمریکا - ناتو در مورد جنایات سیستماتیک ارتش سرکوبگر ترکیه برعلیه خلق کرد کاری نمیکند؟ و برعکس اگر کاری میکنند آن است که "با تمامی توان به تقویت سیاسی - نظامی دولت دست نشانده خود در ترکیه برعلیه جنبش انقلابی خلق کرد پرداخته و مستقیماً به هدف تشدید سرکوب و تضعیف جنبش انقلابی توده های خلق کرد در دستگیری رهبر پ ک ک نقش تروریستی ایفا می‌نمایند؟!

اینها و هزاران نمونه مشابه دیگر کذب ادعاهای امپریالیسم آمریکا و دیگر همپالگنهایش را ثابت میکنند. این واقعیات بر مردم آمریکا نیز پوشیده نیست. مردم آمریکا هر روز شاهد رفتار غیر انسانی نیروی نظامی ویژه ای هستند که دولت آمریکا در مرزهای این کشور با مکزیک گمارده است. آنها می‌بینند که نیروهای مزبور با آن انسانهایی که می‌خواهند از مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای لاتین به دلیل نبود کار و فقر و گرسنگی حاصل از سلطه امپریالیسم (بطور اخص امپریالیسم آمریکا) در جستجوی کار و شغلی وارد آمریکا شوند چه می‌کنند (۱) دیده اند که چگونه پلیس حافظ نظم نکبت بار سرمایه داری موهای آن زن مکزیکی را که همراه چند مکزیکی تازه از مرز عبور کرده و وارد آمریکا شده بودند به دور دستش پیچیده بود و او را به روی زمین می‌کشید. بنابراین باید سوال کرد که امروز چه شده است که دولت آمریکا این نیرویی که حتی از بمب اتم برعلیه مردم استفاده کرد اکنون خود را بهتر از میلو سویچ جلوه داده و به فکر "نجات" مردم کوسوو افتاده است.

اولاً علت اصلی تمامی ستیزگیهای ملی، قومی، نژادی و مذهبی همانا نظام گنبدی سرمایه داری حاکم بر جهان می‌باشد و در بطن چنین نظامی است که موجوداتی مانند میلو سویچ پرورش می‌یابند. ثانیاً همانطور که چریکهای فدایی خلق همواره تاکید میکنند "قرن ما به عبارتی قرن جنگهای امپریالیستی است و امپریالیستها در تضادهای درونی خود جنگهایی را به راه انداخته اند که در تاریخ بی‌سابقه بوده است. جنگ کنونی که در آن پیشرفته ترین سلاحهای مرگبار قرن توسط امپریالیستها بکار گرفته می‌شود دارد نشان میدهد که چگونه غارتگران جهانی به دلیل گنبدی نظامشان از طریق به راه اندازی جنگهای خونین میکوشند سلطه خود را حفظ کنند و پاسداری از نظامی که سهم اکثریت انسانهای روی کره خاکی از آن جز استثمار، بیکاری، فقر و گرسنگی و آوارگی

حمله های آمریکا - ناتو برعلیه یوگسلاوی یک بار دیگر - این بار در پایان قرن بیستم، نشان داد که امپریالیست ها در جهت حفظ نظام گنبدی سرمایه داری در جهان (امپریالیسم) به چه جنایات هولناکی که برعلیه کارگران و زحمتکشان و توده های در بند در نقاط مختلف دنیا دست نمی‌زنند.

قدرتهای امپریالیستی غرب سازمان ناتو را برای مقابله با اتحاد جماهیر شوروی بوجود آوردند ولی اکنون بعد از فروپاشی رقیب در شرق، دستگاه تروریستی - آدمکش ناتو به این بهانه بکار گرفته شده است که گویا آنها نمی‌توانند در مقابل جنایات و تجاوزات دولت میلو سویچ برعلیه اقلیت آلبانیایی کوسوو ساکت باشند. امپریالیستهای خونخوار که با ماهیت ضد انسانی خود روزگار کارگران و خلفهای جهان را تباه و هستی آنها را به نابودی کشیده اند امروز با ظاهری متمدن "به میدان آمده اند. اینها در مقابل میلو سویچ و یارانش که دولتشان بر پایه تعصبات ملی و استثمار کارگران و زحمتکشان و نیز نابودی اقلیت های ملی در یوگسلاوی بوجود آمده است، خود را مدافع حقوق آلبانیایی های کوسوو جلوه میدهند. ولی صرف نظر از دلایل قاطعی که انگیزه غارتگرانه امپریالیستها را در حمله به یوگسلاوی تأیید می‌کنند باید در مقابل ادعاهای دروغین تمدن طلبی آنها پرسید مگر کارگران و خلفهای جهان میزان "انسان دوستی" آمریکا را در جنگ ویتنام ندیده اند؟

مگر در خود آمریکا هنوز زنان کارگر و زحمتکش و نیز سیاه پوستان این کشور در همه عرصه ها مقامی درجه دوم ندارند؟ و دولت آمریکا هر روز جوانان سیاه پوست را به عنوان قاتل به جامعه معرفی نمی‌کند؟ مگر دولت آمریکا بخشی از مخارج گروه ضد انقلابی کانتراها را - که در جنگش برعلیه انقلاب نیکارگوئه و ساندنیستها از آنها به عنوان اهرمی نظامی استفاده می‌کرد - از فروش مواد مخدر به جوانان سیاه پوست آمریکا تأمین نمی‌کرد؟

اگر مساله امپریالیستها و سازمان ناتو شان آنطور که ریاکارانه ادعا میکنند حفاظت از حقوق مردم بود چرا سازمان ناتو از سیاه پوستان و مهاجرین آمریکای لاتین و مکزیک که هر چند وقت تعدادی از آنها توسط پلیس حافظ نظم سرمایه در آمریکا به قتل می‌رسند حفاظت نمیکند؟ مگر همین چندی پیش، قبل از شروع جنگ برعلیه یوگسلاوی دولت آمریکا رسماً از دخالتگری هایش در گواتمالا و حمایتش از

حمله پلیس سوئیس به تظاهرات اول ماه مه

به عینه در مقابل افکار عمومی قرار داد و چهره پلیس ها و سرکوبگر حافظ این دمکراسی را نیز به عریانی افشا نمود.

اوضاع ، وحشیانه به تظاهرات حمله کرد و با شلیک گلوله های پلاستیکی و گاز اشک آور و استفاده از آب با فشار قوی کوشید تا این تظاهرات را درهم بشکند. در این حال



"اعتصاب محدود" کارمندان شرکت واحد در تهران

به گزارش روزنامه رسالت ، روز ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) در تهران اتوبوسهای شرکت واحد در بسیاری از مسیرها از سوار کردن مسافریین خودداری کرده و به این وسیله به یک "اعتصاب محدود" در اعتراض به شرایط سخت کار خود دست زدند.

تظاهرکنندگان نیز به مقابله با پلیس ضدشورش پرداخته و با پرتاب سنگ و کوکتل مولوتف حمله پلیس را پاسخ گفتند. این درگیری چندین ساعت به طول انجامید و سرانجام پلیس سرکوبگر سوئیس با دستگیری شمار زیادی از تظاهرکنندگان و ضرب و شتم و زخمی ساختن تعداد نامعلومی موفق به متفرق کردن مردم شد.

تظاهرات اول ماه مه امسال در زوریخ یکبار دیگر ماهیت دمکراسی دولتهای بورژوازی را

تظاهرات پرشکوه اول ماه مه امسال در شهر زوریخ سوئیس مورد هجوم وحشیانه پلیس این کشور قرار گرفت و عده زیادی زخمی و دستگیر شدند.

شنبه اول ماه مه، قریب به ۱۰ هزار تن در راهپیمایی روز جهانی کارگر در زوریخ شرکت کردند. با آغاز راهپیمایی، پلیس ضدشورش که خود را برای سرکوب تظاهرات آماده و مجهز کرده بود دو تن از هواداران سازمان مارکسیست - لنینیست سوئیس را دستگیر کرد. بخشی از تظاهرکنندگان در اعتراض به این رفتار پلیس در مقابل ساختمان مرکزی پلیس در زوریخ جمع شده و خواهان آزادی دستگیر شدگان گشتند. تظاهرکنندگان سپس ضمن به آتش کشیدن پرچمهای دولت های سوئیس و آمریکا به راهپیمایی پرداخته و به بخش دیگر تظاهرات اول ماه مه پیوستند. شرکت کنندگان در راهپیمایی اول ماه مه سرانجام در مقابل ساختمان "Volk House" (خانه مردم) جمع شدند و در آنجا به سخنرانی یکی از نمایندگان اتحادیه های کارگری سوئیس گوش فرا دادند. با پایان سخنرانی، قطعنامه هایی از سوی تظاهرکنندگان صادر شد که در آن خواستهایی نظیر افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و "کار برای همه" قید شده بود. تظاهرکنندگان در این قطعنامه ها همچنین خواهان قطع فوری جنگ بالکان و آزادی عبدالله اوچلان رهبر PKK گشتند.

با پایان این تجمع ، هواداران یکی دیگر از سازمانهای چپ سوئیس به نام "بنای انقلاب" به تظاهرات ادامه داده و با شدت بیشتری خواهان توقف جنگ بالکان و آزادی رهبر PKK شدند. پلیس سرکوبگر سوئیس با مشاهده این

پست الکترونیک E-Mail
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران :
۹۴۱۳ ۸۰۰ - ۱۸۱ (۰۰۴۴)

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر
مکاتبه کنید :

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

پیام فدایی بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت :

<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس
پستی سازمان ارسال نمائید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

P O Box 8082
4 the Broadway , Wood Green
London N22 6BZ, England

آدرس بانک :